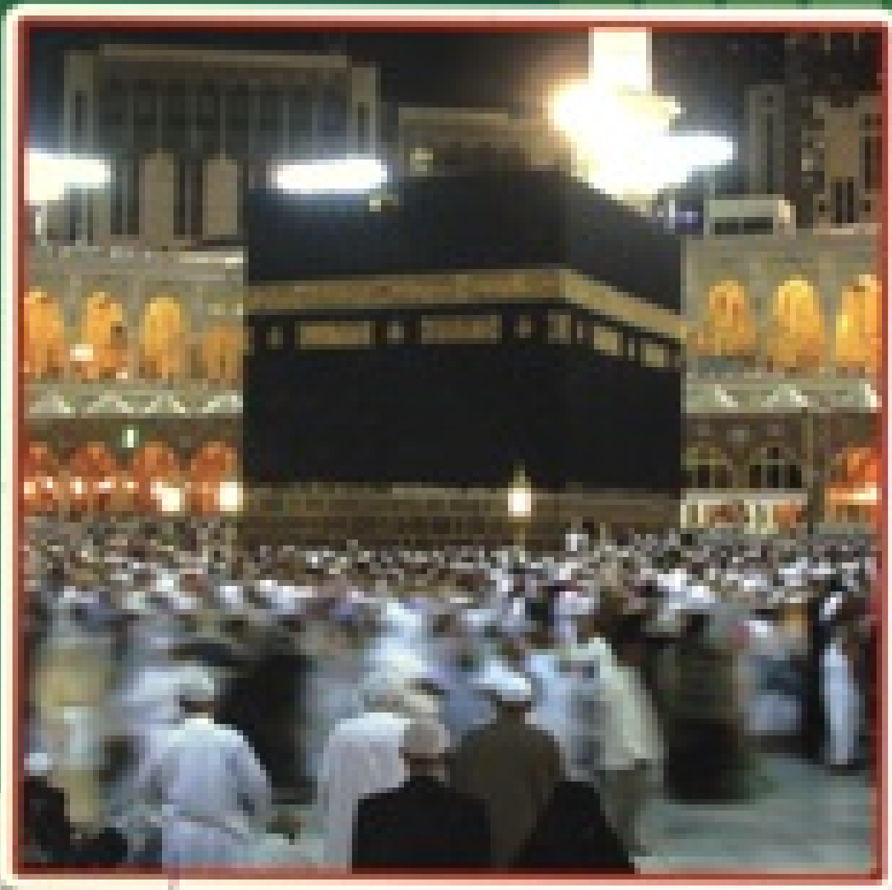
میقات حج

فصلنامه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، تاریخی



۵۱

بهار ۱۳۸۴

بسم الله الرحمن الرحیم

میقات حج

نویسنده:

نادر سلیمانی بزچلوئی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

میقات حج-جلد ۵۱

مشخصات کتاب

سرشناسه : سلیمانی، نادر، - ۱۳۳۹

عنوان و نام پدیدآور : میقات حج/ نویسنده نادر سلیمانی بزچلوئی

مشخصات نشر : تهران: نادر سلیمانی بزچلوئی، ۱۳۸۰.

مشخصات ظاهری : ص ۱۸۴

شابک : ۹۶۴-۳۳۰-۶۲۷-۰۰ ۵۴۵۰۰ریال

یادداشت : عنوان دیگر: میقات حج (خاطرات حج).

یادداشت : عنوان روی جلد: خاطرات حج.

عنوان روی جلد : خاطرات حج.

عنوان دیگر : میقات حج (خاطرات حج).

عنوان دیگر : خاطرات حج

موضوع : حج -- خاطرات

موضوع : سلیمانی، نادر، ۱۳۳۹ - -- خاطرات

رده بندی کنگره : BP۱۸۸/۸/س۸۵م۹ ۱۳۸۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۵۷

شماره کتابشناسی ملی : م۸۰-۲۵۲۴

ص: ۱

اشاره

ص: ۲

ص: ۳

ص: ۴

ص: ۵

اسرار و معارف حج

عرفان حج در کتاب: «مصباح الحرمین»

ص: ۶

اثر «مولی عبدالجبّار بن زین‌العابدین الشکوئی»

گردآورنده: سید جواد طباطبائی

اشاره:

کتاب «مصباح الحرمین» نوشته «مولی عبدالجبّار بن زین‌العابدین شکویی»، از علمای قرن چهاردهم قمری‌است که در سال ۱۳۲۱ قمری نگاشته است.

مرحوم شیخ آقا بزرگ طهرانی در کتاب «الذّریعه» درباره کتاب پیش گفته چنین آورده است: «مصباحُ الحرمین للمولی عبد الجبّار بن زین‌العابدین الشکوئی، أوّله [الحمدُ للّهِ الّذی عظّم شعائرَ الإسلام] فرغَ منهُ ۱۳۲۱ و فیه تمام اعمال المدینهٔ و المکّهٔ المعظّمهٔ، طبع فی ۱۳۲۷». (۱) آگاهی‌ها واطلاعات ثبت شده در کتابِ «مؤلّفین کتب چاپیِ فارسی و عربی» نوشته «خانبابا مشار»، درباره آن چنین است: «آخوند عبدالجبّار بن آخوند حاج زین‌العابدین، پیش‌نماز زاده شکوئی، زنده در سال ۱۳۲۳ قمری، از فضلای قرن چهاردهم هجری و از مردمان قفقاز است ...». (۲) کتاب «مصباح الحرمین»، که در ۴۶۰ صفحه و با خطی خوش و خوانا، در سال ۱۳۲۷ قمری، به‌شیوه سنگی در تبریز به‌چاپ رسیده، دربرگیرنده‌مناسک، اسرار، فواید و ثواب‌های حجّ بیت‌اللّٰه الحرام و زیارتگاه‌های مدینه منوّره و زیارت بزرگان مدفون در شهرهای مکّه و مدینه است و شامل سه بخش اساسی است:

۱- الذریعه، ج ۲۱، ص ۱۰۶

۲- مؤلّفین کتب چاپی فارسی و عربی، از آغاز چاپ تا کنون، ج ۳، ص ۷۰۸

ص: ۷

* بخش نخست؛ مربوط به شهر مکّه و اعمال حجّ.

* بخش دوّم؛ درباره شهر مدینه و مختصری در مورد شام و فلسطین.

* بخش سوّم؛ در مورد امام حسین علیه السلام.

مؤلّف با پژوهشی جامع و کامل، به بیان تاریخچه و فلسفه اعمال حجّاج و زائران بیت‌اللَّه پرداخته و در بخش پایانی، مقایسه مستندی میانِ بخش اوّل و اعمال امام حسین علیه السلام و وقایع عاشورا کرده است؛ شباهت‌های خانه خدا و اعمال آن با امام حسین علیه السلام، کربلا، اعمال امام حسین علیه السلام در روز عاشورا و عزیمت کاروان اسیران از کربلا تا بازگشت به مدینه.

خلاصه، می‌توان گفت که مؤلّف، کتابی کامل در موضوع خود و در زمان خویش نگاشته است.

درست است که اکنون بیش از صد سال از زمان تألیف می‌گذرد و بسیاری از بناهای یاد شده در کتاب تخریب گردیده است، امّا این اثر گرانسنگ می‌تواند به عنوان تاریخ‌نگاری از بناهای موجود در آن زمان مورد استفاده قرار گیرد.

کتاب مزبور، افزون بر حروفچینی به شیوه روز، کار تصحیح، تحقیق، علامتگذاری، جمله‌بندی و مترادف‌نگاریِ برخی واژه‌ها، برای استفاده بهتر خوانندگان به‌نحو نیکو سامان یافته و با مورد استفاده قرار دادن بیش از دویست منبع (و در قالب بیش از پانصد مجلّد) منتشر شده است.

خلاصه و گزارش‌گونه‌ای از کتاب «مصباح الحرمین»

الف- فشرده‌ای از مقدّمه کتاب

بسم اللَّه الرَّحمنِ الرَّحِیم، الْحَمدُ للَّهِ الَّذی عَظَّمَ شَعائِرَ الْإِسْلام وَأَکْرَمَنا بِالْإِرْشادِ إِلَی الحِلِّ وَ الحَرام وَ تَفَضَّلَ عَلَیْنا بِالرُّکُونِ إِلَی الرُّکنِ وَ المَقام وَ عَرَّفَنا وُقُوفَ العَرَفاتِ وَ المَشعَرِ الحَرام وَ جَعَلَ لَنا حَرَماً آمِناً وَ حِصناً لِلْأَنام وَ کَهفاً حَصِیناً لِصُرُوفِ الأَیَّام وَ الصَّلاةُ وَ السَّلامُ عَلی مَنْ تَشَرَّفَ بِهِ البَیْتُ وَ الحِطامُ وَ استَقامَ بِهِ الرُّکنُ وَ المَقامُ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله سَیِّدِ الْأَنام وَ آلِهِ وَ أصحابِهِ الَّذِینَ هُمْ حَقائِقُ بَیتِ اللَّهِ الْحَرامِ وَ بَواطِنُ الحَجِّ وَ الْإِحْرامِ عَلی مُرُورِ اللَّیالِی وَ الْأَیَّام.

ص: ۸

أَمّا بَعدُ، چنین گوید ترابِ اقدامِ المؤمنین، و تشنه‌کام میاهِ (۱) فیوضاتِ ربّ العالمین، عبد الجبّاربن زین العابدین الشّکوئی أَظَلَّهُمَا اللَّهُ تَعَالی فی ظِلِّ عَرشِهِ یَومَ الدّین، که تأسّیاً (۲) للعلماء الرّاشدین، من المتقدّمین و المتأخّرین و شوقاً لما وعدهماللَّه عزّوجلّ من أعلی علّیّین، لازم و واجب دانستم که رساله‌ای مختصره، در باب زیارت و حجّ بیت‌اللَّه الحرام و بعضی اسرار و فواید آن و بیان بعضی موارد و مقامات کریمه (که غالباً از باب عدم اطلاع از کتب اخبار و عدم تتبع صحایف اخیار، اکثر ناس را بی‌بصیرتی و به‌جهت آن، قلّت ثواب و فیوضات الهیّه می‌باشند) نوشته، خود را در عدادِ ساعین فِی‌الحَقّ داخل نموده و به شرف خدمت بر اضیاف (۳) میهمان‌خانه الهیّه، مشرّف و مفتخر نمایم؛ فَمِن اللَّه الإعانهٔ و منه التّوفیق.

ب- حج در قرآن کریم

۱- ... وَ لِلَّهِ عَلَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَیْهِ سَبِیلًا وَ مَنْ کَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِیٌّ عَنِ الْعالَمِینَ. (۴)

۲- وَ أَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ یَأْتُوکَ رِجالًا وَ عَلی کُلِّ ضامِرٍ یَأْتِینَ مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمِیقٍ* لِیَشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ ... (۵)

ج- حج در بیان امیرالمؤمنین علیه السلام

۱- [حضرت] امیر علیه السلام در بعضی از خطبه‌های خود می‌فرماید:

«وَ فَرَضَ عَلَیْکُمْ حَجَّ بَیْتِهِ الْحَرَام»

واجب و فرض گردانید بر شما ای طایفه مکلّفین، حجّ خانه خود را،

«الَّذِی جَعَلَهُ قِبْلَةً لِلْأَنَام»

خانه‌ای که قبله قرار داده است آن را برای مخلوقات؛

«یَرِدُونَهُ وُرُودَ الْأَنْعَام»

وارد می‌شوند بر آن خانه مردم، همچون

۱- میاه: آبها، لغت‌نامه.

۲- با پیروی و متابعت.

۳- اضیاف؛ جمع ضیف، میهمانان.

۴- آل عمران: ۹۷

۵- حجّ: ۲۷

ص: ۹

وارد شدن حیوانات به آب هنگام تشنگی (کنایه از غایت میل و رغبت است به‌سوی آن)، «وَ يَأْلَهُونَ إِلَيْهِ وُلُوهَ الْحَمَامِ» سخت اشتیاق می‌رسانند به آن خانه، چون شدّت شوق کبوترانی که در آن خانه هستند، نزد خروج ایشان از آن، «وَجَعَلَهُ سُبْحَانَهُ عَلامَةً لِتَوَاضُعِهِمْ لِعَظَمَتِهِ» گردانید آن خانه را، حقّ سبحانه و تعالی، نشانه از برای فروتنی ایشان جلالت و بزرگی خود را، «وَ إِذْعَانِهِمْ لِعِزَّتِهِ» و تصدیق نمودن و اعتقاد کردن ایشان بر سلطنت و بزرگواری او، «وَ اخْتَارَ مِنْ خَلْقِهِ سُمَّاعاً أَجَابُوا إِلَيْهِ دَعْوَتَهُ» و اختیار کرد و برگزید از میان خلایق خود، شنوندگان را که اجابت نمودند به جانب او خواندنِ او را، «وَ صَدَّقُوا كَلِمَتَهُ وَ وَقَفُوا مَوَاقِفَ أَنْبِيَائِهِ وَتَشَبَّهُوا بِمَلَائِكَتِهِ الْمُطِيفِينَ بِعَرْشِهِ» وتصدیق نمودند کلمه او را، و ایستادند مطیعان حضرت منّان به ادای مناسک حج و سایر اعمال آن، به جای ایستادن پیغمبران او (که مواقف و مناسک حج است)، و شباهت رسانیدن به ملائکه مقرّبین که طواف کنندگانند بر گِرد عرش اعظم او، (وجه شباهت طواف است و ترک لذّات نفسانیّه و دنیویّه از جمیع ما یلزم ترکه؛ چنانچه در ملائکه ارتکاب به لذّات دنیّه دنیویّه نیست)، «يُحْرِزُونَ الْأَرْبَاحَ (۱) فِي مَتْجَرِ عِبَادَتِهِ وَ يَتَبَادَرُونَ عِنْدَهُ مَوْعِدَ مَغْفِرَتِهِ» جمع می‌کنند حاجیان و زائران، سودها را به جهتِ سرمایه ایمان، در تجارتخانه عبادتِ او، و می‌شتابند نزد حج کردن، به مکان وعده مغفرت و آمرزش او، «وَجَعَلَهُ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى لِلْإِسْلامِ عَلَماً وَ لِلْعَائِذِينَ حَرَماً» و گردانید آن خانه را حقّ (سبحانه و تعالی) نشانه برای دین اسلام و از برای پناه‌برندگان بر آن موضع محرم حرمی، «فَرَضَ حَقَّهُ وَ أَوْجَبَ حَجَّهُ وَ كَتَبَ عَلَيْكُمْ وِفَادَتَهُ» و واجب نمود حجّ آن را و لازم گردانید حقّ آن را و متحتّم ساخت معرفتِ آن را و فرض کرد بر شما آمدن به نزدیک آن را به‌جهت طلب فضل و صواب از حضرت او، فَقَالَ سُبْحَانَهُ: وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعالَمِينَ». (۲) و (۳)

۲- و جناب امیر علیه السلام که باب مدینه علم و حکمت است، می‌فرماید: آیا نمی‌بینید که خداوند عالم امتحان فرمودند اوّلین از زمانِ آدم را تا آخرین از این عالم، به احجار چند که نه ضرر می‌رساند و نه نفع و نه چشم دیدن دارد و نه گوش شنیدن؟ پس چنین محلّی را که همه آن سنگ است، بیت‌الحرامِ خود گردانید، پس او را در جایی قرار داد که سخت‌ترین و صعب‌ترین بقعه‌های زمین است و خاکش کمتر از همه قطعه‌های زمین و بارانش کمتر و عیش او (آن) از همه بطون ارض تنگ‌تر و آبش از همه محل‌های زمین کمتر، میان کوه‌های پست و

۱- عبارت متن «الأرواح»، مصحح.

۲- آل عمران: ۹۷

۳- نهج‌البلاغه، ۴۵، خطبه ۱

ص: ۱۰

بلند؛ پس امر فرمود آدم علیه السلام و اولاد او را که روی کنند به چنین مکانی که نه میوه دارد و نه آب و نه زمینِ نرم هموار و در میانِ چه بسیار کوه‌های صعب که باید طی نموده و چه دریاها و وادی عمیق که باید گذشت، با روهای گَرد و غبارآلوده و سرهای برهنه و موهای افشان کرده، لبّیک‌گویان، ترک مستلذّات نموده، روی به چنین خانه آورند، به چنین حال و ذلّت و خواری؛ اگر می‌خواست می‌گردانید باغستان‌ها که جاری شود در تحت آن‌ها نهرها، و اگر می‌خواست به‌جای سنگ و آجر، خلق می‌کرد زمرّد سبز و یاقوت سرخ با نور و ضیاء، ولیکن در آن وقت تشکیک (۱) از سینه‌ها برداشته می‌شد و مجاهدت با ابلیس دفع می‌شد و همگیِ مردم با رغبت و خواهش نفس متوجّه می‌شدند نه به‌جهت امر و فرمانبرداری الهی و این با حکمت کامله موافقت نمی‌کند؛ زیرا که حکمت الهی چنین قرار یافته که بندگان خود را به انواع سختی‌ها امتحان کند و به اقسام مجاهدات و ناخوشی‌ها مبتلا و ممتحَن نماید تا این‌که تکبّر از سینه‌ها رفع شود و به‌جای تکبر، افتادگی و تذلّل و فروتنی قرار گیرد و به لباس تواضع متلبّس شود و آثار و شمایل عبودیّت در بنده ظاهر شود، پس درهای فضل و رحمت و اسباب عفو و مغفرت گشوده شود. پس به جوایز و کرامت‌های الهی برسد؛ چنانکه فرموده‌اند: الم* أ حَسِبَ النَّاسُ أنْ یُتْرَکُوا أنْ یَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لا یُفْتَنُونَ (۲)

، (۳) یعنی: منم خدای دانای غیب و نهان؛ آیا گمان کردند مردم، به‌محض گفتنِ این‌که ایمان آوردیم، دست از ایشان برداشته شود و حال آن‌که امتحان نشده باشند به انواع بلاها و تنگی‌ها و مجاهدات و تکلیفات؟!

د- حجّ در بیان امام صادق علیه السلام

... ابن ابی العوجاء، که از تلامذه حسن بصری بود و از توحید منحرف و زندیق شد و آمد به مکّه معظّمه متمرّداً و از روی انکار کسانی را که حج می‌نمودند می‌نگریست و کار او به جایی رسید که علما از مجالستش دوری می‌کردند، پس آمد خدمت حضرت صادق علیه السلام و نشست در میان جماعتی از اصحاب و گفت:

یا اباعبداللّه، مجلس ما امانات است و هرکه حاجتی داشته باشد باید سؤال کند. مرا اذن می‌دهی که با تو سخن بگویم؟ فرمود: بگو. پس گفت به عباراتی که مضمون آن‌ها این است: تا چند می‌گردید حول این خرمن و پناه می‌برید بر این پاره‌سنگ و عبادت می‌کنید این خانه را که ساخته شده است از آجر و گِل و می‌دوید و هروله می‌کنید مانند شتری که گریخته باشد؟! هر

۱- تَشْکیک؛ شکّ و تردید، لغت نامه.

۲- عنکبوت: ۱ و ۲

۳- با اندکی تغییر: نهج‌البلاغه، ص ۲۹۳ خ ۱۹۲؛ کافی، ج ۴، ص ۱۹۸، ح ۲

ص: ۱۱

که تفکّر کند و نظر نماید به‌اندازه‌ای در او (آن)، ردّ می‌داند؛ که این کاری است که محکم کرده است آن را کسی که حکمت نداشته و صاحب عقل و نظر نبوده. جواب مرا بگو که تو راستی در این امر و سرآمدی بر همه اهل این مذهب و پدر تو اصلِ این اساس بود و به او تمام شد این بنا.

حضرت در جواب فرمودند: کسی را که خدا گمراه کرد و چشم باطنش را نابینا ساخت، حق به نظرش پست و زشت آید و لذّت نمی‌برد و خوشگوار او نمی‌شود و می‌گردد شیطان ولیّ او و مونس و مربّی او و می‌برد او را تا برساند به دریاها و گرداب‌های هلاکت، پس بیرونش نخواهد آورد تا این‌که به وخامت و شقاوت عاقبت می‌رود از دین؛ و این خانه را چنین دیدی که محض خشت و گِل است! و حال آن‌که خانه‌ای است که خداوند حکیم بندگان خود را به امتحان این خانه، به عبادت خواسته است، و مردم را طلبید به زیارت این خانه تا امتحان بشوند در آمدن به این خانه و تحریص نمود بندگان را به تعظیم و زیارت آن و این خانه را محلّ قرار پیغمبران خود کرده و قبله نمازکنندگان گردانیده. پس این یک شعبه‌ای است از شعبه‌های رضاجویی خدا و یک راهی است از راه‌های رسیدن به آمرزش خدا، نصب کرده شده بر وجهی که دلالت می‌کند بر این‌که بناکننده این بنا در مرتبه جامعیّت کمال است و ظهور عظمت و جلال و کبریایِ آن صانع بی‌مثال در این بنا است، که معنی بندگی و اطاعت و فرمانبرداری بنده مر مولای خود را به محض اطاعت و فرمانبرداری، بدون شائبه حظّ نفس و التذاذ و متابعتِ هوا و هوسِ نفسانی؛ در ضمنِ این بنا است که اگر خلقت او را بر وجه دیگر می‌کردند که آراسته می‌شد به حَلی (۱) و حُلل (۲) و جواهر گران‌بها، و تو را می‌خواند به خانه خود، کجا ظاهر می‌شد که آمدن تو به این خانه، محضِ اطاعت معبود است نه متابعت است هوای نفس را؟ پس حقیق (۳) و شایسته تردّد معبودیّت و فرمان‌فرمایی در امور و شایسته در این‌که قبولِ نهی او شود در مناهی، خداوندی است که ابداع نمود ارواح را و انشا نمود صورت‌ها را. (۴) ه- ثواب حجّ

۱- قال النّبیّ صلی الله علیه و آله: «حَجَّةٌ مَبْرُورَةٌ خَیْرٌ مِنَ الدُّنْیا وَ مَا فِیهَا» (۵) و «حَجَّةٌ مَبْرُورَةٌ لَیْسَ لَهَا أَجْرٌ إِلَّا الْجَنَّةُ»؛ (۶) پیامبرخدا صلی الله علیه و آله فرموده که: «یک حجّ خالص و مقبول، بهتر است از دنیا و آنچه در دنیا

۱- حَلْی؛ پیرایه، زیور، لغت نامه.

۲- الحُلَل: بُرودُ الْیَمَن. لسان‌العرب ۱۱، ص ۱۷۲. بُرود: جمع بُرْد؛ بُرْد: جامه‌ای بوده است قیمتی و گرانبها، قماشی است مخصوص یمن که آن را بُرد یمانی گویند. لغت نامه.

۳- حَقیق؛ لایق، درخور، درست، لغت نامه.

۴- کافی، ج ۴، ص ۱۹۷، ح ۱؛ احتجاج، ج ۲، ص ۳۳۵ با اندکی تغییر؛ امالی صدوق، ص ۶۱۶، ح ۴؛ التوحید، ص ۲۵۳، ب ۳۶، ح ۴؛ علل‌الشرائع، ج ۲، ص ۴۳۰، ب ۱۴۲، ح ۴

۵- با اندکی تغییر مستدرک ۸، ص ۱۰، ب ۱ ضمن، ح ۸۹۲۴- ۱۰ و ۸، ص ۳۵، ب ۲۴ ضمن، ح ۹۰۰۴- ۴؛ بحار، ج ۹۶، ص ۱۱، ب ۲، ح ۳۴؛ فقه‌الرضا، ص ۲۱۴، ب ۳۱

۶- با اندکی تغییر در واژه‌ها مستدرک ۸، ص ۴۱، ب ۲۴ ضمن، ح ۹۰۲۲- ۲۲ و ۸، ص ۶۲، ب ۴۱، ح ۹۰۷۸- ۱۰؛ عوالی‌اللآلی ۱، ص ۴۲۷، ح ۱۱۴ و ۴، ص ۳۳، ح ۱۱۷؛ جامع‌السعادات ۳، ص ۳۱۱

ص: ۱۲

است از لذایذ آن، از هر قبیل باشد.» و: «حجّ خالص و مقبول را، اجر نیست مگر بهشت.»

۲- در حدیث دیگر، یک نفر اعرابی خدمت خاتم‌الأنبیا صلی الله علیه و آله آمده، عرض کرد:

یا رسول‌اللَّه، من از خانه خود بیرون آمدم به قصد حج، پس از من فوت شد (حج)، و من مرد متموّل و غنی هستم، پس امر فرما بر من تا به‌عمل‌آورم چیزی را که مقابل ثواب حجّ باشد. فرمود: نظر کن به کوه ابوقبیس، (۱) پس هرگاه بشود کوه ابوقبیس برای تو طلای سرخ، و او [آن] را انفاق کنی در راه خدا، نمی‌رسی به آن ثوابی که حج کننده می‌رسد! پس فرمود: حج‌کننده وقتی که تدارک خود را دید، برنمی‌دارد چیزی و نمی‌گذارد الّا این‌که عطا می‌کند خداوندِ عالم به هریک از آن‌ها ده حسنه و محو می‌کند از آن، ده سیّئه و بلند می‌کند از برای او ده درجه، و زمانی که به راحله خود سوار شد، قدمی برنمی‌دارد و نمی‌گذارد مگر این‌که بنویسد خدای‌تعالی برای آن [او] مثل آنچه ذکر شد. پس زمانی که بیت را طواف کرد، بیرون می‌آید از گناهان خود و [زمانی که] سعی کرد ما بین صفا و مروه، بیرون می‌آید از گناهان خود، و وقوف به‌عرفات بکند خارج می‌شود از گناهان خود، و وقتی که وقوف به مشعر نماید، خارج می‌شود از گناهان خود، و زمانی‌که رمی جمرات کرد خارج می‌شود از گناهان خود.

حکمت الهی چنین قرار یافته که بندگان خود را به انواع سختی‌ها امتحان کند و به اقسام مجاهدات و ناخوشی‌ها مبتلا و ممتحَن نماید تا این‌که تکبّر از سینه‌ها رفع شود

اعرابی گوید: آن حضرت صلی الله علیه و آله شمرد مواقف را یکی یکی و فرمود: در هر یکی از اینها که حاجی وقوف بکند، خارج می‌شود از گناهان خود، بعد فرمود که: چگونه می‌رسی تو به آن ثوابی که می‌رسد بر آن، حاجّ؟ (۲) ۳- عمربن یزید گوید: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام می‌فرمود که: حج کننده زمانی که داخل مکّه شد، موکّل می‌فرماید خدای‌تعالی به آن کس دو ملکی که حفظ می‌کنند برای او طواف و نماز و سعی او را. پس زمانی‌که وقوف به عرفه نمود، می‌زنند آن دو ملک دست خود را به کتف راست او، بعد می‌گویند: امّا به گناهان گذشته خود چاره نمودی، پس مواظب و متوجّه حال خود باش در باقیِ عمر خود. (۳)

۱- ابوقُبَیْس، نام کوهی مشرف به مکّه از جانب غربی است. لغت نامه.

۲- التهذیب، ج ۵، ص ۱۹، ب ۳، ح ۲؛ وسائل‌الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۱۳، ب ۴۲، ح ۴۳۸۵؛ عوالی‌اللآلی، ج ۴، ص ۲۴، ح ۷۶

۳- وسائل‌الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۰۳، ب ۳۸، ح ۱۴۳۵۸؛ بحار، ج ۹۶، ص ۲۵۴، ب ۴۷، ح ۲۰؛ ثواب‌الأعمال، ص ۴۷

ص: ۱۳

و- عقاب ترک حج

۱- در حدیث از [امام] کاظم علیه السلام روایت شده که آن بزرگوار در تفسیر قُلْ هَلْ نُنَبِّئُکُمْ (۱) بِالْأَخْسَرِینَ أَعْمالًا، (۲) فرمود: زیانکارترین مردمان در عمل، آنان‌اند که حَجَّةالاسلام را به تأخیر اندازند. (۳) ۲- [امام] صادق علیه السلام فرمود: مراد از قول خدا که فرموده: وَ نَحْشُرُهُ یَوْمَ الْقِیامَةِ أَعْمی (۴)

کسانی هستند که حج بر ایشان واجب شود و ادا نکنند. خلّاق عالم در روز قیامت آن‌ها را کور محشور سازد. (۵) ز- وفات در حرمین

در احادیث وارد شده که اگر کسی در یکی از دو حرم مکّه یا مدینه بمیرد، هول قیامت را نبیند و از او حساب نمی‌کشند، (۶) و در حدیث دیگر: اگر کسی در سفر حج بمیرد با اصحاب بدر محشور می‌شود، (۷) ایضاً وارد است: کسی که در حرم مدفون شود، ایمن می‌باشد از فَزَعِ اکبر؛ (۸) خواه از نیکوکاران باشد یا از گناهکاران. (۹) ح- در باره مکّه و کعبه

۱- گفته‌اند که مسلمین و یهود با همدیگر تفاخُر می‌کردند، پس یهود می‌گفت:

بیت‌المقدّس افضل و اعظم است از کعبه، به‌جهت این‌که آنجا هجرتگاه انبیا است و زمینی است مقدّس و پاکیزه و مسلمین می‌گفتند که کعبه افضل از بیت‌المقدّس است؛ پس نازل فرمود خلّاق عالم این آیه شریفه را:

إِنَّ أَوَّلَ بَیْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَکَّةَ مُبارَکاً وَ هُدیً لِلْعالَمِینَ. (۱۰) «به‌درستی که اوّل خانه‌ای که قرار [داده] شده از برای مردم، به‌جهت عبادت، هرآینه آن خانه‌ای است که در بکّه است، در حالتی که مبارک است و هدایت است بر عالمیان.» (۱۱) ۲- مروی است که آن را کعبه گفتند، به‌جهت این‌که مربّع است و مربّع شد به‌جهت آن‌که برابر بیت‌المعمور واقع شده؛ و آن مربّع است به‌جهت آن‌که مُحاذی (۱۲) عرش الهی است و عرش نیز مربّع است به‌جهت کلماتی‌که بنای اسلام آن است، [و آن کلمات] چهار است، و آن:

«سُبحانَ‌اللَّه» و «الحَمدُ للَّه» و «لاالهَ‌الّااللَّه» و «اللَّهُ‌اکبر» است. (۱۳)

۱- عبارت متن: «اَنَبِّئُکُمْ». مصحّح.

۲- کهف: ۱۰۳

۳- عوالی‌اللآلی، ج ۲، ص ۸۶، ح ۲۳۲

۴- طه: ۱۲۴

۵- التهذیب، ج ۵، ص ۱۸، ح ۳؛ وسائل‌الشیعه، ج ۱۱، ص ۲۵، ب ۶، ح ۱۴۱۵۱؛ مستدرک، ج ۸، ص ۱۶، ب ۵، ح ۸۹۴۶؛ بحار، ج ۹۶، ص ۶، ب ۲، ح ۶؛ عوالی اللآلی، ج ۳، ص ۱۵۱، ح ۴؛ فقه القرآن، ج ۱، ص ۳۲۶

۶- عوالی اللآلی، ج ۴، ص ۳۰، ح ۱۰۱

۷- عوالی اللآلی، ج ۴، ص ۳۰، ح ۱۰۱

۸- فَزَعِ اکْبر؛ کنایت از قیامت و رستاخیز است، لغت‌نامه.

۹- کافی، ج ۴، ص ۲۵۸، ح ۲۶؛ الفقیه، ج ۲، ص ۲۲۹، ح ۲۲۷۲؛ وسائل‌الشیعه، ج ۳، ص ۱۶۲، ب ۱۳، ح ۳۲۹۱؛ بحار، ج ۷، ص ۳۰۲، ب ۱۵، ح ۵۴؛ المحاسن، ج ۱، ص ۷۲، ب ۱۲۱، ح ۱۴۷

۱۰- آل‌عمران: ۹۶

۱۱- روض‌الجنان ۴، ص ۴۳۷؛ جلاء الاذهان ۲، ص ۸۴

۱۲- مُحاذی؛ مقابل، روياروى. لغت نامه.

۱۳- الفقيه، ج ۲، ص ۱۹۰، ح ۲۱۱۰؛ بحار، ج ۵۵، ص ۵، ب ۴، ح ۲؛ علل‌الشرائع، ج ۲، ص ۳۹۸، ب ۱۳۸، ح ۲

ص: ۱۴

۳- به سند معتبر از [امام] صادق علیه السلام منقول است که خدا غرق کرد جمیع زمین را در طوفان نوح علیه السلام، مگر خانه کعبه، پس از آن روز او را «عتیق» نامیدند که از غرق شدن آزاد شد.

راوی پرسید: به آسمان رفت؟ فرمود: نه، ولکن آب به آن نرسید و از دورش بلند شد. (۱) در بعضی از کتب مروی است که: در طوفان نوح علیه السلام دو جا از روی زمین [را] آب نگرفت؛ یکی کعبه و دیگری مدفن مقدّس امام حسین علیه السلام. (۲) چنانچه ظالمین [به] آل‌محمّد صلی الله علیه و آله، بعد از شهادتش مکرّر به آنجا آب بستند و شخم کردند که زراعت کنند شاید که اثر قبر مطهّرِ نور دیده خاتم الأنبیا صلی الله علیه و آله برطرف شود. هر دفعه آب بر دور آنجا حلقه زده، حیران ماند و روی هم بالا آمد. این‌است که آن مکان مقدّس را حایر حسینیّه می‌نامند. (۳) ط- بنای کعبه

۱- چون ملائکه به خدا ردّ کردند خلافت آدم را، دانستند که بد کرده‌اند. پشیمان شدند و پناه به عرش بردند و استغفار کردند. پس خدا خواست که به مثل این عبادت او را بندگی نمایند. پس خلق فرمود در آسمان چهارم خانه‌ای در برابر عرش که او [آن] را «ضراح» نامیدند و در آسمانِ اوّل خانه‌ای برابر ضراح خلق فرمود که آن را «معمور» نامیدند. پس خانه کعبه را برابر بیت‌المعمور ساخت [و] امر نمود آدم را که طواف کند دور خانه کعبه، پس توبه او را قبول کرد و این سنّت جاری شد تا روز قیامت. (۴) ۲- از [امام] صادق علیه السلام سؤال کردند از ابتدای طواف خانه کعبه، فرمود که: خدا چون خواست آدم را خلق کند، به ملائکه گفت که: من در زمین می‌خواهم خلیفه‌ای قرار بدهم، پس دو ملک از ملائکه گفت: آیا کسی را خلیفه می‌گردانی که افساد کند در زمین و خون‌ها بریزد؟

پس حجاب‌ها میان ایشان و نور عظمت الهی، که پیشتر مشاهده می‌کردند، به هم رسید، دانستند که حق‌تعالی به غضب آمده از گفتار ایشان، پس بسیار ملائکه گفتند که چه چاره کنیم و چگونه توبه نماییم؟ گفتند: ما از برای شما توبه نمی‌دانیم مگر آن‌که پناه برید به عرش، پس پناه به عرش آوردند تا خدا توبه ایشان را فرستاد و حجاب‌ها از میان ایشان و نور الهی برداشته شد.

پس خواست که به این روش او را عبادت کنند. پس خانه کعبه را در زمین خلق فرمود که هر روز هفتاد هزار ملک داخل می‌شوند که دیگر بر نمی‌گردند تا روز قیامت. (۵) ۳- منقول است که پیوسته فرزندان اسماعیل علیه السلام والیان کعبه بودند و برای مردم، حجّ و

۱- بحار، ج ۱۱، ص ۳۲۵، ب ۳، ح ۴۳ و ۹۶، ص ۵۸، ب ۵، ح ۱۴؛ علل الشرایع، ج ۲، ص ۳۹۹، ب ۱۴۰، ح ۵؛ قصص‌راوندی، ص ۸۳، ف ۳، ح ۷۳

۲- در مورد کعبه، بنا به مقتضیات متن، به منابع آن اشاره شده است، امّا در مورد کربلا، روایت مؤیّدمطلب فوق، در این منابع ذکر شده است: مستدرک، ج ۱۰، ص ۳۲۴، ب ۵۱، ح ۱۲۰۹۸- ۶؛ بحار، ج ۱۰۹، ص ۹۸، ب ۱۵، ح ۱۵؛ کامل‌الزیارات، ص ۲۶۹، ب ۸۸، ح ۸

۳- بحار، ج ۸۶، صص ۸۹- ۹۸ و ۱۱۷

۴- وسائل‌الشیعه، ج ۱۳، ص ۲۹۶، ب ۱، ح ۱۷۷۸۸؛ بحار، ج ۶، ص ۹۶ ف ۲، ح ۲ و ۱۱، ص ۱۱۰، ب ۱، ح ۲۴ و ۵۵، ص ۵۸ ب ۷، ح ۵ و ۹۶، ص ۳۳، ب ۴، ح ۱۰؛ علل‌الشرایع ۲، ص ۴۰۶، ب ۱۴۲، ح ۷؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام ۲، ص ۹۰ ب ۳۳ ضمن، ح ۱

۵- بحار، ج ۱۱، ص ۱۰۹، ب ۱، ح ۲۳ و ۹۶، ص ۳۱، ب ۴، ح ۶؛ علل‌الشرایع ۲، ص ۴۰۲، ب ۱۴۲، ح ۳

ص: ۱۵

امور دین ایشان را برپا می‌داشتند و بزرگی از بزرگ میراث می‌بردند تا آن‌که زمان عدنان‌بن‌اَدَد شد (که پشت هشتم بود از اولاد اسماعیل علیه السلام)، پس دل‌های ایشان سنگین شده و فساد میان ایشان به هم رسید و بدعت‌ها در دین احداث نمودند و بعضی از ایشان بعضی را از حرم بیرون کردند. پس بعضی برای طلب معاش و تحصیل مال و بعضی از خوف قِتال (۱) و جِدال، (۲) متفرّق شدند و بسیار [از آیین] ملّت حنیفه ابراهیم علیه السلام میان ایشان مانده بود؛ مانند حرمت مادر و دختر و سایر آنچه [که] خدا در قرآن حرام فرموده، مگر حَلیله «۳»(۳) پدر و خواهر و جمع میان دو خواهر، که این‌ها را حلال می‌دانستند و اعتقاد به حجّ و تلبیه و غسل جنابت داشتند ولیکن در حجّ و تلبیه بدعت‌ها احداث کرده بودند و بت‌پرستی و کلمه شرک را به آن ضمّ کرده بودند (۴) (و حضرت موسی علیه السلام در [زمان] ما بین اسماعیل علیه السلام و عدنان مبعوث گردید) و نوشته‌اند که «معدّبن عدنان» ترسید که حرم مندرس گردد، میله‌های حرم را نصب کرد و چون قبیله جُرهُم بر مکّه غالب شدند، ولایت کعبه را ایشان متصرّف گردیدند و از یک‌دیگر میراث می‌بردند تا این‌که ایشان نیز شروع به ظلم و فساد کرده، حرمت مکّه را ضایع نمودند و اموال کعبه را متصرّف شدند و ظلم می‌کردند بر هرکه داخل مکّه می‌شد و طغیان بسیار کردند. پس خدا مسلّط ساخت بر ایشان رُعاف (۵) و طاعون (۶) را و اکثر ایشان‌هلاک شدند.

پس قبیله خزاعه جمعیت کرده، باقی‌مانده جُرهُم را از حرم بیرون کردند. ایشان به زمین «جهینه» رفتند و چون قرار گرفتند، سیلی آمده، همه را هلاک کرد. بعد از آن، خزاعه والیان کعبه بودند تا این‌که «قُصَیّ‌بن‌کلاب»، پدر «عبدمناف»، جدّ رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله، بر خزاعه غالب شد و خزاعه را بیرون کرد و کعبه را تصرّف نمود و ولایت کعبه در اولاد او ماند تا زمان حضرت رسالت‌پناه صلی الله علیه و آله. (۷)

۱- قِتال؛ مقابله، با یکدیگر کارزار کردن. لغت نامه.

۲- جِدال؛ خصومت کردن با کسی. لغت نامه.

۳- حَلیلَة؛ زوجه، منکوحه. لغت نامه.

۴- کافی، ج ۴، ص ۲۱۰، ح ۱۷؛ بحار، ج ۱۵، ص ۱۷۰، ب ۱، ح ۹۷

۵- رُعاف؛ خون بینی، خونی که از دماغ به راه بینی برآید. لغت نامه.

۶- طاعون؛ مرگامرگی، شآمت و مرگ عام. لغت نامه.

۷- کافی، ج ۴، ص ۲۱۱، ح ۱۸؛ بحار، ج ۱۵، ص ۱۷۰، ب ۱، ح ۹۷

ص: ۱۶

۴- زنی کعبه را بُخُور به عود می‌کرد و از آتشِ آن، شراره به جامه کعبه رسید و شعله‌ور گشته، شراره به سقف خانه سرایت نموده، سقف سوخت. پس سیلی عظیم نیز آمد و داخل حرم شد و قدری از دیوارهای خانه [را] خراب کرد. چون قریش اراده بنای خانه نمودند، شنیدند که یک کشتی از باد مخالف تباهی شد، چون به حوالی جدّه رسید شکست و آن کشتی از قیصر روم بود که از چوب و آهن و سنگ پر کرده، به مصاحبت با قوم نام، به‌جهت تعمیر کنیسه فُرس، که سوخته بود می‌فرستاد. پس ولیدبن مغیره مخزومی با چند نفر به جدّه رفته، از چوب آن کشتی به‌جهت کعبه خریدند. آنگاه ماری بزرگ از چاهی که خزانه کعبه بود برآمده، بر گِرد خانه حلقه زده، دهن خود را گشاد؛ به نحوی که اگر فیل به دَم او می‌رسید فرو می‌کشید، و مردم بسیار خائف و لرزان شدند. ناگاه مرغی از آسمان آمده، او را برداشت و به هوا برد (و این مقدّمات بعد از فوت عبدالمطّلب بود و در آن وقت رسول‌خدا صلی الله علیه و آله بیست و پنج ساله بود و بعضی سی و پنج ساله گفته‌اند) و چون خواستند که باقیِ خانه را خراب نمایند که تمامی خانه را تعمیر سازند ترسیده، جرأت نکردند، تا آن‌که ولیدبن مغیره جرأت نمود و کلنگ را برداشته، قدری را خراب کرد و مردم یک شب توقّف نمودند تا ببینند که ولید سالم می‌ماند یا نه و چون سالم ماند، جرأت نموده و آن را خراب کردند تا به اساس ابراهیم علیه السلام رسانیدند و آن سنگی بود سبز، مشتمل بر چند وصله (۱) به هم چسبیده. پس شخصی سر کلنگ را میان دو وصله کرد که یکی را بیرون آورد، چون آن را حرکت داد، جمیع مکّه به حرکت آمد. پس دست از آن برداشتند و اسباب آن را جمع کردند. آنگاه عابدبن عمران مخزومی گفت: ای معشر قریش، داخل عمارت کعبه نکنید از مال حرام و ربا و ظلم، بلکه از مال حلال صرف آن نمایید. پس [ساختن] اطراف خانه را به قریش قسمت نمود: ما بین رکن حجر تا رکن شامی را به بنی‌زهره و بنی‌عبدمناف داد و مابین شامی تا مغربی را به بنی‌عبدالدّار و بنی‌اسدبن عبدالعزّی و بنی‌عدیّ‌بن کعب داد، و مابین مغربی تا یمانی را به بنی مذحج و بنی‌سهم، و مابین یمانی تا حجر را به بنی‌مخزوم داد. پس ابوحذیفهٔبن مغیره گفت: ای قوم، در خانه را از زمین بسیار بلند کنید تا کسی داخل آن نتواند شد مگر به نردبان؛ چرا که در این صورت کسی داخل آن نشود مگر کسی که موافق خواهش شما باشد و چون کسی را در آن بینید که مکروه شما باشد، او را به زیر اندازید تا آن‌که عبرت دیگران شود. پس قریش چنان کردند و چون عمارت به حدّ حجرالاسود رسید، در نصب حَجَر، میان قبایل نزاع عظیم به هم رسیده و کار به کارزار

۱- وَصْلَه؛ هرچیز که آن را به چیز دیگر پیوند کنند، پاره جامه و کاغذ و غیره. لغت نامه.

ص: ۱۷

انجامیـد، آخرالأمر ابوامیّةبن مغیره که از صَنادید (۱) قریش و بزرگـان ایشـان بود چنین گفت که از منـازعه دست بردارنـد و منتظر باشـند تا اوّل کسی که از بابالصّفا داخل حرم محترم شد، میان ایشان حکم کند. همگی به آن راضی شدند. اتفاقاً اوّل کسی که از در داخل شـد، رسولخـدا صـلی الله علیه و آله بود. پس همه متّفقالقول گفتند: محمّدامین آمد و ما به حکم او راضـی هستیم. چون حضـرت بر نزاع آنهـا واقف شـد، فرمود که حجرالأـسود را در بساطی گذاشـتند و بزرگان اطرافِ او [آن] را برداشـتند. حضـرت با دست مبارک خود حَجَر را از بساط برداشـته در موضـعش گـذاشت. (۲) علامـه حِلّی در تـذکره ذکر نموده که درِ خـانه مبارک، به زمین چسبیده و دو در داشت:

مشـرقی و مغربی؛ پس سـیل آن را خراب کرد، قبل از بعثت حضرترسول صلی الله علیه و آله به ده سال، و قریش آن را ساختند، بر این شـکلی که حالاـ هست و کوتـاهی نمـود مالهـای حلاـل و هـدایا و نـذورات کعبه از آنکه آن را بر اسـاسِ ابراهیم علیه السـلام بسازند. پس، از سـمت حجر اسـماعیل علیه السـلام بعضـی از خانه را گم کردند و درِ رکن شامی را از اساس ابراهیم علیه السـلام به عقب برده داخل خانه ساختند و تنگ کردند عرض دیوار را از رکن حَجَر تا رکن شامی که پهلوی او است. پس باقی ماند از اساس خانه شبیه به رکن مرتفع و این همان است که «شاذروان» میگویند.

۵- چون عبـداللَّهبن زبیر بر بنیامیّه خروج کرد و خلیفه آن وقت، عبـدالملکبن مروان، حجّـاج را به دفع او تعیین کرد و ابن زبیر در مکّه بـود، پس حَجّـاج به جنـگ او رفته، او تـاب مقـاومت نیـاورده، به حرم کعبه مُلتجی (۳) شـد. به امر حَجّـاج، برابر کعبه منجنیق گذاشـته، آنقدر سـنگ انداختند که خانه بر سر عبداللَّه خراب شد. پس عبداللَّه از خانه بیرون آمده، جنگ کرد تا کشته شد. حجّاج سر او را به شام، نزد عبدالملک فرسـتاد و مدّت محاربه او هفت ماه و خلافتش نُه سال، عمرش هفتاد و سه سال و قتلش در ذیالحجّه سنه هفتـاد وسه هجری بود. (۴) و چون کعبه خراب شـد، چنـد روز در خرابی مانـد و مردم هنوز از تعب جنگ نیاسوده بودنـد، اهل مکّه فرصت یـافته بسیاری از خـاک و اسباب آن را بهجهت تبرّک به خانههـای خود بردنـد. پس حَجّاج خواست که او را بنا کنـد، ماری بیرون آمده مانع از بنا شد تا اینکه همه فرار نموده، حجّاج را خبر دادند. پس حجّاج بالای منبر رفته، گفت: از خدا میخواهم کسـی را که از سرّ این بلا ما را آگاه سازد. پس مردِ پیری از جای خود برخاسته، گفت: به این سرّ، عِلم نخواهد داشت مگر علیبن الحسـین علیهما السـلام. حَجّاج، کس فرسـتاده حضـرت حاضـر شد. پس خبر داد او را از منع خدا، آن حضـرت فرمود: یا حجّاج، به مردم امر کن هرکه از بیت هر چه برده،

۱- صَنادید؛ مِهتران و بزرگان. لغت نامه.

۲- با انـدکی تغییر کافی، ج ۴، ص ۲۱۷، ح ۳؛ الفقیه، ج ۲، ص ۲۴۷، ح ۲۳۲۰؛ وسائلالشیعه، ج ۱۳، ص ۲۱۴، ب ۱۱، ح ۱۷۵۸۸؛ بحار، ج ۱۵، ص ۳۳۷، ح ۷ و ۸

۳- مُلْتَجی؛ پناه جوینده، آنکه پناه میگیرد به سوی کسی و یا چیزی. لغت نامه.

۴- مشروح این ماجرا در بحار، ج ۶۸، ص ۱۲۳، ب ۱۲۳ ذیل، ح ۱ نقل شده است.

ص: ۱۸

برگرداند. حجّاج بدین منوال امر کرد. مردم تمام آنچه برده بودند، آوردند و به حضرت خبر دادند. فرمود بکَنند، پس شروع به کَندن نمودند، مار از ایشان غایب شد. کندند تا رسیدند به موضع قواعِد، (۱) حضرت به جماعت فرمود: دور باشید. آن‌ها کنار ایستادند، حضرت علیه السلام رفت نزدیک قواعد و پوشانید قواعد را با لباس خود و گریه کرد و پوشانید قواعد را با دست مبارک خود با خاک و امر نمود که بنا گذارند. پس بنا را گذاشتند. زمانی که اطراف دیوار بلند شد، حضرت فرمود آن خاک‌های پراکنده را که مردم آورده بودند، به درون بیت ریختند. آن است که اندرون بیت بلند شده و با پلّه صعود می‌کنند؛ چنانچه الحال هست و زمین خانه مقابل آستانه است، (۲) پس حضرت علیه السلام به دست خود، حجرالأسود را بر جایش گذاشت و قرار گرفت. بعد از آن، خانه را تمام کردند؛ به نحوی که حالا هست و این بنا در سنه هفتاد و چهار بود و بعد از آن، تا سنه هفتصد هجری تغییر نیافت.

ی- حجّ انبیا و معصومین علیهم السلام

۱- از [امام] باقر علیه السلام پرسیدند: چون آدم علیه السلام حج کرد، با چه چیز سرِ او را تراشیدند؟

فرمود: جبرئیل یاقوتی از بهشت آورد، چون بر سر او مالید، موها از سرش ریخت. (۳) ۲- در حدیث معتبر منقول است که: احرام بست موسی علیه السلام از رمله مصر و بر سنگستان روحا گذشت با احرام و ناقه‌اش را می‌کشید با مهاری که از لیف خرما بود و تلبیه می‌گفت و کوه‌ها جواب او می‌گفتند. (۴) ۳- ... و انبیا و سلاطین مؤمنین هر سال هدی می‌کردند؛ از جمله سلیمان علیه السلام بود که آمد به مکّه مکرّمه و چند روز توقّف فرمود در مکّه و هر روز پنج هزار شتر نَحر می‌کرد، سوای بقر و غنم و مردم را خبر داد که پیغمبری از عرب از این شهر مبعوث می‌شود که خاتم انبیا خواهد بود؛ «طُوبی لِمَن أدْرَکَ زَمانَهُ وَ آمَنَ بِهِ وَ وَیْلٌ لِمَنْ کَفَرَ بِهِ وَ جَحَدَهُ». (۵) ۴- ... و این شیوه مرضیّه را تجدید و احیا فرمود، جناب مقدّس خاتم‌الأنبیا صلی الله علیه و آله، و هر قدر قبل از هجرت در مکّه بود حج می‌کرد و چند مرتبه از مدینه حج نموده، که دفعه آخری را «حَجّةُ الوداع» گویند و این هم اتفاق افتاده در سال دهم هجرت و اجمال این احوال آن است که:

نازل شد این آیه شریفه که در سوره حج است؛ می‌فرماید: وَ أَذِّنْ فِی النّاسِ بِالْحَجِ

۱- قَواعِدُ الْبَیْت؛ اساسُ البَیت، بنیادهای خانه. لغت نامه.

۲- کافی، ج ۴، ص ۲۲۲، ح ۸؛ وسائل‌الشیعه،، ج ۱۳، ص ۲۱۸، ب ۱۲، ح ۱۷۵۹۶؛ بحار، ج ۴۶، ص ۱۱۵، ب ۸، ح ۱

۳- کافی، ج ۴، ص ۱۹۵، ح ۶؛ وسائل‌الشیعه، ج ۱۴، ص ۲۱۱، ب ۱، ح ۱۹۰۰۶؛ بحار، ج ۱۱، ص ۱۹۶، ب ۳، ح ۵۱؛ المناقب، ج ۴، ص ۲۰۴

۴- وسائل‌الشیعه، ج ۱۲، ص ۳۷۶، ب ۳۶، ح ۱۶۵۵۴؛ بحار، ج ۱۳، ص ۱۱، ب ۱، ح ۱۴ و ۹۶، ص ۱۸۵، ب ۳۲، ح ۱۳؛ علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۱۸، ب ۱۵۷، ح ۵

۵- بحار، ج ۱۴، ص ۱۲۸، ب ۹، ذیل، ح ۱۴ و ۶۱، ص ۲۸۵، ح ۵۲

ص: ۱۹

یَأْتُوکَ رِجالًا وَ عَلی کُلِّ ضامِرٍ یَأْتِینَ مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمِیقٍ* لِیَشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ ...؛ (۱) «ندا کن در میان مردم به حج و اعلام ده و بطلب ایشـان را به سوی آن، تا بیاینـد به سوی تو، در حالتی که پیادگان باشـند و سواران باشـند بر هر شتر لاغری و آینـد به سوی تو از هر درّه عمیقی یا از هر راه دوری. تا حاضر شوند منفعت‌های خود را برای دنیا و عُقبا.»

پس امر فرمود آن حضـرت صلی الله علیه و آله مؤذّنان را که اعلام دهند، مردم را به آوازهای بلند به آن‌که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله در این سال به حـج می‌رود. پس مطّلع شدنـد به حـجّ رفتن آن حضـرت، هرکه در مـدینه حاضـر بود و اطراف مـدینه و اعراب بادیه و حضـرت صـلی الله علیه و آله نامه نوشت به سوی هرکه داخل اسـلام شـده بود که: رسول‌خدا صـلی الله علیه و آله اراده حج دارد. پس هرکه طاقت دارد حاضـر شود. پس احدی از مسلمین نماند که آن سال به حجّ نرود، تا آن‌که به همه ایشان تعلیم حج داد و مناسـک را به ایشـان بفهمانیـد تـا این‌که سنّت باشـد به‌جهت ایشان تا آخر زمان. (۲) در این سـفر، حضـرت صـلی الله علیه و آله زن‌های خود را هم با خود برده بود و در مراجعت از این سـفر، قضیّه «غـدیر خم» اتّفاق افتاد که آنجا رسول‌اللّه صـلی الله علیه و آله [حضرت] امیر علیه السلام را به‌جای خود خلیفه و جانشین تعیین فرمود.

۵- بعضـی از مشایخ اهل حدیث گفته که: شبی، در عالم رؤیا مردی از من سؤال کرد در پیاده رفتن [امام] حسن علیه السلام به حج، و حال آن‌که کشیده می‌شد در معیّت آن حضـرت علیه السـلام محمل‌ها، که سِرّش چیست؟ با وجود این‌که در این عمل، به حسب ظاهر، تلف کردن مال بدون منفعت به نظر می‌آید و این اسـراف است و حرام! پس جواب دادم در عالم رؤیا به آن، که: در این فعل مقدّس حضرت علیه السلام حکمت‌های زیاد و بسیاری هست:

اوّل این‌که: پیاده رفتنِ آن حضـرت علیه السـلام از باب کم کردن نفقه راه حـج نبوده و به این صورت گمان کرده نشود در حقّ آن جناب.

دوّم، بیان جایز بودنِ این کار و بیان استحسان (۳) که: به امکان استطاعت از رکوب، پیاده رفتن فضیلتِ تمام دارد.

سیُّم، انفاق مال خود و صرف آن در راه خدا.

چهارم، مقابله و عوض نمودن آن حضرت علیه السلام بر زحمت‌های آن حیوان‌ها که در عرفات می‌باشد؛ چنانکه روایت شده.

پنجم، احتمال احتیاج بر محامل در صورت عجز از پیاده رفتن.

۱- حجّ: ۲۷

۲- کافی، ج ۴، ص ۲۴۵، ح ۴ به‌طور مشروح؛ وسائل‌الشیعه، ج ۱۱، ص ۲۱۳، ب ۲، ح ۱۴۶۴۷؛ بحار، ج ۲۱، ص ۳۹۰، ب ۳۶، ح ۱۳ و ۹۶، ص ۹۴، ب ۹، ح ۱۸؛ مستطرفات، ص ۵۵۱

۳- استِحسان؛ نیکوشمردن. لغت نامه.

ص: ۲۰

حج کننـده وقتی که تـدارک خود را دیـد، برنمی‌دارد چیزی و نمی گـذارد الّا این که عطا می کند خداوندِ عالم به هریک از آن‌ها ده حسنه و محو می کند از آن، ده سیّئه و بلند می کند از برای او ده درجه

ششم، تطیّب خـاطر و اطمینـان نفس و خاطر جمعی از وجود محامل که مشـقّت شدیـد در پیادگی حاصل نشود (و این مطلبی است مُجرّب؛ چنانکه [حضرت] امیر علیه السلام می‌فرماید: هرکه خاطر جمعی داشته باشد به آبی، تشنگی بر او غالب و موذی نشود).

هفتم، سوار شدن در وقت مراجعت.

هشتم، سوار کردن آن‌هایی که از پیادگی عاجز شده باشند، از فقرای حجّاج و ضعفای آن.

نهم، احتمال قطّاع طریق (۱) و احتیاج به رکوب و مدافعه با آن‌ها.

دهم، حضور این اسباب و رَواحل (۲) در مکّه و مشاعر به‌جهت تبرّک نمودن آن‌ها.

یازدهم، اظهار جلالت و نسب و شرافت خود و رفع اتّهام از السنه مردم و در این، حکمت‌های بسیار است.

دوازدهم، ظاهر نمودن وفور نعمت‌های الهی بر آن جناب: وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ. (۳) ۶- جناب امام حسین علیه السلام حج کرده بیست [و] پنج مرتبه پیاده؛ با آن‌که اسبان و شتران خوب، غلامان و خادمان می کشیدند سوار نمی‌شد، (۴) مثل برادرش [امام] حسن مجتبی علیه السلام.

در یکی از سـفرهای حجّ آن جناب علیه السـلام، پاهای مبارکش ورم نموده، آماس کرد. یکی از موالیانش گفت: کاش سوار شوی که آماس قدم مبارکت ساکن شود. فرمود: هرگز سوار نمی‌شوم، لکن چون نزدیکیِ این منزل می‌رسیم، مردی سیاه‌رنگ پیش روی تو می‌آید و روغن با او خواهد شد، او [آن] را از وی بخر و [در] قیمت مضایقه مکن (یعنی به هر قیمت بفروشد بگیر). گفت: پدر و مادرم فدای تو باد، پیش ما منزلی است که کسی در آن باشد؟

فرمود: بلی هست. آن مرد پیش از رسیدن به آن منزل پیـدا خواهـد شـد. چون یک میل (۵) راه رفتنـد، آن مرد سیه چهره پیدا شد. حضـرت علیه السـلام به غلام خود فرمود: این است همان مرد. برو روغن را بخر. چون غلام نزد آن مرد سـیاه آمد و روغن خواست. گفت: به‌جهتِ که

۱- قُطّاعُ الطَّریق؛ راهزنان، که مال مسافران را به غارت برند یا قتل کنند و به فریب کُشند. لغت نامه.

۲- رَواحِل؛ جمع راحله، شتران قوی و تند رو. لغت نامه.

۳- الضحی: ۱۱

۴- بحار، ج ۴۴، ص ۱۹۲، ح ۵؛ المناقب، ج ۴، ص ۶۹

۵- میل؛ واحد مسافت ... و معادل با ۱۴۸۲ متر فرانسوی است. لغت نامه.

ص: ۲۱

می‌خواهی؟ گفت: برای امام‌حسین علیه السلام. آن مرد روغن را داده، خودش متوجّه خدمت آن حضرت علیه السلام شد و عرض کرد: یابن رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله، من از دوستان تو هستم و این روغن را از شما قیمت نمی‌گیرم ولیکن استدعا دارم که دعا نمایی خدا من را پسری بی‌عیب کرامت فرماید و محبّ شما اهل بیت رسالت باشد. بدرستی که من زن خود را در حالتی گذاشتم که وجع طلق (۱) او را گرفته بود. حضرت علیه السلام فرمود: برگرد به منزلِ خود که خدا پسری بی‌عیب و نقصان به تو کرامت فرمود. پس آن مرد برگشت، دید که زنش پسری زاییده که اعضای او درست و بی‌عیب است. باز خدمت آن جناب علیه السلام آمد [و] دعای خیری به آن حضرت علیه السلام کرد. پس حضرت علیه السلام روغن را به قدم‌های مبارک مالید، در ساعت ورمش زایل شد (۲) (و عین این حکایت را در خصوص امام حسن علیه السلام نیز نوشته‌اند، لیکن صدور این قضیّه بی‌زیادتی و نقصان از دو بزرگوار بسیار بعید است. ظاهراً از معجزات امام حسین علیه السلام بوده باشد. تصحیف و اختلاف از نُسّاخ بوده به‌جهت شباهت اسم‌های ایشان در کتابت). (۳) ۷- شقیق بلخی گوید: در سال یک‌صد و چهل و نُه، اراده کعبه داشتم، چون به قادسیّه رسیدم، جوانی خوش‌رو، گندم‌گون و ضعیف اندام دیدم که شَمله‌ای (۴) پوشیده و نعلین در پا و از اهل قافله کناره کرده، می‌رود. با خود گفتم: البتّه این جوان [از] صوفیّه است و می‌خواهد با قافله همراه شود و وبال ایشان باشد، بروم و او را ملامتی و سرزنشی کنم، شاید که پشیمان شود.

چون نزد وی رسیدم، نگاهی به من کرده، گفت: «یا شَقیق: ... اجْتَنِبُوا کَثِیراً مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ ...»؛ (۵) «نشنیده‌ای که خدا فرمود: گمان‌ها به مردم نکنید که بعضی گمان‌ها گناه است!؟» پس، از نظر من غایب شد. با خود گفتم که نام من را گفت و بر آنچه از خاطر من گذشته بود اشاره نمود. پس، البتّه یکی از صُلَحا خواهد بود. هرچند از عقبش دویدم، اثری از وی ندیدم و در منزل دیگرش دیدم که به نماز مشغول بوده، اشک از چشم می‌ریخت [و] به خشوع و خضوع تمام نماز می‌کرد. گفتم، بروم و از او حلّیت خواهم، صبر کردم تا فارغ شد. پیش از آن‌که حرف زنم، گفت: یا شقیق، حق تعالی فرموده: وَ إِنِّی لَغَفَّارٌ لِمَنْ تابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صالِحاً .... (۶) پس برخاسته، راهی شد و مرا آنجا گذاشت. با خود گفتم: بلی، یکی از ابدال خواهد شد که دوباره از مافی‌الضّمیر من خبر داد. چون به منزل دیگر رسیدم، دیدمش بر کنار چاهی ایستاده و رکوه (۷) یعنی مَطهره (۸) در دست دارد و می‌خواهد از چاه آب بکشد که به یکباره رکوه از دستش به چاه افتاد و مرا نگاه بر او بود، دیدم که نگاه بر

۱- طَلق؛ دردِ زادن. لغت نامه.

۲- مستدرک، ج ۸، ص ۳۱، ب ۲۱، ح ۸۹۹۴- ۹؛ بحار، ج ۴۴، ص ۱۸۵، ب ۲۵، ح ۱۳؛ فرج‌المهموم، ص ۲۲۶

۳- این ماجرا، در خصوص امام حسن مجتبی علیه السلام در این منابع نقل شده است: کافی، ج ۱، ص ۴۶۳، ح ۶؛ وسائل‌الشیعه، ج ۱۱، ص ۸۰، ب ۳۲، ح ۱۴۲۹۱؛ بحار، ج ۴۳، ص ۳۲۴، ب ۱۵، ح ۳؛ الخرائج ۱، ص ۲۳۹، ب ۳؛ الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۱۷۷، ح ۴؛ کشف‌الغمّه، ج ۱، ص ۵۵۷؛ المناقب، ج ۴، ص ۷

۴- شَمْلَه؛ نوعی از چادر کوتاه که بر خود پیچید. لغت نامه.

۵- حجرات: ۱۲

۶- طه: ۸۲

۷- رَکوَه؛ مشک خُرد، نیم مشک، دلو خُرد. لغت نامه.

۸- مَطْهَرَه؛ ظرفی که بدان طهارت کنند و آب دست دان، ابریق، آفتابه. لغت نامه.

ص: ۲۲

آسمان کرده، گفت:

أنتَ رَبِّی إذا ظمئت إلَی الْماء وَقُوَّتِی إذا أرَدْت الطعاما

«تویی سیرابی من، هر گاه تشنه شوم و تویی سیری طعام، آنگاه که گرسنه شوم.»

«اللَّهُمَّ سَیِّدی ما لِی غَیرها فلا تعدمنیها»؛ «بار الها غیر از این ندارم، چنان مکن که گم شود.»

پس دیدم که آب چاه جوشیده، بلند شد، تا به حدّی که او دست دراز کرده، رکوه را برداشت و پر آب کرد و وضو ساخت و چهار رکعت نماز خواند و چون فارغ شد، از آن ریگی که در آن صحرا بود مُشتی در آن رکوه کرد و حرکت داد و از آن خورد. پیش رفته، سلام کردم، چون جواب داد، گفتم: از این نعمتی که خدای تعالی به تو عطا فرموده، من را هم بچشان و از سُؤر (۱) خود تشنگی مرا بنشان. فرمود که: نعمت الهی همیشه ظاهر و باطن مرا فرو گرفته و انعام او دائمی است. باید که تو اخلاص و اعتقاد خود را به خدای خود درست و راست کنی و رکوه را به من داد. چون خوردم، دیدم شکر و سویقی (۲) است که هرگز شربتی و طعامی به آن لذّت در مدّت عمر نخورده بودم و به آن خوشبویی هیچ بوی خوش به مشام من نرسیده بود. پس سیر و سیراب گشتم و تا مدّتها مرا احتیاج به نان و آب نشد و تا مکّه رسیدم دیگر او را ندیدم. [وقت] صبحی دیدم که [همان شخص] طواف به‌جا آورده، از مسجد بیرون رفت. عقب وی رفتم، دیدم خدم و حشم و موالی و احباب (۳) گِرد او را گرفته‌اند [و] از هر طرف مردم به پابوسی‌اش میل می‌کنند و به سلامش تقرّب می‌جویند و به زیارتش اقدام می‌نمایند. از کسی پرسیدم که این کیست؟ گفت: نمی‌دانی؟! این موسی‌بن‌جعفر علیهما السلام است.

گفتم: آن‌طور عجایبی البتّه باید از این قسم سیّدی باشد. (۴) ۸- ... علی‌بن ابراهیم‌بن مهزیار، که از اجلّه (۵) است، می‌فرماید که: بیست سال به حج رفتم و ضمناً رجای زیارت حجّةاللَّه علیه السلام را داشتم ولی میسّر نمی‌شد. شبی در خواب صدایی شنیدم که [گفت]: یابن مهزیار، امسال به حجّ بیا که به مقصود می‌رسی! از این خواب خوشحال شده، با رفیقی چند عازم مکّه شدم و تا مکّه در هر مکان متفحّص شدم، اثری ظاهر نشد، تا آن‌که شبی در مسجدالحرام خلوت نموده، مشغول عبادت بودم، ناگاه جوانی ملیح در طواف دیدم که دو بُرد یمانی پوشیده. چون نزدیک او رسیدم، گفت: از کدام دیاری؟ گفتم: از اهوازم. گفت:

ابن الخصیب را می‌شناسی؟ گفتم: وفات نموده. به رحمت او را یاد کرد. پس فرمود: علی‌بن

۱- سُؤْر: نیم‌خورده و پس‌مانده اطعمه و اشربه. لغت نامه.

۲- سَویق؛ شیرینی. لغت نامه.

۳- احْباب؛ جمع حبیب. لغت نامه.

۴- بحار، ج ۴۸، ص ۸۰، ب ۴، ح ۱۰۲؛ کشف‌الغمّه، ج ۲، ص ۲۱۳؛ مستدرک، ج ۳، ص ۲۵۵، ب ۱۵، ح ۳۵۲۱- ۶ به‌طور مختصر.

۵- اجِلّه؛ جمع جلیل. جلیل؛ بزرگوار، بزرگ‌قدر. لغت نامه.

ص: ۲۳

مهزیار را می‌شناسی؟ گفتم: من همانم! فرمود: خوش آمدی یا اباالحسن. چه کردی آن علامت را که میان تو و عسکری علیه السلام بود؟ گفتم: با من است فرمود: بیرون آور. پس بیرون آوردم انگشتریِ نیکویی را که در او نقش بود «محمّد و علی» (و به روایت دیگر: «یا اللَّه یا محمّد یا علی»)، چون نظرش بر آن افتاد، به غایت گریه کرده، فرمود: خدا رحمت کند تو را یا ابا محمّد، به‌تحقیق که تو امام عادل بودی. ابن الأئمّه و ابوالامام. پس فرمود: بعد از حج چه مطلب داری؟ گفتم که: حجّةاللَّه [را] طلب می‌نمایم. فرمود: به مطلب خود رسیده‌ای. او مرا به‌سوی تو فرستاد. برو در منزل خود مهیّای سفر باش و این مطلب را مخفی دار، چون ثلث شب شود بیا به‌سوی شعب بنی عامر که به مطلب خود خواهی رسید.

[علی بن مهزیار] می‌گوید: من به فرموده او عمل کرده، آن جوان را در شعب دیدم.

فرمود: بیا، خوش آمدی. پس با او مشغول رفتن شدم. از منا و عرفات گذشتیم تا این‌که صبح طالع شد. نماز صبح را خوانده، سوار شدیم [و] تا بالای عقبه رفتیم. گفت: نظر کن که چه می‌بینی؟ نظر کرده خیمه سبزی دیدم که در اطرافش گیاه بسیار داشت و نور از آن خیمه به آسمان تُتق می‌کشید، (۱) چون از عقبه بیرون رفتم، فرمود که پیاده شو. چون پیاده شدم، فرمود:

دست از مهار شتر بردار؛ گفتم: به که سپارم؟ گفت: این حرم است. داخل این نمی‌شود مگر ولیّ خدا. چون نزد خیمه رسیدیم. گفت: در اینجا باش تا اذن تحصیل کنم. بعد از مدّتی آمده، گفت: مأذونی. چون داخل خیمه شدم، دیدم آن حضرت علیه السلام نشسته روی نمدی و بر بالشی تکیه فرموده، سلام کردم. جواب فرمود. دیدم که نور از پیشانی مبارکش ساطع است؛ مانند ستاره درخشان. پس احوال محبّان را یک یک پرسیدند. من ظلم بنی‌عبّاس را که در باره ایشان دارند عرض کردم. فرمود: روزی خواهد شد که شما مالک آن‌ها خواهید بود و ایشان در دست شما ذلیل خواهند بود.

پس چند روز خدمت آن حضرت مانده، مسائل مشکله از آن جناب سؤال می‌کردم و مشمول مراحم علیّه‌اش (۲) می‌گشتم. آنگاه مرا مرخّص فرمود که به اهل خود معاودت نمایم؛ وقت وداع، زیاده از پنجاه هزار درهم با خود داشتم. خدمت آن حضرت بردم، التماس زیاد نمودم که قبول فرماید. تبسّم نموده، فرمود که: استعانت بجو با این پول‌ها در برگشتن به‌سوی وطنِ خود که راهِ دور در پیش داری و دعای بسیار در حقّ من فرمود. (۳)

۱- تُتق کشیدَن؛ پرده کشیدن. لغت نامه.

۲- عَلِیَّه؛ بلندمرتبه و رفیع‌القدر و بلند و بالا. لغت نامه.

۳- با اندکی تغییر بحار، ج ۵۲، ص ۹، ب ۱۸، ح ۶؛ الخرائج، ج ۲، ص ۷۸۵، ب ۵

ص: ۲۴

ک- وظایف حج‌گزار

اوّل آن‌که، نیّت خود را از برای خدا خالص کند؛ به‌نحوی که شائبه هیچ غرضی از اغراض دنیویّه در آن نباشد. پس نهایت احتیاط کند که مبادا در خفایای دل او نیّت دیگر باشد؛ از ریا و یا احتراز از مذمّت مردم به سبب نرفتن حج و یا قصد تجارت و شغل دیگر. چه، همه اینها عمل را از قربت و اخلاص خالی می‌کند و مانع از مراتب ثواب موعود می‌گردد و چه احمق کسی است آن‌که متحمّل این‌قدر زحمات شده، به‌جهت خیالات فاسده خود بجز خسران فایده‌ای و ثمری نبرد.

دوّم آن‌که، از گناهانی که کرده، توبه خالص کند و از حقّ‌النّاس خود را بریء الذّمّه سازد و چنان تصوّر کند که از این سفر برنخواهد گشت و وصیّت خود را مضبوط سازد و آماده سفر آخرت شود؛ چه، غرض اصلی این سفر نیز از جمله تدارک خانه آخرت است و تمام محبّت دنیا و اهل و عیال را از دل بیرون کند.

سوّم، باید علی‌الدّوام در فکر و خیالات نفقه و تعلّم مسائل حج باشد؛ جهت این‌که حج عملی است قلیل الابتلا و عبادتی است که همیشگی به فعل نمی‌آید که تا مسائل آن مثل مسائل

ص: ۲۵

عباداتِ دیگر (چون نماز و روزه) در نظر باشد؛ نه این‌که اوقات خود را به تماشا و سیاحت صرف نموده و از مذاکره لوازم حج غافل شده، عنداللّزوم حیران و سرگردان مانده، عمل خود را ناقص کرده و زحماتش را وِزر و وبالِ خود گرداند و کورکورانه داخل مکّه شده و همان‌طور خارج بشود، مثل آن حاجی بیچاره که بعد از مراجعت از مکّه از او پرسیدند که حجرالأسود را دیدی؟ گفت: بلی، در مکّه دیدم، دکّان بقّالی داشت و به او بیع و شری هم کردیم! گفتند: جناب حاجی، حجرالأسود سنگی است سیاه! گفت: بلکه بعد از من در معامله‌اش خیانت کرده، کم فروخته، خدا او را مبدّل به سنگ فرموده! پس این کسی است که اصلًا اعتنا به مسائل و لوازم حج ننموده و نتیجه‌اش این بود که معلوم شد.

چهارم، ملاحظه نکند سنگ و گِل بودن خانه خدا را، بلکه متذکّر باشد شأن و عظمت و بلندیِ رتبه او را که خلّاق عالم زائران را زائر خود قرار داده و به منزله این است کأنّه، العیاذباللَّه، بلاواسطه و بلاحجاب، با حضرت کبریایی به مقام مکالمه آمده، نه این‌که مثل آن حاجیِ بیچاره، که بعد از معاودت از او سؤال می‌کنند که به کجا رفتی و آمدی؟ جواب گفت که: یک سال زحمت بیهوده کشیدیم، به مکّه رفتیم، خدا که درِ خانه‌اش بسته بود و هرچه داشتیم عربهای برهنه بیابانی از ما گرفتند، برگشتیم!

پنجم، دلِ خود را فارغ سازد از هر چیزی که در راه یا در مقصد دلِ او را مشغول سازد و احوال را منقلب و خاطرش را پریشان کند، که بالاخره موجب ارتکاب معاصی و هلاک دنیا و آخرت او باشد.

ششم، سعی کند که توشه سفر و خرجی راه او از مَمرّ حلال باشد و اموال مردم را [از اموال خود] برداشته، بدون ملاحظه حلال و حرام نرود، جهت این‌که: اوّلًا خداوند عالم اعمال حسنه را از اهل تقوا قبول می‌کند و در ثانی اگر هم خیال داشته باشد که بعد از برگشتن ادا بکند، باز خلاف کرده، به دو جهت:

اوّل آن‌که، ادای حقّ النّاس مقدّم است بر سایر واجبات، به حسب امکان و ثانیاً به حیات خود اعتبار نکند، بلکه رفت و برنگشت؛ چنانکه یک نفر از اراده کنندگان حج به کسی مبلغی قرض داشت و ادا نکرده، اراده سفر می‌نمود، مرد طلبکار آمده مطالبه حقّ خود نمود و گفت:

تا حقّ من را نداده‌ای راضی نیستم به رفتنِ تو. [و] گفت: بلکه رفتی و برنگشتی. حاجی گفت:

ص: ۲۶

وقتی که من مردم، بگذار از تو هم مبلغی رفته باشد!

خر عیسی گرش به مکّه برند چون بیاید هنوز خر باشد

هفتم آن‌که، به مخارج راه وسعت دهد و با طیب نفس و گشاده‌رویی بذل و انفاق نماید، بخل و تبذیر از خود دور کند، به‌جهت آن‌که هر چه در آن راه صرف کند انفاق فی سبیل‌اللَّه است؛ مقصود این است که: نه این‌که لوازم اطعمه و اشربه خود را رنگین کرده شکم‌پرستی نماید بلکه غرض آن است که از فقرا و مساکین و عاجزین و واماندگان حجّاج دستگیری و اعانت نماید.

فی الحدیث، رسول‌خدا صلی الله علیه و آله فرموده: «الحَجُّ الْمَبْرُورِ لَیْسَ لَهُ أَجْرٌ إِلَّا الْجَنَّةِ»، یعنی:

«نیست برای حج، اجر و مزد مگر بهشت.» عرض کردند: یا رسول‌اللَّه، چند چیز است بر حجّ؟

فرمود: «طِیبُ الْکَلامِ وَ إِطْعامُ الطَّعامِ»، یعنی: «در آن راه، نیکو و پاکیزه کردن کلام و احتراز از لغو و بیهوده‌گویی و اطعام نمودن بر مستحقّین.» (۱) چه خوشبخت و مرد سعید است آن مردی که مال او در راه خیر مصرف شود مطلقاً؛ چه خود به حج رفته باشد یا نه، چنانکه نوشته‌اند که علیّ‌بن یقطین، وزیر هارون، ممکنش نبود که خودش به مکّه رود و در سوق هَدی کند، بعضی سال‌ها دیده شد که سیصد نفر و در بعضی از سنوات پانصد و پنجاه نفر از جانب خود نایب گرفته و به مکّه می‌فرستاد؛ اقلّ آنها را هفتصد دینار و اکثر آنها را ده هزار دینار اجرت داده و در روایتی به نظر رسیده که مقصودش ایصال آن اموال بود به مستحقّش و استنابه حجّ (۲) را وسیله این معنی کرده بود. (۳) هشتم آن‌که، در این سفر هر قدر زحمت بدنی و مشقّت جانی و صدمات مالی وارد شده باشد، بایـد مرد حاجّ متحمّل شده و به مقام انزجار آمده، بعضی کلمات نگوید که باعث الخطاطِ (۴) رُتبت (۵) و نقصان اجر باشد، بلکه صبر نموده بر خود گوارا بداند که خداوند احدیّت از عوض دادن عاجز نیست؛ خواه در دنیا و خواه در آخرت، چنانکه مروی است که یکی از اکابِر (۶) تجّار گوید که: سالی عزم خانه کعبه نمودم و همیانی که هزار دینار طلا و جواهر در آن بود به میان بسته بودم، در منزلی از منازل به‌جهت قضای حاجت نشستم و همیان از میان گشاده شده می‌افتد. وقتی ملتفت شدم که مقداری راه رفته بودم و مراجعت ممکن نبود. تن به قضای الهی دادم و شکر کردم که یقین باعث قبول حج من خواهد شد. چون به ولایت خود

۱- مستدرک، ج ۸، ص ۶۲، ب ۴۱، ح ۹۰۷۸- ۱۰؛ عوالی‌اللآلی، ج ۴، ص ۳۳، ح ۱۱۷ با اندکی تغییر.

۲- عبارت متن «حجر». مصحح.

۳- با اندکی تغییر مستدرک، ج ۸، ص ۷۳، ب ۱۵، ح ۹۱۰۴- ۱ و ۹۱۰۵- ۲؛ رجال‌الکشی، ص ۴۳۴، ح ۸۲۰ و ۸۲۴

۴- الْخِطاط؛ اختلاط. لسان العرب؛ اختِلاط: آمیخته شدن. لغت نامه.

۵- رُتْبَت؛ رتبه و پایه و منزلت. لغت نامه.

۶- اکابِر؛ جمع اکبر، بزرگان. لغت نامه.

ص: ۲۷

برگشتم، روزگار بنا به عادت خود بی‌وفایی کرد و همه اموال از دستم رفت و عزّت به ذلّت مبدّل گردید. از خجالت مردم و شماتت ایشان جلای وطن نموده، اهل بیت خود را برداشته، رفتیم تا به دهی رسیدیم و در کاروانسرایی منزل کردیم. شب تاریک بود و باران سخت می‌بارید، عیال من هم حامله بود، از قضا آنجا وضع حمل نمود. به من گفت: ای مرد، برو چیزی طلب کن که قوت من باشد وگرنه جانم در تلف است! من در آن شب تاریک، افتان و خیزان به دکان بقّالی رسیدم، از مال دنیا یک دانگ ونیم نقره داشتم. بسیار زاری کردم تا بقّال در دکان را گشود و به آن نقره قدری دوشاب و روغنِ زیتون گرفتم، چون نزدیک کاروانسرایی رسیدم، پایم لغزیده افتادم [و] آنچه در دست من بود ریخت و ظرف هم بشکست! از غایت اندوه و غم، به تضرّع و زاری درآمدم و خدا را شکر می‌کردم و اشکم می‌ریخت. در آن نزدیکی سرایی بود عالی، مردی از دریچه سر بیرون کرد و از احوال من پرسید، قصّه خود را به آن [مرد] گفتم. گفت: این همه گریه و زاری برای یک دانگ ونیم نقره است؟! محنت من از این شماتت (۱) بیشتر شد لکن صبر کردم. گفتم: ای مرد، خدا داناست که مال دنیا پیش من قربی نداشت، امّا آن‌که خود و زن و فرزند از گرسنگی خواهیم مرد وگرنه به خدا قسم در سفر حج همیانی زر و جواهر چند از من فوت شد و اصلًا خاطر من مشوّش نگردید. از خدا بترس و من را سرزنش مکن تا به چنین بلا مبتلا نشوی! چون آن مرد این سخن را شنید، گفت: چگونه همیانی بود که از تو فوت شده؟ من دیگر باره به گریه درآمدم که:

در چنین حالی من را سخریّه (۲) و استهزا می‌کند. چه فایده از بیان کردن همیان و حال آن‌که چند سال از [فقدان] آن گذشته؟! پس روان شدم. مرد من را آواز داد. ایستادم. گفت: باید من را از شرح همیان مطلع سازی و الّا از دست من خلاص نمی‌شوی! پس، بجز بیان، چاره‌ای نیافته، کما یَنبغی (۳) احوالات را نقل کردم. گفت: ای درویش، غم مخور و من را به سرای خود درآورد و کس به طلب اهل و عیال من فرستاد و به حرم خانه خود برد و لباس نو به من پوشانید و گفت: چند روز در اینجا باش تا زنت رو به صحّت شود. پس من ده روز آنجا ماندم و ما را محبّت زیاد می‌کرد. پس بعد از آن گفت: چه کار توانی کرد؟ گفتم: تاجر بودم و در عمل تجارت و معامله بصیرتی دارم. گفت: تو را سرمایه دهم تا به شراکت من تجارت کنی.

قبول کردم. دویست دینار به من داده، مشغول تجارت شدم. بعد از مدّتی آنچه حاصل شده بود آورده پیش او نهادم. چون حال من بر او معلوم شد. در خانه رفته همیانی آورده پیش من

۱- شَماتَت؛ شاد شدن به خرابیِ کسی. لغت نامه.

۲- سُخْرِیَّه؛ فسوس، نادان شمردن و سبک داشتن کسی. لغت نامه.

۳- کَمایَنْبَغی؛ چنانکه سزاوار است. لغت نامه.

ص: ۲۸

گذاشت. چون نیک نگاه کردم دیدم همان همیان من است که از من گم شده بود. از غایت شادی نتوانستم چه کنم. گفتم: مگر تو فرشته‌ای؟ گفت: نه، من مال تو را پیدا کرده بودم و چند سال است به رنج تمام آن را نگاه داشتم. در شب اوّل خواستم بدهم. ترسیدم که از شادی هلاک شوی! پس او را دعای خیر نموده، به دولت رسیدم.

نهم آن‌که، [در وقت سفر] خوش خُلق و گشاده‌رو و شیرین کلام باشد و مدارا و رفتار را با اهل قافله و رفقا و جَمّال (۱) و سایرین پیشه خود قرار دهد و به هر چیز مختصری به مقام ایرادگیری و مؤاخذه نیاید و متحمّل زحمات رفقا باشد؛ از هر جهت چابکی کرده، کار خود را پیش ببرد و کَلِّ دیگران نباشد و از لغو گفتن و خروج از طاعت و جِدال و خصومت پرهیز کرده، خود را نگاه دارد؛ چنانکه [خداوند] در کلام مجیدی می‌فرماید: فَلا رَفَثَ وَ لا فُسُوقَ وَ لا جِدالَ فِی الْحَجِّ (۲)

و تمامی این صفات مذمومه، منافی است و ضدّ است با غرض شارع از حج، و مشغول کننده است انسان را از اعمال خیر.

دهم آن‌که، ژولیده و متواضع و مُنکسِر باشد و خود را در راه زینت ندهد و میل به اسبابی که باعث فخر و خودنمایی است ننماید و اگر تواند پیاده رود؛ خصوصاً در مشاعر معظّمه؛ یعنی از مکه به منا و مشعر و عرفات، به شرط آن‌که مقصود او از پیاده رفتن صرفه اخراجات (۳) نباشد، بلکه غرضش زحمت و مشقّت در راه خدا باشد و اگر مقصود صرفه‌ای باشد و وسعت هم داشته باشد. سواری بهتر است و همچنین از برای کسی‌که پیاده‌روی باعث ضعف از عبادت و دعا شود سواری بهتر است.

یازدهم آن‌که، هر روز بر فقرا اطعام کرده و تصدّق نماید (۴) که باعث رفع بلیّه و زیادی عمر و قبول عمل و محفوظ بودن جان و مالش باشد.

تبصره: از عبداللَّه مبارک منقول است که گوید: سالی به حج می‌رفتم، از قافله عقب ماندم، در بین راه زنی را دیدم تنها در صحرا نشسته، می‌گوید: أَمَّنْ یُجِیبُ الْمُضْطَرَّ إِذا دَعاهُ ...، (۵) عبداللَّه گوید: همین‌که این را شنیدم، نزد وی رفته، پرسیدم: کیستی؟ این آیه را خواند: وَ قُلْ سَلامٌ فَسَوْفَ یَعْلَمُونَ، (۶) سلامش کردم، گفت: سَلامٌ عَلَیْکُمْ کَتَبَ رَبُّکُمْ عَلی نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ، (۷) پرسیدم تو جنّی یا انس؟ گفت: وَ لَقَدْ کَرَّمْنا بَنِی آدَمَ وَ حَمَلْناهُمْ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ، (۸) گفتم: از کجا می‌آیی؟ گفت: یَخْرُجُ مِنْ بَیْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرائِبِ، (۹) گفتم: به کجا می‌روی؟ گفت: أَمْ أَمِنْتُمْ أَنْ یُعِیدَکُمْ فِیهِ تارَةً أُخْری، (۱۰) گفتم: سؤال من آن است که از

۱- جَمّال؛ شتروان، اشتربان، ساربان. لغت نامه. در این زمان راننده و امثال آن. مصحح.

۲- بقره: ۱۹۶

۳- اخْراجات؛ جمع اخْراج، وجه معاش. لغت نامه.

۴- تَصَدُّق؛ صدقه دادن. لغت نامه.

۵- نمل: ۶۲

۶- زخرف: ۸۹

۷- انعام: ۵۴

۸- اسراء: ۷۰

۹- طارق: ۷

۱۰- طه: ۵۵

ص: ۲۹

کدام شهر می‌آیی؟ گفت: سُبْحانَ الَّذِی أَسْری بِعَبْدِهِ لَیْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ إِلَی الْمَسْجِدِ الْأَقْصَی، (۱)گفتم: به کجا می‌روی؟ گفت: وَ لِلَّهِ عَلَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْتَطاعَ الَیْهِ سَبِیلًا، (۲) گفتم: پس تنها در این صحرا چه کار می کنی؟

گفت: مَنْ یُضْلِلِ اللَّهُ فَلا هادِیَ لَهُ، (۳) گفتم: چند روز است در این صحرا هستی؟ گفت: ثَلاثَ لَیالٍ سَوِیّاً، (۴) گفتم: پس مونس تو که شده؟ گفت: وَهُوَ مَعَکُمْ أَیْنَ ما کُنْتُمْ، (۵) گفتم:

پس در این چند روز، طعام چه خوردی؟ گفت: هُوَ یُطْعِمُنِی وَ یَسْقِینِ، (۶) گفتم: با چه چیز وضو گرفته‌ای، اینجا که آب نیست؟! گفت: فَلَمْ تَجِدُوا ماءً فَتَیَمَّمُوا صَعِیداً طَیِّباً، (۷) گفتم: نزد من طعام هست، میل داری بدهم؟ گفت: ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّیامَ إِلَی اللَّیْلِ، (۸) گفتم: ماه رمضان که نیست، چه روزه است که گرفته‌ای؟ گفت: فَمَنْ تَطَوَّعَ خَیْراً فَهُوَ خَیْرٌ لَهُ، (۹) گفتم: روزه واجبی که نیست، افطار عیب ندارد. گفت: وَ أَنْ تَصُومُوا خَیْرٌ لَکُمْ. (۱۰) گفتم: مثل سایر مردم چرا تکلّم نمی کنی؟ گفت: ما یَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَیْهِ رَقِیبٌ عَتِیدٌ. (۱۱) گفتم: از کدام قبیله‌ای و از کدام طایفه هستی؟ گفت: وَ لا تَقْفُ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ کُلُّ أُولئِکَ کانَ عَنْهُ مَسْؤُلًا، (۱۲) گفتم: خطا کردم. من را حلال کن. گفت: لا تَثْرِیبَ عَلَیْکُمُ الْیَوْمَ یَغْفِرُ اللَّهُ لَکُمْ. (۱۳) پس دیدم به آرامی می‌رود. گفتم: شتاب کن در رفتن! گفت: لا یُکَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها. (۱۴) گفتم: می‌خواهی تو را به شتر خود سوار کنم [و] به آن قافله رسانم؟ گفت: وَ ما تَفْعَلُوا مِنْ خَیْرٍ یَعْلَمْهُ اللَّهُ. (۱۵) گفتم: بیا ردیف من باش. گفت: لَوْ کانَ فِیهِما آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتا. (۱۶) پس، از شتر پایین آمده، شتر را خوابانیده [او را] تکلیف کردم به سوار شدن. گفت: قُلْ لِلْمُؤْمِنِینَ یَغُضُّوا مِنْ

۱- اسراء: ۱

۲- آل عمران: ۹۷

۳- اعراف: ۱۸۶

۴- مریم: ۱۰

۵- حدید: ۴

۶- شعراء: ۷۹

۷- نساء: ۴۳؛ مائده: ۶

۸- بقره: ۱۸۷

۹- بقره: ۱۸۴

۱۰- بقره: ۱۸۴

۱۱- ق: ۱۸

۱۲- اسراء: ۳۶

۱۳- یوسف: ۹۲

۱۴- بقره: ۲۸۶

۱۵- بقره: ۱۹۷

۱۶- انبیا: ۲۲

ص: ۳۰

أَبْصارِهِمْ. (۱) پس چشم خود را پوشیدم، خواست سوار شود شتر نفرت کرده لباس او را به دهنش خایید. گفت: وَ ما أَصابَکُمْ مِنْ مُصِیبَةٍ فَبِما کَسَبَتْ أَیْدِیکُمْ. (۲) گفتم: صبر کن تا شتر را ببندم. گفت: فَفَهَّمْناها سُلَیْمانَ. (۳) پس شتر را بستم برای او؛ سوار شده، گفت:

سُبْحانَ الَّذِی سَخَّرَ لَنا هذا وَ ما کُنَّا لَهُ مُقْرِنِینَ. (۴) پس از زمام شتر گرفته شروع به راه رفتن نمودم و در اثنای راه سؤال کردم که اسمت چیست؟ گفت: ارْجِعِی إِلی رَبِّکِ راضِیَةً مَرْضِیَّةً. (۵) گفتم: من را به برادری قبول کن! گفت: إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ. (۶) پس، عبداللّه می‌گوید که سعی می‌کردم و صیحه می‌کشیدم که خود را به قافله رسانم. گفت: وَ اقْصِدْ فِی مَشْیِکَ وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِکَ. (۷) پس من به آرامی رفته و به آهستگی شعر می‌خواندم.

گفت: فَاقْرَؤُا ما تَیَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ. (۸) گفتم: فَقَدْ أُوتِیَ خَیْراً کَثِیراً .... (۹) گفت: وَ ما یَذَّکَّرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبابِ. (۱۰) پس من این را شنیده، گفتم: ای سیّده، بگو که شوهر داری یا نه؟

گفت: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَسْئَلُوا عَنْ أَشْیاءَ إِنْ تُبْدَ لَکُمْ تَسُؤْکُمْ. (۱۱) گفتم: پندی ده من را. گفت: وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِکْرِی فَإِنَّ لَهُ مَعِیشَةً ضَنْکاً. (۱۲) در اثنای راه پشته‌ای دیده، گفت: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ. (۱۳) ناگاه از دور قافله‌ای نمایان شد. سؤال کردم که در این قافله چه داری؟ گفت: الْمالُ وَ الْبَنُونَ زِینَةُ الْحَیاةِ الدُّنْیا. (۱۴) سؤال کردم که پیشه و حرفه اولاد تو چیست؟ گفت: وَ عَلاماتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ یَهْتَدُونَ. (۱۵) دانستم که ایشان دلیل حاجّند. (۱۶) گفتم: اسم پسرهایت چیست؟ گفت: وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْراهِیمَ خَلِیلًا، (۱۷) وَکَلَّمَ اللَّهُ مُوسی تَکْلِیماً، (۱۸) یا یَحْیی خُذِ الْکِتابَ بِقُوَّةٍ. (۱۹) پس میان قافله صدا زدم: یاابراهیم، یا موسی، یا یحیی. ناگاه سه جوان خوش‌سیما دیدم که به طرف ما آمدند. شناختم که پسرهای او هستند. پس مادر خودشان را به منزل بردند. پس زن گفت: فَابْعَثُوا أَحَدَکُمْ بِوَرِقِکُمْ هذِهِ إِلَی الْمَدِینَةِ فَلْیَنْظُرْ أَیُّها أَزْکی طَعاماً فَلْیَأْتِکُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ. (۲۰) پس یکی از ایشان رفته، طعامی گرفته، حاضر ساخت. زن گفت: کُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِیئاً بِما أَسْلَفْتُمْ فِی الْأَیَّامِ الْخالِیَةِ. (۲۱) پس طعام را خوردیم. زن به فرزندان خود رو کرده، گفت: یا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَیْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِیُّ الْأَمِینُ. (۲۲) فهمیدم که می‌خواهد به من اجرت بدهد. پس بعضی چیزها و رخت و خرما آوردند و به من تعارف کردند. زن گفت: وَ اللَّهُ یُضاعِفُ لِمَنْ یَشاءُ. (۲۳) یعنی: کم است بیشتر از آن زحمت کشیده‌ای. پس او را وداع کرده، گفتم: مرا پندی ده، گفت:

اقْرَأْ کِتابَکَ کَفی بِنَفْسِکَ الْیَوْمَ عَلَیْکَ حَسِیباً. (۲۴) پس، از یکی از آن جوانان پرسیدم که این

۱- نور: ۳۰

۲- شوری: ۳۰

۳- انبیا: ۷۹

۴- زخرف: ۱۳

۵- فجر: ۲۸

۶- حجرات: ۱۰

۷- لقمان: ۱۹

۸- مزّمّل: ۲۰

۹- اشاره است به: وَ مَنْ یُؤْتَ الْحِکْمَةَ فَقَدْ اوتِیَ خَیْراً کَثِیراً؛ بقره: ۲۶۹. مصحّح.

۱۰- بقره: ۲۶۹

۱۱- مائده: ۱۰۱

۱۲- طه: ۱۲۴

۱۳- فاطر: ۳۴

۱۴- کهف: ۴۶

۱۵- نحل: ۱۶

۱۶- راهنمای حاجیانند.

۱۷- نساء: ۱۲۵

۱۸- نساء: ۱۶۴

۱۹- مریم: ۱۲

۲۰- کهف: ۱۹

۲۱- الحاقّه: ۲۴

۲۲- قصص: ۲۶

۲۳- بقره: ۲۶۱

۲۴- اسراء: ۱۴

ص: ۳۱

زن کیست که تمامی جواب حرف‌های من را به آیه قرآن داد؟ گفتند: این، مادر ما، فضّه، کنیز فاطمه زهرا- سلام‌اللَّه علیها- است که سال‌های سال و مدّت مدید است بغیر از آیه قرآن به چیزی تکلّم نکرده. (۱) ل- فقه الحج

۱- مروی است که سالی، جماعتی از صحابه برای حج به مکه آمده [بودند، فردی] از یکی از اصحاب پرسید که: من در احرام بودم. در بین راه رسیدم به موضعی که شترمرغ تخم گذاشته بود. نفهمیدم که معصیت است. از روی جهل آنها را پخته، خوردم. چه چیز باید کفّاره بدهم که پاک شوم و مُعاقَب (۲) نباشم؟ آن شخص گفت: حکم این عمل در نظرم نیست.

بنشین شاید از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله کسی پیدا شود، از او بپرسیم. در این اثنا [حضرت] امیر علیه السلام پیدا شد و [امام] حسین علیه السلام عقب سر آن حضرت بود. گفت: یا اعرابی، این است علی‌بن ابی‌طالب علیه السلام، از او بپرس. اعرابی برخاسته از آن جناب سؤال کرد. حضرت اشاره نمود به‌سوی امام حسین علیه السلام [و] فرمود: «سَلْ هذَا الْغُلامَ»: از این پسر بپرس. اعرابی گفت: از هر کدام می‌پرسم به دیگری حواله می‌کند. این طفل جواب مسأله من را چه می‌داند؟! پس مخلوقات گفتند: «وَیْحَکَ! هذا ابنُ رَسُولِ اللَّه صلی الله علیه و آله»؛ این فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله است. بپرس، جواب خواهی شنید. پس قصّه خود را عرض کرد. امام حسین علیه السلام فرمود که: شتر داری؟ گفت: بلی، دارم.

فرمود: به عدد تخم‌ها، شتر مادّه از شتر نر بکش، هرچه بچه آورد هدی (۳) خانه کعبه قرار بده.

خلیفه ثانی، عمر هم حاضر بود، گفت: یا امام‌حسین علیه السلام: «النُّوقُ یُزلِقْنَ» فقال علیه السلام: «إنَّ الْبِیضَ یَمْرُقْنَ» یعنی: یاحسین علیه السلام، شتر همه‌اش نمی‌گیرد و حامله نمی‌شود. حسین علیه السلام گفت: تخم‌ها [نیز] همه جوجه نمی‌شود. بسا باشد که تخم می‌شکند و یا آن‌که فاسد می‌گردد. خلیفه گفت:

درست فرمودی. امیر علیه السلام برخاست، حسین علیه السلام را در آغوش کرده و بوسید. فرمود: ذُرِّیَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ، (۴) حقّا که تو پسر پیغمبری و علم را ارث می‌بری. (۵) (و این‌که امیر علیه السلام به اعرابی فرمود از حسین علیه السلام بپرس، می‌خواست مقام علم او را به مردم ظاهر فرماید و الّا خودش می‌فرمود).

۲- ... از میان علمای عصر، یحیی بن أکثم را که در آن وقت قاضی بغداد بود و سرآمد فضلای عصر و در علم فقه و حدیث از همه مقدّم و اعتبارش از سایر علما بیشتر بود، انتخاب

۱- با تغییرات زیاد بحار، ج ۴۳، ص ۸۶، ب ۴ ذیل ح ۸؛ المناقب ۳، ص ۳۴۳

۲- مُعاقَب؛ شکنجه شده و عقوبت کرده شده و عذاب کرده شده، عقوبت شده. لغت نامه.

۳- هَدْیْ؛ آنچه به حرم برده شود، از چارپایان و گویند آنچه برای قربان کردن برند. لغت نامه.

۴- آل عمران: ۳۴

۵- بحار، ج ۴۴، ص ۱۹۷، ب ۲۶، ح ۱۲

ص: ۳۲

نمودنـد و با او قرار کردنـد که به آن امر اقـدام نماینـد و در روز موعود، جمیع اعیان و علما و اهل ملل و ادیان را طلبیدند. مأمون بر تخت حکومت نشسـته، گفت که: آن حضـرت علیه السـلام را طلب کنند و نزدیک به خود به‌جهت او مسند انداخته [بود]، چون آن حضـرت علیه السـلام حاضـر شد، برخاسته تعظیم کرد و به‌جای خود نشانید. پس یحیی متوجّه مأمون شده، گفت: امیر مرا رخصـت می‌دهد که از ابوجعفر علیه السلام سؤالی کنم؟ مأمون گفت: این مجلس به‌جهت همین منعقد شده، هرچه خواهی بپرس. پس یحیی متوجّه حضـرت شـده، گفت: رخصت می‌دهی که مسأله بپرسم؟ فرمـود: «سَلْ عَمَّا شِئْتَ»؛ «هرچه خواهی بپرس.» پس گفت: چه می‌گویی در باب کسی که در راه مکّه احرام بسته باشد و صیدی را بکشد، کفّاره آن چه چیز است؟ حضرت فرمود:

آیا در بیرون حرم کشته یا درون حرم؟ دانسته این عمل را کرده و علم به حرمتش داشته یا جاهل به مسأله بوده؟ و آیا آن عمل عمداً صادر شده یا خطا کرده؟ و این شـخص آزاد بوده یا بنده؟ بالغ بوده یا نابالغ؟ بار اوّل بوده یا بار دیگر هم این کار کرده؟ و این صید که کرده، از طیور است یا از جانوران دیگر؟ و آیا صید کوچک است یا بزرگ؟ و از این عمل پشیمان بوده یا نه؟ در شب این صید را کشـته یا در روز؟ در احرام عمره بوده یا احرام حـج؟ پس یحیی را لکنت به زبان افتاده، رنگش متغیّر شد و آثار عجز و انکسار بر او ظـاهر گشت؛ اهـل مجلس هر قـدر انتظار کشـیدند که دیگر حرفی بزنـد نتوانست. مأمون گفت: الحمـدُ للّه‌که ظنّ من خطا نبود و متوجّه حضـرت شـده، گفت: فـدای تو شوم! اگر [از] آنچه پرسـیدی یـک [مسأله] را به‌جهت ما بیان فرمایی، مسـتفید می‌شویم. پس حضـرت علیه السلام شروع نموده، جواب هر یک را [فرمودند] بر وجهی که صدای آفرین و احسنت از اهل مجلس بلند شد .... (۱)

م- طواف

۱- ... موعظه؛ چون شروع به طواف نماید، دل خود را از تعظیم و محبّت و خوف و رجا مملوّ سازد و بداند که در حال طواف، شبیه است به ملائکه مقرّبین که پیوسته در حول عرش اعظم طواف می‌نماینـد و بدانـد که مقصود کلّی، طوافِ دل است به یـاد خـدای خانه؛ پس ابتدا و ختم طواف را به‌یاد او کند و چنانکه گفته‌اند این است سرّ اختیار طرف چپ به طرف راست؛ چون در طرف چپ است قلب و دل انسان، که سلطان اعضای بـدن و منشأ تمام احکام و اختیارات مکلّف است که در ملک بـدن به‌عمل می‌آیـد. پس روح طواف و حقیقت آن،

۱- بحـار، ج ۵۰، ص ۷۴، ب ۴، ح ۳؛ الاحتجـاج، ج ۲، ص ۴۴۳؛ الارشـاد، ج ۲، ص ۲۸۱؛ روضـۀالواعظین، ج ۱، ص ۲۳۷؛ کشف‌الغمّه، ج ۲، ص ۳۵۳

ص: ۳۳

طواف دل است در حضـرت ربوبیّت؛ و خانه، مثال ظاهری است در عالم جسـمانی و خانه در عالم ملک و شهادت، نمونه‌ای است از حضـرت ربوبیّت در عالم غیب و ملکوت و آنچه [از روایات] رسـیده که بیت‌المعمور در آسـمان در مقابل خانه کعبه است و طواف ملائـکه بر آن، چون طواف بنی آدم است بر کعبه، دور نیست که اشـاره به این مشـابهت باشـد و چون رتبه اکثر نوع انسان از طواف خانه اصلی قاصـر است، امر شد به این‌که متشبّه به ایشان شوند و در طواف خانه کعبه: «فَإِنَّ مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ»؛ «یعنی: هرکه خود را شبیه به قومی کند، از ایشان محسوب است.»

(زائر باید) ژولیده و متواضع و مُنکسِر باشد و خود را در راه زینت ندهد و میل به اسبابی که باعث فخر و خودنمایی است ننماید

۲- ... ثواب؛ زمـانی‌که حـاج داخـل مکّه شـد با تواضع و زمانی که داخل مسـجدالحرام شـد و قـدم‌ها را کوچک برداشت، مثل آدمِ خائف و ترسان، پس به همین حالت طواف خانه خـدا کرد و دو رکعت نمازش را خوانـد. می‌نویسـد خداونـد عالم از برای او هفتاد هزار حسـنه و محو می‌کند از او هفتاد هزار سیّئه و بلند کند از برای او هفتاد هزار درجه و شفاعتش را قبول می‌فرماید در هفتاد هزار حـاجت و به منزله آن باشـد که هفتـاد [هزار] غلاـم آزاد کرده است که قیمت هر یـک از آنها ده هزار درهم باشـد. (۱) ۳- ... وارد شـده، کسـی که کعبه را یک دفعه طواف کنـد، می‌نویسـد خلّاق عالم از برای او هزار حسـنه و محو می‌کند از او هزار سیّئه و غرس می‌کند به‌جهت او هزار درخت در بهشت و می‌نویسد از برای او ثواب آزاد کردن هزار بنده و می‌گشاید بر روی او [در] روز قیامت هشت در بهشت را و می‌فرماید که:

داخـل شو از کـدام در که خواهی. و در ذیـل همین حـدیث است که: قضایِ حاجت یک مؤمن افضل است نزد خداونـد عالم از ده مرتبه طواف کردن. (۲) ۴- رسول‌خدا صلی الله علیه و آله فرموده: چون حاج هفت بار طواف خانه خدا کند، او را می‌باشد به‌جهت این طواف نزد خدا عهدی و ذکری، که حیا می‌نماید از او خداوند او که عذاب نماید

۱- کافی، ج ۴، ص ۴۱۱ باب‌فضل‌الطواف ...، ح ۱؛ الفقیه، ج ۲، ص ۲۰۶ باب‌فضائل‌الحجّ ...، ح ۲۱۵۱؛ وسائل‌الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۲۱، ب ۴۳، ح ۱۴۴۰۷؛ بحار، ج ۹۶، ص ۹، ب ۲، ح ۲۲؛ ثواب‌الاعمال، ص ۴۹؛ المحاسن، ج ۱، ص ۶۴ ثواب‌الطواف ...، ح ۱۱۷؛ المقنعه، ص ۳۸۸، ب ۳

۲- وسائل‌الشیعه، ج ۱۳، ص ۳۰۴، ب ۴، ح ۱۷۸۰۷؛ بحار، ج ۷۱، ص ۳۰۳، ب ۲۰، ح ۴۶؛ ثواب‌الاعمال، ص ۴۹ ثواب‌الحجّ ...

ص: ۳۴

او را بعد از آن و چون نزد مقام ابراهیم علیه السلام دو رکعت نماز خواند، بنویسد برای او دو هزار رکعت مقبوله. (۱) ۵- [حضرت] صادق علیه السلام فرموده: به‌درستی که خداوندِ عالم را در اطراف کعبه، صد و بیست رحمت است: شصت رحمت از آنها به‌جهت طواف کنندگان او، چهل از برای نماز خوانندگان، و بیست رحمت از برای نظر کنندگان به سوی کعبه. (۲) ن- سعی

۱- موعظه؛ بدان که چون حج کننده، به‌جهت سعی، به میدان صفا و مروه آید، باید متذکّر شود که: اینجا شبیه است به میدانی که در بارگاه پادشاهی واقع باشد که بندگان در آنجا آمد و رفت می‌کنند؛ گاهی می‌آیند و گاهی می‌روند و به‌جهت اظهار اخلاص خدمت و امید نظرِ رحمت، در آنجا تردّد می‌نمایند (مثل کسی که به خدمت پادشاهی رسیده باشد و بیرون آمده باشد و نداند که پادشاه در حقّ او چه حکم خواهد کرد. پس در درِ خانه آمد و رفت می‌کند که شاید در یک مرتبه بر او ترحّم نماید) و در آنجا یاد آورَد آمد و رفت خود را در عرصات محشر، میان دو کفّه میزان اعمال خود و در هروله به‌یاد آورَد فرار کردن نفوس را از عیوب خودشان در وادی محشر و خود را چنین داند که با این حرکت سریعه، از هوا و هوس خود فرار می‌کند و از حول و قوّه خود بیزار می‌شود و نفس خود را مهیّا نمود به مبذول داشتنِ ارکان وجود در اطاعت الهی، و تجنّب از تکبر و خودپرستی (که منافات با عالم بندگی و خداپرستی دارد)، و در صدد تکمیل وجود خود باشد در معنی، به مباشرت هر قسم از عبادت که بوده باشد، ولو این‌که آن عبادت به سبب تسویلاتِ شیطانیّه، (۳) در صورت ظاهر منافی با وَقر (۴) و شخصیّت بنده باشد.

۲- لطیفه؛ گویند که یکی از صاحب منصبان شاه عبّاس در سالی سفر مکّه نمود و در سعی، هروله [را] که مستحبّ بود به عمل نیاورد، چون به اصفهان بازگشت، کیفیّت هروله کردن او به شاه عبّاس رسید. او را احضار نموده فرمود که: در کارخانه خدایی تأنُّف (۵) و استِنکاف (۶) و استِکبار (۷) می‌ورزی و هروله نمی‌کنی؟! پس امر کرد که تَبَرزین (۸) بر دوشش گذاشتند و حکم کرد که در حضور پادشاه و اعیان دولت در میدان شاه اصفهان هروله کند.

پس آن شخص لابد مانده، به آن حالت هروله نمود (باقی‌مانده عمل حج را در اصفهان به

۱- الفقیه، ج ۲، ص ۲۰۲ باب‌فضائل‌الحجّ ضمن، ح ۲۱۳۸؛ بحار، ج ۹۶، ص ۳، ب ۲ ضمن، ح ۳؛ امالی‌صدوق، ص ۵۴۹ س ۵۱ ضمن، ح ۲۲؛ الخرائج، ج ۲، ص ۵۱۴ ضمن حدیث آخرصفحه.

۲- کافی، ج ۴، ص ۲۴۰ باب‌فضل‌النظر ...، ح ۲؛ الفقیه، ج ۲، ص ۲۰۷ باب‌فضائل‌الحج، ح ۲۱۵۳؛ وسائل‌الشیعه، ج ۱۳، ص ۲۶۳، ب ۲۹، ح ۱۷۷۰۰؛ بحار، ج ۹۶، ص ۶۱، ب ۵، ح ۳۰ ثواب‌الاعمال، ص ۴۸ ثواب‌الحجّ.

۳- تسویلات شیطانی؛ فریب و مکر و اغوای شیطان. لغت نامه.

۴- وَقْر؛ وقار، سنگینی. لغت نامه.

۵- تَأنُّف؛ عار و ننگ دانستن. لغت نامه.

۶- استِنکاف؛ ننگ داشتن، عیب داشتن. لغت نامه.

۷- استِکْبار؛ بزرگ‌منشی کردن، گردن‌کشی کردن. لغت نامه.

۸- تَبَرزین؛ سلاح، نوعی از تبر باشد که سپاهیان در زین اسب نگاه دارند. لغت نامه.

ص: ۳۵

عمل آورد!)، از هر طرف صدای تقبّل اللَّه به آسمان بلند شد!

معلوم می‌شود که این حاجی بیچاره، مثل بعض معاصرین ما، به حساب خود پیروی عقل کرده و تصوّر نموده که هروله چه معنی دارد و با عقل درست نمی‌آید و ملاحظه این نمی‌کند که کدام را از فروعات و مسائل شرعیّه تطبیق به عقل قاصر می‌توان کرد، مادامی که یک دلیلی و راهنمایی نشان از این معنی ندهد؟ جهت این‌که مصالح و تکالیف شرعیّه و مفاسد مناهی دینیّه، امورات واقعه مستوره از عقول بنی‌آدم و بلکه مستور از مطلق مخلوق است، چنانچه رد نمودن ملائکه بر خلّاق عالم در خلقت آدم علیه السلام، که بالاخره ملتجی به عرش شده، هفت هزار سال طواف عرش نمودند، شاهد بر مدّعا است و نمی‌داند اسرار را مگر اشخاصی که وجود ایشان مُخَمَّر است با علوم و انوار الهیّه و اصل در متابعت عقل بعد از اثبات اصول دین، عبارت است از تصدیق کردن و گردن‌گذاری بر چیزهایی که حضرت نبوی صلی الله علیه و آله به امر الهی دلالت بر آنها فرموده، و الّا اگر بنا باشد بر رسیدن به همه مصالح و مفاسد اوامر و نواهی شرعیّه، اکثر مردم بلکه تمامی آنها از دنیا بی دین می‌روند بغیر از اولیاءاللَّه و بعضی از علمای راشدین، که همّت خود را در راه شریعت مصروف داشته، ظاهر و باطن خود را با علوم دینیّه و معارف حقّیه مزیّن ساخته‌اند و در همه مسائل از انوار مقدّسه اهل بیت طاهرین علیهم السلام اقتباس نموده‌اند؛ از جمله: نصیرالملّة و الدین، خواجه نصیر طوسی- أعلی اللَّه مقامه- وقتی که هلاکوخان از آن جناب درخواست نمود که احکام عبادات را بر طبق عقل به نحوی که عقل سلطان پسندد مدلّل سازد، پس خواجه قبول این معنی کرد و همه احکام را به عقل چنان ثابت کرده که هلاکو را پسند آمد.

س- قربانی

۱- تدبّر؛ چون حاج ذَبح قربانی کند، یاد آورَد که این ذبح اشاره به آن است که: به‌سبب حج، به نفس امّاره و شیطان غالب شدم و ایشان را کشتم و از عذاب الهی خلاص شدم؛ پس در آن وقت سعی کند در توبه و بازگشت از اعمال قبیحه که سابق مرتکب بود (و امّا در این اشاره صادق باشد)، و فِی الجمله شیطان و نفس امّاره را ذلیل کرده، حلقوم هوا و هوس و طمع را قطع نماید و از این جهت رسیده است که: علامت قبول حجّ آن است که حال آدمی بعد از حج بهتر از سابق گردد. و در خبر دیگر وارد است که: از علامت قبول حج، ترک معاصی

ص: ۳۶

است که سابق می‌کرد و بدَل کردن همنشینان بد را به همنشینان خوب، و مجالس لهو و غفلت را به مجالسی که در آن یاد خدا می‌شود.

۲- ثواب؛ مروی است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده که: چون در مِنا ذبح کنی گوسفند قربانی را، یا نحر نمایی شتر قربانی را، بوده باشد برای تو به هر قطره‌ای از خون آن که حسنه نوشته شود برای تو در مستقبل عمر تو. (۱) فرازی از بخش آخر کتاب «مصباح الحرمین»

۱- کعبه اشرف مواضع است از جهت شأن و شرف، و هکذا سید الشهدا علیه السلام اشرف ناس است در حسب و نسب؛ چنانکه ابن عبّاس گوید که: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله به اصحاب خود فرمود: «یا أَیُّهَا النّاسُ أَلا أُخْبِرُکُمْ بِخَیْرِ النّاسِ جَدّاً و جدَّةً؟»، یعنی: ای مَعاشِر ناس (۲)، آیا خبر بدهم به شما بهترین مردم را از حیثیت جدّ و جدّه؟ گفتند: بلی، یا رسول‌اللَّه (صلی الله علیه و آله). فرمود:

«الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ»، که جدّ آنها رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله و جدّه آنها خدیجه بنت خویلد است. «أَلا أُخْبِرُکُمْ أَیُّهَا النَّاسُ بِخَیْرِ النَّاسِ أَباً وَ أُمّاً» آیا خبر بدهم به شما اشرف ناس را از جهت پدر و مادر؟ گفتند: بلی یا رسول‌اللَّه (صلی الله علیه و آله). فرمود: «الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ (علیهما السلام)»، که پدر آنها علیّ بن ابی طالب علیه السلام و مادر آنها فاطمه علیها السلام بنت محمّد صلی الله علیه و آله است. «أَلاـ أُخْبِرُکُمْ أَیُّهَا النَّاسُ بِخَیْرِ النَّاسِ عَمّاً وَ عَمَّةً»؛ خبر بدهم شما را، خیر ناس از حیثیت عمّ و عمّه؟ گفتند: بلی یا رسول‌اللَّه (صلی الله علیه و آله).

فرمود: «الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ»، که عمّ آنها جعفر بن ابی طالب و عمّه ایشان اُمّ هانی بنت أبی طالب است. «أَیُّهَا النَّاسُ أَلا أُخْبِرُکُمْ بِخَیْرِ النَّاسِ خالًا وَ خالَةً»، ایّها النّاس، خبر دهم به شما اشرف ناس را از جهت خال (۳) و خاله؟ گفتند: بلی یا رسول‌اللَّه (صلی الله علیه و آله). فرمود: «الْحَسَنُ وَالْحُسَیْنُ (علیهما السلام)»، که خال آنها قاسم بن رسول‌اللَّه (صلی الله علیه و آله) و خاله ایشان زینب بنت رسول‌اللَّه (صلی الله علیه و آله) است. «أَلاـ إِنَّ أَباهُما فِی الْجَنَّةِ وَأُمُّهُما فِی الْجَنَّةِ وَجَدَّتُهُما فِی الْجَنَّةِ وَ عَمَّهُما فِی‌الْجَنَّةِ وَعَمَّتُهُما فِی الْجَنَّةِ وَ هُما فِی الْجنّةِ وَ مَنْ أَحَبَّهُما فِی الْجَنَّةِ وَ مَن أَحبَّ مَنْ أَحَبَّهُما فِی الْجَنَّةِ»، یعنی:

به‌درستی که پدر آنها در بهشت است، [و مادر آنها در بهشت است]، و عمّه آنها در بهشت و جدّ آنها در بهشت و جدّه آنها در بهشت و عمّ ایشان در بهشت و عمّه ایشان در بهشت و آنها خودشان در بهشت، و کسی که آنها را دوست دارد، دوست آنها هم در بهشت [است]. (۴)

۱- التهذیب، ج ۵، ص ۲۱، ب ۳ ضمن، ح ۳؛ الخرائج ۲، ص ۵۱۶ ضمن حدیثی طولانی؛ روضة‌الواعظین، ج ۲، ص ۳۶۰ ضمن حدیثی طولانی.

۲- مَعاشِرِ ناس؛ گروه‌های مردم. مصحّح.

۳- خال: دایی، برادرِ مادر. لغت نامه.

۴- با اندکی تغییر الفضائل، ص ۱۱۹؛ کشف‌الیقین، ص ۳۱۴ مبحث ۱۹؛ و به نقل از راویان دیگر: بحار، ج ۳۶، ص ۳۱۹، ب ۴۱، ح ۱۷۰ و ۳۷، ص ۹۰، ب ۵۰؛ ارشادالقلوب ۲، ص ۴۳۰؛ امالی‌صدوق، ص ۴۳۷ س ۶۷؛ بشارةالمصطفی ۹، ص ۱۷۳؛ الطرائف ۱، ص ۹۲؛ کفایةالأثر، ص ۹۸

ص: ۳۷

شعر

أ یُقتَلُ خَیرُ الخَلقِ أُمّاً وَ ولَداً وَ أکرمُ خلقِ اللَّهِ وَ ابنُ نَذیرِهِما؟

وَ یُمنَعُ مِن ماءِ الفُراتِ وَ تغتذی وحوشُ الفَلی ریّانهٔ مِن نمیرِها

یدیرُ علی رأسِ السّنانِ بِرَأسِهِ سنانٌ ألا شلَّت یمینُ مدیرُها

وَیمسی یزیدُ زافلًا فی حریرِهِ وَیمسی حُسینٌ عارِیاً فی حرورِها؟!

«آیا کشته می‌شود با ظلم و جور، بهترِ خلق از جهت پدر و مادر، و اکرم و عزیزترین مخلوقات و پسر پیغمبر بشیر و نذیر؟!

و از آب فرات ممنوع می‌گردد و حال آن‌که سیراب شد وحوش صحرا از آب گوارای فرات؟!

و می‌گرداند سر مبارکش را بر سر نیزه سنان بن انسِ ملعون! کاش شل می‌شد دست راست او که نیزه را می‌گردانید!

وا مصیبتاه! یزید در لباس حریر متنعّم، و امام حسین علیه السلام برهنه در آفتاب مانده!»

۲- مکّه یا کعبه را «بکّه» گویند به‌جهت آن‌که در آنجا گریه می‌کنند مردان و زنان برای طلب مغفرت. هکذا در قبر امام حسین علیه السلام به مصیبت آن حضرت گریه می‌کنند تمامی زوّار در شب و روز، بلکه گروهی از ملائکه که تا روز قیامت خواهند گریست؛ چنانکه در حدیث است که حضرت صادق علیه السلام فرموده: «وَ الَّذِی نَفْسِی بِیَدِهِ إنَّ حَوْلَ قَبْرِ الْحُسَینِ علیه السلام أَرْبَعَةَ آلاف مَلَکٍ شُعثٍ غُبْرٍ یَبْکُونَهُ إِلی یَوْمِ القیامَةِ» (۱) یعنی: «قسم به خدایی که نفس من در ید قدرت او است، به‌درستی که در اطراف قبر جدّم امام حسین علیه السلام چهار هزار ملك است گرد آلود و غبار آلود، گریه می‌کنند بر آن حضرت تا روز قیامت.»

۳- «مکّه» سیّد بلاد، «کعبه» سیّد بیوت [است]؛ امّا «امام حسین» علیه السلام سیّد جوانان اهل بهشت است؛ چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: «الْحَسَنُ وَ الْحُسَینُ علیهما السلام فَهُما ابْنایَ و رَیحانَتایَ وَ هُما سَیِّدا شَبابِ أهْلِ الجَنَّة ...» (۲)

۱- وسائل‌الشیعه،، ج ۱۴، ص ۴۲۱، ب ۳۷، ح ۱۹۵۰۵؛ بحار، ج ۴۵، ص ۲۲۳، ب ۴۱؛ ثواب‌الاعمال، ص ۹۷؛ کامل‌الزیارات، ص ۸۴، ب ۲۷، ح ۹؛ و با اندکی تغییر در بیش از سی منبع دیگر از منابع مورد استفاده.

۲- بحار، ج ۳۷، ص ۸۵، ب ۵۰ ضمن،، ح ۵۲ و ۴۳، ص ۲۵، ب ۳ ضمن، ح ۲۰؛ امالی‌صدوق، ص ۴۸۶، س ۷۳ ضمن، ح ۱۸؛ بشارةالمصطفی، ج ۹، ص ۸۷ ضمن روایتی طولانی.

ص: ۳۸

پی‌نوشت‌ها

ص: ۳۹

ص: ۴۰

ص: ۴۱

ص: ۴۲

ص: ۴۳

ص: ۴۴

پژوهشی درباره ذیل دعای عرفه

پژوهشی درباره ذیل دعای عرفه

پژوهشی درباره ذیل دعای عرفه (۱)

حسین ترابی

مقدمه

ادعیه مأثوره از پیامبر خدا و خاندان مکرّمِ او، میراث گرانقدر اسلام است که هم راهِ طلب و هم ادبِ مناجات و دعا را به ما می‌آموزد و با معارف بلند دین آشنا می‌سازد.

از افتخارات علمای شیعه، حفظ و نگهداری این میراث ارزشمند و انتقال آن به نسل‌های بعد بوده است. آنان همانگونه که حفظ این مجموعه‌ها را بر خود لازم می‌دانستند، از دخل و تصرّف و افزودن به آن، جلوگیری می کردند.

محدّثان بزرگوار، همواره دو موضوع را مهم شمرده‌اند:

۱- رساندن سندِ روایت، به صورت موثّق، به امام معصوم.

۲- به دست آوردن نسخه‌های معتبر از مجموعه روایات.

نکته‌ای که شایسته است در این‌جا بدان اشاره شود، این است که: دعا و مناجات نیاز فطریِ هر انسانی است و همین او را وامی‌دارد که با هر زبانی با خدا مناجات کند و یا مناجات و دعای خود را به‌صورت مکتوب درآورده، در میان مردم انتشار دهد. مسلّم است بر نشر چنین مضمونی، تا آنجاکه با مبانی دینی مخالفت نداشته باشد، اشکالی متوجه نیست و

۱- از حضرات حجج اسلام، آقایان: رضا مختاری و محسن صادقی که در تدوین این مقاله مساعدت بسیار کردند و اصل نگارش آن به پیشنهاد ایشان بوده، صمیمانه سپاسگزارم.

ص: ۴۵

از سوی پیشوایـان دین نهی نشـده است؛ ماننـد دعاهای مرحوم سـیدبن طاووس که در کتاب‌های دعای خود آورده و با صـراحت به خود نسبت می‌دهد، یا مناجات خواجه عبداللّه انصاری و یا در دوران ما، الهی‌نامه استاد حسن‌زاده آملی و ....

از طرفی نسـبت دادن دعـای دیگران بـه پیـامبر صـلی الله علیه و آله یـا یکی از معصـومین علیهم السـلام، به هیـچ وجه درست نیست. بنـابراین، بایـد از آن پرهیز شود. برای نسـبت دادنِ هر کلامـی؛ چه دعا و چه غیر آن، به حضـرات معصومین، بایـد از راهی رفت که علمای حدیث در بررسی انتساب احادیث به معصومین پیموده‌اند.

در این میـان، از دعاهـایی که نیـاز به بررسـی دارد و پژوهش در بـاره آن ضـروری است، ذیل دعای شـریف عرفه، منسوب به سالار شهیـدان، حسـین‌بن علی علیهمـا السـلام است که در «الاقبال» سـیدبن طاووس و «البلـد الأمین» کفعمی و «بحارالأنوار» و «زاد المعاد» علامه مجلسی و «مفاتیح‌الجنان» شیخ عباس قمی رحمهم الله آمده است:

کلام محدث قمی در مفاتیح

محدّث قمی رحمه الله در ضمن اعمال روز عرفه، می‌نویسد:

از جمله دعاهای مشـهورِ این روز، دعای حضـرت سیدالشـهدا علیه السـلام است. بشر و بشیر، پسران غالب اسدی روایت کرده‌اند که پسـین روزِ عرفه، در عرفـات، در خـدمت آن حضـرت بـودیم. پس، از خیمه خود بیرون آمدنـد بـا گروهی از اهـل‌بیت و فرزنـدان و شیعیان، با نهایت تـذلّل و خشوع. پس در جانب چپِ کوه ایسـتادند و روی مبارک را به سوی کعبه گردانیدند و دست‌ها را برابر رو برداشتند؛ مانند مسکینی که طعام طلبد، و این دعا را خواندند:

«الْحَمْـدُ للَّهِ الَّذِی لَیْسَ لِقَضائِهِ دافِعٌ، وَلا لِعَطائِهِ مانِعٌ، ...- تا این قسـمت که:- وَصَـلَّی اللَّهُ عَلی خِیَرَتِهِ مُحَمَّدٍ خاتَمِ النَّبِیینَ، وَآلِهِ الطَّیِبِینَ الطَّاهِرِینَ الْمُخْلَصِینَ وَسَلَّمَ».

پس شروع فرمود آن حضرت در سؤال، و اهتمام نمود در دعا، و آب از دیده‌های

ص: ۴۶

مبارکش جاری بود. پس گفت: «اللَّهُمَّ اجْعَلْنِی أَخْشاکَ کَأَنِی أراکَ ... وَ ادْرَأْ عَنِّی شَرَّ فَسَقَهِ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ».

پس سر و دیده خود را به سوی آسمان بلند گردانید و از دیده‌های مبارکش آب می‌ریخت مانند دو مشک و به صدای بلند گفت: «یـا أَسْـمَعَ السَّامِعِینَ ... یا رَب یا رَب» پس مکرر می‌گفت: «یا رَب» و کسانی که دور آن حضـرت بودنـد، تمام گوش داده بودنـد به دعای آن حضـرت و اکتفا کرده بودنـد به آمین گفتن. پس صداهایشان بلند شد به گریسـتن با آن حضـرت، تا غروب کرد آفتاب و بار کردند و روانه جانب مشعرالحرام شدند.

مؤلف گویـد که: کفعمی دعـای عرفه حضـرت امـام حسـین علیه السـلام را در بلـدالأمین تـا اینجـا نقـل فرموده و علّـامه مجلسـی در زادالمعـاد این دعای شـریف را موافق روایت کفعمی ایراد نموده ولیکن سـیدبن طاووس در اقبال، بعـد از «یا رَب یا رَب یا رَب» این زیادتی را ذکر فرموده:

«إِلهِی أَنَا الْفَقِیرُ فِی غِنایَ فَکَیْفَ لا أَکُونُ فَقِیراً فِی فَقْرِی ... وَالْحَمْدُ للَّهِ وَحْدَهُ».

طرح سؤال

سؤالی که در ابتـدا به ذهن خطور می‌کند، این است که چرا مرحوم کفعمی با وجود در اختیار داشـتنِ اقبال، این ذیل را نقل نکرده؟ آیا نسبت به صدور آن فقرات تردیدی داشته یا از مصدر دیگری نقل کرده است؟

پرسـش دیگر این است که علّامه مجلسـی، با مقـدم بودن سـیدبن طاووس و نزدیک بودن زمانش به زمان ائمه از شـیخ کفعمی، چرا نقل کفعمی را ترجیح داده است.

نظریه علامه مجلسی در بحار

مرحوم علامه مجلسی در بحار (۱) از بلدالأمین کفعمی، دعا را بدون ذیل «إِلهِی أَنَا الْفَقِیرُ ...» ذکر می‌کند.

سپس از حاشیه کفعمی بر البلدالأمین نقل می‌کند که:

«و ذکر السیّد الحسیب النسیب رضی الدین علی بن طاوس قدّس اللَّه روحه فی

۱- ج ۹۵، چاپ بیروت، ص ۲۱۳

ص: ۴۷

کتاب مصباح الزائر، قال: روی بشر و بشیر الأسدیان أنّ الحسین بن علیّ بن أبی‌طالب علیه السلام خرج عشیهٔ عرفهٔ یومئذ من فسطاطه متذلّلا خاشعاً فجعل علیه السلام یمشی هوناً هوناً حتّی وقف هو و جماعهٔ من أهل بیته و ولده و موالیه فی میسرهٔ الجبل مستقبل البیت، ثمّ رفع یدیه تلقاء وجهه کاستطعام المسکین، ثمّ قال: «الْحَمْدُ للّهِ الَّذِی لَیْسَ لِقَضائِهِ دافِعٌ ...» قلت: معنی هوناً أی مشیاً رویداً رفیقاً یعنی بالسکینهٔ و الوقار، قاله العزیزی. انتهی ما فی حاشیهٔ البلد الأمین». (۱) سپس از مصباح الزائر سیدبن طاووس در بحث زیارت روز عرفه نقل می‌کند که «رَوی بِشْرٍ وَ بَشِیرِ الْأَسَدِیّانِ ...» و می‌فرماید: مثل آنچه در حاشیه بلدالأمین بود، سید آورده و دعا را هم مثل نقل بلدالامین ایراد کرده.

سپس دعا را از اقبال سیدبن طاووس نقل می‌کند که البته در بحارِ چاپ جدید، ذیل هم افزوده شده است. (۲) آنگاه مرحوم مجلسی می‌فرماید:

«أقول: قد أورد الکفعمی رحمه الله أیضاً هذا الدعاء فی البلد الأمین و ابن طاوس فی مصباح الزائر، کما سبق ذکرهما و لکن لیس فی آخره فیهما بقدر ورق تقریباً و هو من قوله: إِلهِی أَنَا الْفَقِیرُ فِی غِنایَ ...» إلی آخر هذا الدعاء و کذا لم یوجد هذه الورقهٔ فی بعض النسخ العتیقهٔ من الإقبال أیضاً و عبارات هذه الورقهٔ لا تلائم سیاق أدعیهٔ السادهٔ المعصومین أیضاً و إنّما هی علی وفق مذاق الصوفیهٔ و لذلک قد مال بعض الأفاضل إلی کون هذه الورقهٔ من مزیدات بعض مشایخ الصوفیهٔ و من إلحاقاته و إدخالاته و بالجملهٔ هذه الزیادهٔ إمّا وقعت من بعضهم أوّلا ـ فی بعض الکتب و أخذ ابن طاوس عنه فی الإقبال غفلهٔ عن حقیقهٔ الحال أو وقعت ثانیاً من بعضهم فی نفس کتاب الإقبال و لعلّ الثانی أظهر علی ما أومأنا إلیه من عدم وجدانها فی بعض النسخ العتیقهٔ و فی مصباح الزائر و اللّه أعلم بحقائق الأحوال». (۳) از سخنان علّامه مجلسی، دانسته می‌شود گذشته از مرحوم سید، که در مصباح دعا را بدون ذیل نقل کرده، مرحوم کفعمی هم آن را بدون ذیل آورده است. همچنین در بعضی نسخ

۱- البلد الامین، ص ۲۵۱، بحارالأنوار، ج ۹۵، ص ۲۱۴

۲- در طبع جدید، «ذیل»، داخل کروشه آمده، معلوم نیست در نسخ بحار بوده یا مصحّح آن را افزوده است!

۳- بحارالأنوار، ج ۹۵، ص ۲۲۷

ص: ۴۸

قدیمیِ اقبال نیز این ذیل وجود نداشته است.

با ملاحظه این دلایل و شواهد، تردید جدی در انتساب این ذیل به حضرت امام حسین علیه السلام پیدا می‌شود.

اما این‌که مرحوم مجلسی از قول «بعض الأفاضل» این ذیل را از زیادتی بعض بزرگان صوفیه می‌داند ادعایی است که احتیاج به دلیل و مدرک دارد.

جرقه آغازین پژوهش

چند سال پیش، حضرت آیت‌اللّه شبیری زنجانی، پیش از روز عرفه، در مدرسه فیضیه چند دقیقه‌ای در مورد دعای عرفه سخن گفتند و در ضمن، اشاره به ذیل دعای عرفه کرده گفتند: مرحوم جلال همایی در مولوی‌نامه این ذیل را از ابن عطاءاللّه اسکندرانی دانسته است.

نقل این مطلب سبب شد که برای تحقیق و پژوهش، سراغ این کتاب برویم و خوشبختانه پاسخِ پرسش خود و دلیل بعض الأفاضل را- که مرحوم مجلسی از او نقل می‌کند- یافتیم.

توضیح جلال الدین همایی

مرحوم جلال‌الدین همایی در توضیح «إِلهِی أَنَا الْفَقِیرُ فِی غِنایَ فَکَیْفَ لا أَکُونُ ...» می‌نویسد:

«اقتباس است از دعای روز عرفه، منسوب به حضرت امام سیدالشهدا علیه السلام که در روایت آن، از این جهت اختلاف است‌که کفعمی در بلدالامین و مجلسی در زادالمعاد این فقرات را جزو آن دعا نیاورده‌اند. اما سیدبن طاووس رضی الدین علی بن موسی متوفّای ذی‌القعده ۶۶۴ ه. ق. در اقبال آورده است:

«نکته مهم تازه‌ای که شاید نخستین بار از این حقیر می‌شنوید، این است که تمام این فقرات را عیناً و بی کم و زیاد در نسخه قدیم کتاب «الحکم العطائیه» دیده‌ام، شامل دعوات و مقامات عرفانی ابن عطاء اللّه اسکندرانی شاذلی تاج‌الدین ابوالفضل احمدبن محمد صوفی، عارف معروف سده هفتم هجری که وفات او را در ۷۰۹ ه. ق. نوشته‌اند و مسلّم دارم که در این باره تخلیطی شده، اما تفصیلش از عهده این حواشی خارج است، واللّه العالم.» (۱)

۱- مولوی نامه، ج ۲، ص هجده، حاشیه.

ص: ۴۹

حکم عطائیه و مؤلف آن

البته کتاب الحکم العطائیه همراه با شروح آن، بارها در مصر و بیروت چاپ شده و نسخ آن در دسترس همگان است و کلام مرحوم همایی کاملًا بجا و درست و مطابق واقع می‌باشد.

برای نمونه می‌توان به شرح شیخ زروق بر حکم عطائیه و شرح ابن عجیبه حسنی شاذلی، به نام «ایقاظ الهمم فی شرح الحکم» و شرح ابی عبداللَّه محمدبن ابراهیم نفزی رندی مسمّی به غیث‌المواهب العلیه فی شرح الحکم العطائیه مراجعه کرد.

برای روشن شدن بیشترِ مطلب، خوب است توضیحی در مورد الحکم العطائیه و مؤلف آن داده شود:

از سخنان علّامه مجلسی، دانسته می‌شود گذشته از مرحوم سید، که در مصباح دعا را بدون ذیل نقل کرده، مرحوم کفعمی هم آن را بدون ذیل آورده است.

الحکم العطائیه رساله‌ای است کم‌حجم در اخلاق، به روش عرفا و کلمات حکیمانه و مناجات، که حدود ۱۵ صفحه است و به‌طور جداگانه و کامل، در ابتدای شرح ابن عجیبه چاپ شده است.

این رساله، این‌گونه آغاز می‌شود: «مِن علامهٔ الاعتماد علی العمل نقصان الرجاء عند وجود الزلل ...» و در آخر رساله مناجاتی آورده که با جمله: «إِلَهِی أَنَا الْفَقِیرُ فِی غِنَایَ فَکَیْفَ لا أَکُونُ فَقِیرا فِی فَقْرِی» آغاز و با جمله: «وَ أَنْتَ الرَّقِیبُ الْحَاضِرُ وَاللَّهُ الْمُوَفِّقُ وَبِهِ أَسْتَعِینُ» پایان می‌یابد. البته تفاوت آن با آنچه در اقبال آمده، این است که عبارت: «وَاللَّهُ الْمُوَفِّقُ وَبِهِ أَسْتَعِینُ» را اضافه دارد و بقیه کلمات، همان عبارات الحکم العطائیه است.

کلام حاجی خلیفه

حاجی خلیفه در کشف الظنون می‌نویسد:

«الحکم العطائیهٔ للشیخ تاج‌الدین أبی‌الفضل أحمدبن محمّد بن عبدالکریم، المعروف بابن عطاءاللَّه الإسکندرانی الشاذلی المالکی، المتوفّی بالقاهرهٔ، سنهٔ

ص: ۵۰

(۷۰۹) تسع وسبعمأة. أوّلها «من علامة الإعتماد علی العمل نقصان الرجاء عند وجود الزّلل الخ» وهی حکم منشورة علی لسان أهل الطریقة و لمّا صنّفها عرضها علی شیخه أبی العبّاس المرسی فتأملها. و قال له: لقد أتیت یا بنیّ فی هذه الکراسة بمقاصد الاحیاء وزیادة ولذلک تعشقها أرباب الذوق لمارَقّ لهم من معانیها وراق و بسطوا القول فیها وشرحوها کثیراً».

سپس شروع آن را ذکر می‌کند. (۱) کلام مدرس تبریزی

مرحوم مدرّس تبریزی در ریحانهٔالأدب می‌نویسد:

احمدبن محمدبن عبدالکریم‌بن عطاء اللَّه بن محمد شاذلی مالکی یا شافعی (۲) اسکندری یا اسکندرانی یا سکندری ملقّب به تاج‌الدین و مکنّی به ابوالفضل و ابوالعباس و معروف به ابن‌عطا و ابن عطاءاللَّه، از اکابر علمای متصوفّه عامه است که تفسیر و حدیث و اصول و نحو و فقه مالکی و دیگر علوم متداوله را جامع و در تصوّف اعجوبه زمان بوده و در قاهره اقامت کرده و به وعظ و ارشاد اشتغال داشته است و از تألیفات اوست:

۱. تاج العروس و قمع النفوس.

۲. التنویر فی اسقاط التدبیر.

و این هر دو، در تصوّف بوده و در مصر و قاهره چاپ شده‌اند.

۳. الحِکَم العطائیه یا حکم ابن عطاء در اخلاق و کلمات حکیمانه اهل طریقت را حاوی و محل توجه اکابر بوده و شروح بسیاری بر آن نوشته‌اند و به تصدیق مرشد و پیر طریقتش، ابوالعباس مرسی تمامی مقاصد احیاء العلوم (۳) را با زیادتی دیگر جامع می‌باشد و در فاس مستقلًا و با شرح ابن عجیبه سابق‌الذکر، چاپ شده.

۴. مفتاح الفلاح و مصباح الارواح یا مفتاح الفلاح فی ذکر اللَّه الکریم الفتّاح، در اخلاق و در مصر چاپ شده است و صاحب ترجمه در سال هفتصد و نهم هجرت، در مدرسه منصوریه قاهره وفات یافته و در قرافه صغری مدفون گردیده است. (۴)

۱- کشف الظنون، ج ۱، ص ۶۷۵

۲- در دائرهٔالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۴، ص ۳۰۷ آمده است که: «شهرت خاندان ابن عطاءاللَّه دراسکندریه، به سبب فقهای مالکیِ آن بوه است.» لابد تردید مدرّس به‌خاطر این است که نام ابن عطاءاللَّه در طبقات شافعیه سُبکی آمده است.

۳- درست همین است که مرحوم مدرس ترجمه کرده. بنابراین، مراد از الاحیاء در کلام استادِ ابن‌عطا، مقاصد احیاء العلوم است نه مقاصد زندگان، همانطور که مرحوم طهرانی در «اللَّه شناسی»، ج ۱، ص ۲۵۱ ترجمه کرده است.

۴- ریحانهٔالأدب، ج ۶، ص ۸۸

ص: ۵۱

تحقیق خانم حفیظی در دائرهٔ المعارف بزرگ اسلامی

در دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، تحقیق و پژوهش جامعی در مورد شخصیت و نوشته‌های ابن‌عطاءاللّٰه انجام شده که قسمت‌هایی از آن را می‌آوریم:

ابوالعباس (ابوالفضل) تاج‌الدین احمدبن محمدبن عبدالکریم سکندری جذامی، ملقّب به شیخ کبیر، عارفِ شاعرِ نحویِ محدثِ مفسّر و فقیهِ مالکی و از مشایخ بزرگ طریقت شاذلیه. تاریخ ولادتش دانسته نیست. از پاره‌ای اشارات ابن عطاء بر می‌آید که جدّش عبدالکریم در صوفیه به دیده انکار می‌نگریسته است و در مورد خودِ ابن عطا آمده که در ابتدا، آشناییِ درستی با تعالیم شاذلیه نداشته و با ایشان به مخالفت می‌پرداخته است. ابن عطا در اوانِ جوانی، فقیهی معروف شد و در همین هنگام بود که با صوفیان، خاصّه اصحاب ابوالعباس مرسی به مجادله می‌پرداخت و اموری را به ایشان نسبت می‌داد که به زعم وی با ظاهر شرع ناسازگار بود. اما او خود در دوره‌های بعد، می‌گوید که مخالفتش با مرسی پایه و اساس استواری نداشته، از همین روی، بر آن شده که برای درک حقیقت، خود به مجلس مرسی رود و از نزدیک سخنان او را بشنود. مرسی در آن مجلس، از انفاسی که شارع بدانها امر کرده؛ یعنی اسلام، ایمان و احسان سخن می‌گفت و آنها را همان شریعت حقیقت و تحقیق می‌دانست. ابن عطاءاللّٰه که سخت تحت تأثیر این مجلس قرار گرفت، در بازگشت، به خلوت پناه برد. پس بر آن شد که دیگربار به نزد مرسی رود و این بار حالات و احساسات قلبی خویش را آشکارا بیان کند. نخستین تعلیمات مرسی به او در واقع همان اصول اولیه طریقه شاذلیه بود. چندی بعد، ابن عطاءاللّٰه به قاهره رفت و در قاهره به تدریس علوم دینی و تعلیم تصوّف همت گماشت.

برخی از بزرگ‌ترین علمای آن عصر نیز در مجلس درس او حاضر می‌شدند؛ من‌جمله تقی الدین سُبکی پدر تاج‌الدین سبکی. احتمالًا به همین سبب تاج‌الدین در طبقات الشافعیه خود ابن عطاءاللّٰه را شافعی مذهب خوانده، گرچه مالکی بودنِ وی را نیز محتمل دانسته است. از نکات مهم زندگیِ او، دفاع وی از ابن عربی در برابر ابن تیمیه است که به همین منظور به همراه ۵۰۰ نفر بر دارالاماره اجتماع کرده و از ابن تیمیه به جهت اهانت به مشایخشان، خصوصاً ابن عربی، شکایت کردند. بسیاری از منابع کراماتی به او نسبت داده‌اند و مقبره‌اش، هم‌اکنون نیز برپاست و زیارتگاه مردم است. (۱)

۱- دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۴، ص ۳۰۷

ص: ۵۲

نوشته‌های دیگری هم برای ابن عطاءاللَّه ذکر شده است.

(مجموع کتب او به بیش از ۱۷ می‌رسد.) (۱) شروح حکم عطائیه

شرح‌هایی که بر حکم عطائیه نوشته شده، زیاد است؛ از جمله:

۱. ایقاظ الهمم فی شرح الحکم، نوشته عارف و مفسّر مراکشی ابن عجیبه حسنی، که از سادات حسنی و از بزرگان طریقه در قاوی بوده. (۶۱ یا ۱۱۶۰- ۱۲۲۴) (۲) ۲. تنبیه ذوی الهمم، نوشته شهاب‌الدین احمدبن محمد البرنسی معروف به شیخ زروق (۸۴۶- ۸۹۹) می گویند هر بار حکم را تدریس کرده، شرحی بر آن نوشته و این هفدهمین شرح آن است).

۳. غیث المواهب العلیه، ابوعبداللَّه محمدبن ابراهیم‌بن عبّاد النفزی الرُندی، معروف به ابن‌عبّاد رندی (۷۳۳- ۷۹۲) (۳) ۴. احکام الحکم فی شرح الحکم، ابوالطیب ابراهیم بن محمود آقصرایی مواهبی شاذلی حنفی.

۵. المِنَح القدسیهٔ علی الحکم العطائیهٔ، عبداللَّه شرقاوی.

۶. الدرر الجوهریهٔ، شیح محمد المدعو بعبدالرؤف المناوی المصری الشافعی.

۷. شرح صفی الدین ابو المواهب.

۸. شرح عبدالمجید الشرنوبی، (م ۱۳۴۸ ه. ق.).

نتیجه سخن

خلاصه مطلب این که، در انتساب این کتاب به ابن عطاء اللَّه اسکندرانی، جای گمان و شک نیست، همانگونه که کسی در انتساب کتاب کافی به کلینی و تهذیب به شیخ طوسی تردیدی به خود راه نمی‌دهد؛ آن‌هم کتابی که از زمان خودِ مؤلف مورد عنایت و توجه بوده و تا زمان حاضر چندین شرح بر آن نوشته‌اند. حتی نقل می کنند که شیخ زروق (متوفّای ۸۹۹) سی شرح بر آن نوشته است. کتابی که تا این درجه از اهمیت است و شخصیتی که این همه مورد توجه بوده، حتی اگر بپذیریم که می‌خواسته کلمات امام حسین علیه السلام را به نام خود نشر دهد،

۱- خانم حفیظی، مناجات را تألیفی غیر از حکم عطائیه می‌داند. ایشان می گوید: المناجاهٔ الإلهیه، مناجات عرفانی ابن عطاء اللَّه است که با توجه به مشابهت شیوه نگارش آن، با نثر حکم، احتمال می‌رود که در زمانِ تألیفِ حکم یا در همان دوران نوشته شده باشد. بعضی از شارحان حکم به شرح این کتاب نیز پرداخته‌اند. مناجات بارها به ضمیمه حکم و تاج العروس به چاپ رسیده است. دائرهٔ المعارف بزرگ اسلامی، ج ۴، ص ۳۱۱

۲- مدرس تبریزی در ریحانه و ناشر مصریِ کتاب مصطفی البابی، تاریخ وفات او را ۱۲۶۶ نوشته‌اند، اما صحیح آن، شوال ۱۲۲۴ است؛ همانگونه که احمد رافع طهطاوی تحقیق کرده است. نک: ریحانه‌الادب، ج ۶، ص ۸۱؛ حاشیه اعلام زرکلی، ج ۱، ص ۲۴۵؛ دائرهٔ المعارف بزرگ اسلامی، ج ۴، ص ۲۱۳

۳- این کتاب به‌نام «التنبیه» نیز شناخته شده است. حاجی خلیفه به اشتباه، التنبیه را به علی فرزند ابن‌عباد نسبت داده است، اما گفتنی است که ابن عباد هرگز ازدواج نکرد و کنیزی نیز اختیار ننمود. بنابراین، فرزندی نداشته است.

نک: دائرهٔالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۴، ص ۱۸۰ حسین لاشیء.

ابن عباد رندی، حیاته و مؤلفاته، غنیمی تفتازانی، ج ۶، ص ۲۵۰ و ۲۵۱

ص: ۵۳

قدرت و جسارت چنین سرقتی را نداشته است. پس اگر بر اساس گمان و حدس بگوییم که ابن عطاءاللّه این بخش دعا را از دعای عرفه گرفته و بدون ذکر منبع آورده، شاید بعید و بلکه محال باشد.

بنابراین، با توجه به این‌که دقیقاً همان قسمتی که شیخ کفعمی نقل نکرده، در کتاب حکم عطائیه آمده و با ضمیمه عدم نقل کفعمی در بلدالأمین و سیدبن طاووس در مصباح الزائر (۱) و یافت نشدن این بخش در نسخ قدیمیِ اقبال به شهادت علامه مجلسی (۲)، جای شک و شبهه نمی‌ماند که این ذیل از حضرت اباعبداللّه علیه السلام نیست و از منشآت ابن عطاءاللّه اسکندرانی، عارف مشهورِ قرن هفتم است.

مؤیدات:

افزون بر دلایل پیش‌گفته، مؤیدهایی هم بر این مطلب وجود دارد؛ مانند:

الف: عدم سازگاریِ لسان این دعا با ادعیه صادره از معصومین علیهم السلام و همچنین با خودِ دعای عرفه سیدالشهدا علیه السلام؛ به‌طوری که خواننده وقتی وارد این قسمت از دعا می‌شود، تغییر لحن را به‌خوبی می‌فهمد.

ب: عبارات دعا، در بعضی موارد، شبیه به اصطلاحات اهل معقول و عرفان است و شاید سرّ توجه بیش از حد بعضی به این قسمت، همین بوده که احساس کرده‌اند با اصطلاحات و کلمات فلاسفه و عرفا سازگارتر است.

۱- البته در مصباح الزائر چاپ آل‌البیت، دعای عرفه سیدالشهدا نقل نشده. به نظر می‌رسد نسخ‌معتمده آنها این دعا را نداشته، اما از نقل کفعمی و مجلسی فهمیده می‌شود در نسخ آنها بوده است. بعضی مانند حسین علی محفوظ، احتمال داده‌اند که شاید مصباح‌الزائر دو تحریر داشته است. البته چند نسخه خطی مربوط به قرن ۱۱ ه. هم که ملاحظه شد، دعای عرفه سیدالشهداء را نقل نکرده بود، مثل نسخه کتابخانه مرعشی و دو نسخه از مجموعه ارموی. واللّه اعلم.

نک: حسین علی محفوظ در ادب الدعا، مجله البلاغ، ۱، ۶، ۱۳۸۶ ص ۸۶- ۵۶ و اتان گلبرگ کتابخانه ابن طاووس، ص ۸۳

۲- با مراجعه به نسخ خطی کتابخانه آستان قدس رضوی معلوم شد نسخه‌ای که به تاریخ ۹۵۷ ه. ق. نوشته شده، این ذیل را ندارد آقای قیومی در مقدّمه اقبال، ج ۱، ص ۲۱ می‌نویسد: این نسخه اقدم نسخ موجود است. اما در بقیه نسخ ذیل موجود است که به فاصله ۱۰۶۵ تا ۱۰۷۶ نوشته شده‌اند و محتمل است از روی هم نوشته شده باشند و در دو نسخه بی‌تاریخ هم ذیل موجود بود.

در نسخ کتابخانه آیهٔ‌اللّه مرعشی هم ذیل موجود بود.

ص: ۵۴

برای نمونه به این فقرات توجه کنید که هم اصطلاحی‌اند و هم با عبارات معصومین از حیث سبک همخوانی ندارند،

۱. «کَیفَ أَتَوَسَّلُ إِلَیْکَ بِمَا هُوَ مُحَالٌ أَنْ یَصِلَ إِلَیْکَ».

۲. «عَلِمْتُ بِاخْتِلافِ الْآثَارِ وَ تَنَقُّلاتِ الْأَطْوَارِ أَنَّ مُرَادَکَ مِنِّی أَنْ تَتَعَرَّفَ إِلَیَّ فِی کُلِّ شَیْءٍ حَتَّی لا أَجْهَلَکَ فِی شَیْءٍ».

۳. «مَنْ کَانَتْ حَقَائِقُهُ دَعَاوِیَ فَکَیْفَ لا تَکُونُ دَعَاوِیهِ دَعَاوِیَ».

۴. «إِلَهِی تَرَدُّدِی فِی الْآثَارِ یُوجِبُ بُعْدَ الْمَزَارِ».

۵. «کَیفَ یُسْتَدَلُّ عَلَیْکَ بِمَا هُوَ فِی وُجُودِهِ مُفْتَقِرٌ إِلَیْکَ».

۶. «أَ یَکُونُ لِغَیْرِکَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَیْسَ لَکَ حَتَّی یَکُونَ هُوَ الْمُظْهِرَ لَکَ».

۷. «مَتَی غِبْتَ حَتَّی تَحْتَاجَ إِلَی دَلِیلٍ یَدُلُّ عَلَیْکَ وَ مَتَی بَعُدْتَ حَتَّی تَکُونَ الْآثَارُ هِیَ الَّتِی تُوصِلُ إِلَیْکَ».

۹. «إِلَهِی تَقَدَّسَ رِضَاکَ أَنْ یَکُونَ لَهُ عِلَّةٌ مِنْکَ فَکَیْفَ یَکُونُ لَهُ عِلَّةٌ مِنِّی».

۱۰. «إِلَهِی أَنْتَ الْغَنِیُّ بِذَاتِکَ أَنْ یَصِلَ إِلَیْکَ النَّفْعُ مِنْکَ فَکَیْفَ لا تَکُونُ غَنِیّاً عَنِّی».

۱۱. «فَصَارَ الْعَرْشُ غَیْباً فِی ذَاتِهِ».

۱۲. «مَحَقْتَ الْآثَارَ بِالْآثَارِ».

۱۳. «إِلَهِی أَمَرْتَ بِالرُّجُوعِ إِلَی الْآثَارِ».

۱۴. «وَ اسْلُکْ بِی مَسْلَکَ أَهْلِ الْجَذْبِ». (۱) ج: در این تتمّه و ذیل دعا، حتی یک بار هم ذکر صلوات بر محمد و آل او نیامده است.

در صورتی که روش و دأب ائمه علیهم السلام بر این بوده که، به ویژه در دعاهای مفصل و طولانی، حتی اگر در اوایل دعا نام پیامبر و آلش نیاید و صلوات بر آنان نفرستد، در اواسط و خاتمه آن، مکرر نام محمد و آل او می‌آید. همین دعای عرفه سیدالشهدا نیز چنین است و می‌بینیم که بعد از دو صفحه و نیم، به مناسبتی یادی از انبیا و رسل شده و بعد از هفت سطر (خاتمه قسمت اول دعا) صلوات بر محمد و آل او می‌آید. آنگاه قسمت دوم دعا آغاز شده و بعد از تقریباً ۱۲ سطر، صلوات آمده و بعد از ۱۵ سطر دیگر باز هم از پیامبر و آلش یاد شده و سپس بعد از

۱- اصولًا از مباحث بسیار مهم در بررسی نسبت کلمات به هرکس روش سبک‌شناسی است؛ یعنی دقت در استفاده از کلمات و سبک نگارش و گفتار آن دوره است، چون می‌دانیم در هر دوره و زمانی مردم آن زمان به سبک خاصی تکلّم کرده و از لغات خاصی استفاده می‌کرده‌اند؛ به‌خصوص نسبت به‌کلمات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام که کلماتشان سبک منحصر به خود دارد و حتی لغت مستعمل در زمان آنها هم محدوده خاصی داشته و از بسیاری از لغاتِ استفاده شده در دوره‌های بعد، در آن زمان اثری نیست.

ص: ۵۵

حدود سه صفحه و نیم، صلوات بر محمد و آل می‌آید. آنگاه پس از پنج سطر، صلواتِ دیگر و بعد از ۷ سطر باز صلوات دیگر و بعد ۴ سطر، از نام پیامبر یاد می‌شود و بعد دو سطر صلوات بر محمد و آل او فرستاده می‌شود تا اینکه در آخر دعا؛ یعنی قسمت سوم، سه سطر مانده به آخرِ دعا، صلوات بر محمد و آل او می‌آید.

اما در تتمه، نام پیامبر و آل او نیامده است و این با دیگر دعاهای مأثوره تفاوتی چشم‌گیر دارد.

د: در هیچ جای دعا، از موقف حج و عرفه یاد نشده، در حالی‌که در دعای امام علیه السلام چندین بار، به مناسبت، از آنها نام برده شده است.

استبعاد عده‌ای نسبت به صدور این کلام از غیر معصومین

از آنجاکه این مناجات و دعا، بسیار مورد توجه اهل معنا بوده و بعضی به‌خاطر معانی راقی و مضامین عالی‌اش، تصور صدور آن از غیر معصوم را نمی‌کنند، اکنون به‌جاست این اشکال مطرح شود که چگونه ممکن است این کلمات عالی و راقی از غیر معصوم صادر شود؟!

از پژوهشی که انجام شد، پاسخ این اشکال هم دانسته می‌شود؛ چرا که «أدلّ شَیءٍ عَلی امکانه وُقوعه». اگر بنا باشد که هر کلام زیبا و حکیمانه‌ای را تنها از ناحیه معصوم بدانیم، باید بگوییم که دیگر کلمات هم که در کتاب حکم عطائیه آمده، از معصومین صادر شده است! به این جملات دقت کنید:

* «مِن عَلامهٔ الإعتماد عَلَی العمل، نقصان الرجاء عند وجود الزَّلل».

* «الغافل إِذا أصبح ینظر ماذا یفعل والعاقل ینظر ماذا یفعل اللّه به».

* «أجهل الناس مَن ترک یقین ما عنده لظن ما عند الناس».

* «من عرف الحقَّ شهده فی کلّ شیء و من فنی به غاب عن کلّ شیء».

* «العطاء مِن الْخلق حرمان و المنع من اللّه إِحسان».

* «معصیهٔ أورثت ذلّا وافتقاراً خیرٌ من طاعهٔ أورثت عزّاً واستکباراً».

* «متی أطلق لسانک بالطلب فاعلم أنّه یرید أن یعطیک».

* «أنت إِلی حلمه إِذا أطعته أحوج منک إِلی حلمه إِذا عصیته».

ص: ۵۶

* «من علامات اتّباع الهوی، المسارعهٔ إلی نوافل الخَیرات والتکاسل عن القیام بالواجبات».

* ما فاتَکَ مِن عُمرِک لا عوض له و ما حَصَل لک مِنهُ لا قیمهٔ له».

* «العلم إن قارنته الخشیهٔ فلک و إلّا فَعَلَیک».

وکلمات دیگر، که حکیمانه‌اند و بسیار سنجیده. مانند این کلماتِ حکیمانه، هم در گذشته بر زبان اولیای خدا جاری شده که پیامبر و امام نبوده‌اند مثل کلمات حکیمانه لقمان، که در قرآن کریم آمده و یا کلمات حکیمانه سلمان یا ابوذر و یا کلمات خواجه عبداللَّه انصاری و در زمان ما، علّامه حسن‌زاده آملی و حضرت امام خمینی قدس سره که سخن معروف: «عالَم محضر خداست، در محضر خدا معصیت نکنید» شبیه به کلمات انبیا و اولیا است! امّا همه می‌دانیم که این کلام پیامبر و امام نیست.

پس معلوم می‌شود که توان و قدرت انشای این کلماتِ حکیمانه، منحصر به پیشوایان معصوم نیست بلکه کسانی که اهل تأمل و صفای باطن و تهذیب نفس بوده‌اند نیز این امکان برایشان وجود دارد که ینابیع حکمت از قلب آنها بر زبانشان جاری شود. (۱) البته کلام پیامبر و امامان، با دیگر خلایق متفاوت است؛ لذا ما با مقایسه می‌فهمیم که چه کلامی به کلمات آنها شبیه نیست. البته این درک برای کسانی است که مدتها با کلمات معصومین علیهم السلام سر و کار داشته و با جوامع حدیثی مأنوس بوده‌اند.

امّا چگونه ممکن است این دعا که از شخص دیگری است، به کتاب اقبال راه یافته باشد؟!

باید گفت: اصل چنین امری، هیچ بعید به نظر نمی‌رسد؛ چه در زمان گذشته که بسیار اتفاق می‌افتاده و چه در زمان خودمان. اما در گذشته مثل دستکاری و کم و زیاد کردن در کتب حدیثی، که نمونه‌های آن فراوان است و مثل کم و زیاد کردن در کتب محیی‌الدین عربی و یا اضافه کردن قسمت‌هایی در ردّ و ذمّ صوفیه به حدیقهٔ‌الشیعه. هرچند در انتساب حدیقه به مقدس اردبیلی جای شبهه نیست اما در انتساب بعضی قسمت‌ها به ایشان، جای تردید وجود دارد. (۲) و در زمان حاضر، مثل این‌که ناشری، قرآنی با ترجمه مرحوم شعرانی چاپ کرده، در حالی که مرحوم شعرانی اصلًا ترجمه قرآن نداشته است و برخی آثار علامه حسن‌زاده آملی را به نام آقای شعرانی انتشار داده‌اند.

۱- اشاره به حدیث مشهور نبوی «مَنْ أَخْلَصَ للَّهِ أَرْبَعِینَ یَوْماً ...».

۲- نک: مقدمه حدیقهٔ الشیعه، به‌قلم آقای صادق حسن‌زاده. انتشارات انصاریان، چاپ اول- ۱۳۷۷

ص: ۵۷

در مورد این ذیل، شاید این دعا در حاشیه بوده و به متن ملحق شده و یا بعض از صوفیه مضامین آن را پسندیده و ملحق کرده و سپس این نسخه مشهور شده است و ...

نظریه علامه تهرانی

و از جمله کسانی که متوجه داخل شدن مناجات ابن عطاءاللَّه در دعای عرفه امام حسین علیه السلام شده‌اند، مرحوم علّامه سیدمحمد حسین حسینی طهرانی، از عالمان بزرگوار معاصر و از شاگردان برجسته مرحوم علّامه طباطبایی و مرحوم حاج سید هاشم حداد است که خود بسیار به این معانی عرفانی دلبستگی داشته، اما آن دلبستگیِ شدید مانع از رؤیت حق و توجیه این ذیل برای ایشان نشده است. ایشان در جلد اول کتاب گرانقدر «اللَّه شناسی» بعد از ذکر قسمتی از مناجات ابن عطاءاللَّه «کَیْفَ یُسْتَدَلُّ عَلَیْکَ بِمَا هُوَ فِی وُجُودِهِ مُفْتَقِرٌ إِلَیْکَ ...» می‌فرماید:

«باری، این دو مناجات آخر «کَیْفَ یُسْتَدَلُّ عَلَیْکَ» و «عَمِیَتْ عَیْنٌ» فقره نوزدهم و بیستم از سی و پنج فقره مناجات شیخ تاج‌الدین احمدبن محمدبن عبدالکریم‌بن عطاءاللَّه اسکندری (متوفّای سنه ۷۰۹ هجری قمری) است. (۱)»

سپس بقیه آن را بتمامه نقل می‌کند با ترجمه و توضیح مختصر، آنگاه در ادامه می‌افزاید:

باری این دعا در کتب ادعیه شیعه یافت نمی‌شود، مگر در نسخ مطبوعه کتاب اقبال سیّدبن طاووس رحمه الله و دیگر، کتاب دعای مفاتیح الجنان محدّث معاصر، مرحوم حاج شیخ عباس قمی رحمه الله که در تتمّه مُذیّل دعای روز عرفه به حضرت سیدالشهدا، اباعبداللَّه الحسین علیه‌افضل‌الصلوات منتسب شمرده‌اند.» (۲) سپس کلمات مرحوم مجلسی را آورده و دو احتمال را که علّامه مجلسی ذکر کرده، یادآور می‌شود که: یا سید این مناجات را الحاق کرده و یا بعدها دیگران چنین کرده‌اند. سپس می‌فرماید:

باری، این مناجات و حکمی که از ابن عطاءاللَّه مشهور شده، از آن اوست و اسنادش به حضرت امام حسین، سیدالشهدا- روحی فداه- غلط است.

۱- «اللَّه شناسی»، ج ۱، ص ۲۵۱

۲- همان مدرک، ص ۲۶۸

ص: ۵۸

مرحوم سیدبن طاووس، که وفاتش در پنجم ذو القعده، سنه ۶۶۴ بوده است، چطور تصوّر دارد که این فقرات را از ابن عطاءاللّه، که وفاتش در جمادی الآخره، سنه ۷۰۹ بوده است، اخذ کند و به حضرت نسبت دهد؟ میان زمان ارتحال این دو نفر، چهل و چهار سال و هفت ماه فاصله است و سید بدین مدت؛ یعنی قریب نیم قرن پیش از انشاکننده این دعاها رحلت نموده است. بنابراین، در اینجا به‌طور حتم باید گفت: الحاق این فقرات به دعای امام در روز عرفه، در کتاب اقبال، پس از ارتحال سید تحقّق یافته است. بنابراین، احتمال دوم علّامه مجلسی به‌طور یقین به تعیّن مبدّل می‌گردد و احتمال اولِ او، که شاید در بدو امر در کتب بعضی از آنان آمده است و ابن طاووس در کتاب اقبال با غفلت از حقیقت حال نقل کرده است، نادرست خواهد شد. حاشا و کلّا که سید، با آن عظمت مقام، کلام عارفی را از کتابی اخذ کند و بردارد به دنبال دعای امام بگذارد و اسناد و انتسابش را به امام بدهد. شاهد بر این، عدم ذکر سید در کتاب مصباح‌الزائر و عدم ذکر آن در نسخه‌های عتیقه از اقبال است؛ یعنی این نسخه‌ها در زمان حیات سید بوده است و پس از وفاتش بدان الحاق نموده‌اند، اما چون مجلسی از کتاب حکم عطائیه بی‌اطلاع بوده است، و از مؤلف آن و از زمان تألیفش خبر نداشته است، لهذا به چنین اسناد اشتباهی درافتاده است.

از سخنان علّامه مجلسی، دانسته می‌شود گذشته از مرحوم سید، که در مصباح دعا را بدون ذیل نقل کرده، مرحوم کفعمی هم آن را بدون ذیل آورده است.

و اما اشتباه مرحوم محدّث قمی، آن است که پس از آن که ایشان که خبره فن و تألیف و بحث و فحص هستند، کلام علامه مجلسی را در بحارالأنوار دیده‌اند که فرموده است: «این فقرات از دعا در نسخ عتیقه کتاب اقبال یافت نشده است»، چرا در مفاتیح‌الجنان فرموده‌اند: «ولیکن سید بن طاووس در اقبال بعد از یا رَبِ یا رَبِ یا رَب، این زیادتی را ذکر فرموده است؟» زیرا که این عبارت، اسناد دعا را به سیدبن طاووس می‌رساند. ایشان باید فرموده باشند: «در بعضی از نسخ کتاب اقبال که عتیقه نیستند، این زیادتی دیده شده است.»

حاصل‌سخن آن‌است که‌این دعادعای بسیارخوب با مضمون رشیق و عالی‌است و خواندن آن در هر وقت مساعدی که حال اقتضا کند- نه با تکلف- مغتنم و مفید می‌باشد، اما اسناد آن به حضرت سیدالشهدا علیه السلام جایز نیست وَالْحَمْدُ للَّهِ أَوّلًا وَآخِراً وَظاهِراً وَباطِناً». (۱)

۱- «اللَّه شناسی»، ج ۱، صص ۲۷۳- ۲۷۱

ص: ۵۹

نقد نظریه بعض بزرگان

با توجه به مطالب پیش‌گفته، پاسخ از ادله بعضی از بزرگان، که خواسته‌اند این ذیل را از حضرت سیدالشهدا علیه السلام بدانند، معلوم می‌شود ایشان در شرح دعای عرفه نوشته‌اند:

«قسمت نخست دعای شریف عرفه را همه نقل کرده‌اند، اما بخش پایانیِ آن را برخی مانند علامه مجلسی نقل نکرده است. از این‌رو، بعضی احتمال داده‌اند که از امام حسین علیه السلام نباشد، لیکن قرائن و شواهدی بر صدور آن از سالار شهیدان گواهی می‌دهد.

در بررسی اسناد روایات، آنچه اصل است و موضوعیت دارد، صدور آن از امام معصوم است؛ یعنی یک حدیث‌پژوه باید اطمینان یابد که محتوای مورد نظرِ وی، از معصوم صادر شده است. این اطمینان گاهی از راه وثاقت و اصالت و صداقتِ راوی به‌دست می‌آید، گاهی از راهِ بلندیِ محتوا و اتقانِ متن و گاهی نیز از راه شواهد و قرائن منفصل و متصل. از این رو، بررسی سندی احادیث از آن جهت مورد توجه قرار می‌گیرد که راهی برای حصول این اطمینان است و به اصطلاح موضوعیت ندارد، بلکه دارای طریقیت است.»

البته با این قسمت از سخنان ایشان موافقیم که راه منحصر در بحث سند نیست، اما باید پرسید که آیا هر محتوای بلند و متن متقنی، از امام معصوم صادر شده است؟! این همان چیزی است که پیشتر هم اشاره کردیم که شناخت سبک و سیاق کلام به ما کمک شایانی می‌کند.

ایشان در ادامه قرائنی ذکر می‌کنند:

* قرینه نخست این است که سید بن طاووس، که از بزرگان امامیه است، آن را در کتاب قیّم «اقبال الأعمال» نقل کرده و در نقل او هیچ خدشه‌ای نیست. گرچه بر اثر شهود نسیان برخی از نسخه نویسان در برخی نسخ دست‌نویس اقبال، ذیل دعای عرفه نیامده، لیکن استاد بزرگوار، مرحوم علّامه شعرانی نوشته‌اند:

«در کتابخانه آستان قدس رضوی، به نسخه‌ای قدیمی و معتبر از اقبال الأعمال برخوردم که ذیل دعا در آن آمده است.» (۱) در پاسخ باید گفت: اتفاقاً تمام خدشه در همین نقل است که: آیا سید چنین چیزی نقل کرده یا نه.

۱- مرحوم میرزا ابوالحسن شعرانی در مقدمه فیض‌الدموع می‌نویسد:

اما عبارات دعا در اقبال و بلدالأمین با یکدیگر اختلاف دارد بلکه نسخ اقبال که ما دیده‌ایم متفق نیست و از آن نباید عجب داشت، چون هرگز عنایت روات به حفظ الفاظ حدیث به اندازه عنایت به حفظ قرآن نبوده است.

در پاورقی ترجمه ذیل دعا می‌نویسد:

این زیادتی در بلدالأمین نیست و ظاهراً کفعمی هم از سید بن طاووس نقل کرده و راوی آن بشر و بشیر اسدی هستند که اصل دعا را نقل کرده‌اند. در کتابخانه آستانه مقدسه رضوی علیه السلام نسخه قدیمی و معتبر از اقبال دیدم با این زیادت و کفعمی آن را نقل نکرده. شاید برای آن که در نسخه وی این زیادت نبوده و من خود بعض نسخ اقبال را دیدم که سقط بسیار داشت ... از جمله این زیادت. باری، از جهت معنی ضعفی در آن مشاهده نمی‌گردد و از جهت لفظ و بلاغت نیز اگر چند کلمه بدان جزالت نباشد که در اول دعا هست، احتمال اختلاف نسخه و تصرف سهوی روات بعید نمی‌نماید چنانکه در اول دعا هم تغییر و زیاده و نقصان و اختلاف میان نسخ اقبال و بلدالأمین موجود است.

ص: ۶۰

* قرینه دوم عبارتِ «محتوای بلنـدِ این دعای نورانی، نشانه صـدور این متن از زبان معصوم است.» می‌باشـد که پاسـخ این هم به‌طور مشروح داده شد.

* به عنوان قرینه سوم می‌فرمایند:

«بخش آغـازینِ دعای شـریف عرفه، محتوای عمومی دارد؛ مسألت کردن از خـدا، در میان گذاشـتن مشـکلات با ذات اقـدس الهی، حوائج علمی و عینی را از او خواسـتن و ... اینها در سایر دعاها نیز هست، لیکن سلطانِ مباحثِ دعای عرفه و کوهان بلند معارف آن، قسمت‌های پایانی دعاست که شباهت محتوایی با سخنان دیگرِ امام حسین علیه السلام دارد!»

گویا مؤلف محترم، به صورت ناگفته، اعتراف به عـدم شـباهت این قسـمت با بقیه قسـمت‌های دعا و ناهمگونی آن با همدیگر دارد که می‌نویسد: «این قسمت شباهت محتوایی با سخنان دیگرِ امام حسین علیه السلام دارد!» (۱) شرح سید خلف مشعشعی

از کسانی که در مقام شـرح دعای عرفه برآمده‌اند، عالم ربانی مرحوم سیدخلف مشعشعی موسوی، معاصر شیخ بهایی و میرزا محمد استرآبادی است. ایشان به پیشـنهاد مرحوم استرآبادی شروع به شرح این دعای شریف می‌کنند و در گزارشی که جناب حجهٔ‌الاسلام دکتر حجتی از این شـرح در فصـلنامه علوم حـدیث به چاپ رسانده‌اند (۲) قسـمت‌هایی از این شـرح را نقـل کرده است. با توجه به قسـمت‌های نقل شـده، برمی‌آیـد که شـرح این عالم جلیل، صـبغه عرفانی دارد، لذا در توضـیح و شـرح فرازهایی از ذیل دعا مطالبی فرموده‌انـد و باتوجه به ندانسـتن منشأ این قسـمت‌ها، آن مطالب را به حضـرت سیدالشـهدا نسبت داده است که باید توجه داشت که شرح این مطـالب در حقیقت شـرح و توضـیح مراد جناب ابن عطاءاللّه خواهـد بود، لـذا لوازم و آثار آن را نمی‌توان به آن امام همام نسبت داد. بنابراین، نمی‌توان گفت که از کلام سیدالشهدا در دعای عرفه می‌توان فهمید که برای رسیدن به مؤثر باید آثار و کثرات را پشت سر نهاد (۳) یا استـدلال برای حال جمع و توحید آورد (۴) یا از عبارت بالخدمهٔ «الَّتِی تُوصِلُ إِلَیْکَ» و یا «فَاجْمَعْنِی عَلَیْکَ» نـتیجه گرفت که امـام، مقـام خـدمت، که مقـامی است اکتسـابی و دون شـأن امـام را درخواست کرده، آنگـاه دست به توجیه زده و بگوییم امام می‌خواسته انکسار و

۱- مجله میقات حج شماره ۴۲ مقاله نیم‌نگاهی به شرح فرازهایی از دعای عرفه، ص ۱۸۴

۲- فصلنامه علوم حدیث، س ۱، ش ۱ پاییز ۷۵، ص ۱۲۷

۳- همان، ص ۱۳۰

۴- همان، ص ۱۳۱

ص: ۶۱

تواضع خویش را به خدا عرضه کند، اما مطلوب برین همان مقام جمع العین است (۱) و یا لازم نیست تقدیم و تأخیر حال وصول و حال جمع را توجیه کنیم و نمی‌توان از عبارت «مَتَی بَعُدْتَ حَتَّی تَکُونَ الْآثَارُ هِیَ الَّتِی تُوصِلُ إِلَیْکَ» پی برد که سیدالشهدا اعتقاد داشته که روش راه بردن از اثر به مؤثر را بی‌تمکین و ضعیف می‌دانسته. (۲) اینها نمونه‌هایی بود که شارح محترم با استفاده از عبارات مناجات ابن عطاءاللّه اسکندرانی، به حضرت سیدالشهدا نسبت داده و درصدد اثبات ابحاث عرفانی برآمده که در کتب اهل معرفت موجود می‌باشد.

یا مثلًا با عبارت «مَصُونَ السِّرِّ عَنِ النَّظَرِ إِلَیْهَا وَ مَرْفُوعَ الْهِمَّةِ عَنِ الاعْتِمَادِ عَلَیْهَا» در صدد اثبات تجرید است که امام علیه السلام می‌خواهد مقام تجرید را بیان کند. (۳) البته ما در صدد انکار این ابحاث شریف نیستیم بلکه هرکدام از اینها در محل خود قابل اثبات است اما این‌که بخواهیم به حضرت سیدالشهدا نسبت دهیم، محل اشکال است و درست نیست، هرچند اهل‌بیت وحی، مطالبی را در توحید و سلوک الی اللّه بیان داشته‌اند که دست‌مایه تمام عرفا و اهل معنی است و در حقیقت آنها ریزه‌خوار سفره رسول خاتم و آل اویند. در حقیقت باید به شروح مناجات ابن عطاءاللّه یک شرح دیگر هم اضافه کرد که آن هم همین شرح است.

سرِ بی‌صاحب تراشیدن:

انسان از مطالعه بعضی مطالب و مشاجرات در باره این دعا، به یاد این جمله معروف می‌افتد که اینها سرِ بی‌صاحب می‌تراشند. چون پیش از آن‌که در مورد انتساب ذیل دعا به حضرت امام حسین علیه السلام بررسی دقیق صورت گیرد، بعضی در صدد اثبات فلان مطلب عرفانی یا فلسفی و ... هستند و در مقابل، گروه دیگر درصدد ابطال این برداشت و استنباط برآمده و طرف مقابل را تخطئه می‌کنند و حال آن‌که هر دو گروه بر خطایند و چون ندیدند حقیقت، رهِ افسانه زدند. به قول عرب «ثَبِّتْ الْعَرش ثُمَّ انْقُش».

برای نمونه، دو مقاله‌ای است که در مجله «مشکوة» مربوط به بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی در دو شماره آن چاپ شده، اوّلی به نام «عرفان سیدالشهدا» به قلم دکتر محمدکاظم فرقانی (شماره ۸۲) و دیگری به نام «آیا دعای عرفه وحدت وجود را بیان

۱- همان، ص ۱۳۲

۲- همان، ص ۱۳۷

۳- علوم حدیث، س ۱، ش ۱، ص ۱۴۵

ص: ۶۲

می‌کند؟» به قلم دکتر محمد مهدی رکنی یزدی (شماره ۸۳)

آقای دکتر فرقانی با استشهاد به عباراتی از ذیل دعا، در صدد اثبات وحدت وجود بر می‌آیند. نویسنده بعد از نقل کلام علّامه مجلسی، که می‌فرماید «این ذیل ناسازگار با سیاق ادعیه معصومین و موافق مذاق صوفیان است» می‌نویسد: «منظور از مذاق صوفیان، اندیشه وحدت وجود است که بدان شهره‌اند و عباراتی که در این بخش از دعا موافق آن اندیشه به نظر می‌رسد، چنین است:

«کَیْفَ یُسْتَدَلُّ عَلَیْکَ بِمَا هُوَ فِی وُجُودِهِ مُفْتَقِرٌ إِلَیْکَ أَ یَکُونُ لِغَیْرِکَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَیْسَ لَکَ حَتَّی یَکُونَ هُوَ الْمُظْهِرَ لَکَ».

این عبارت چند مطلب را بیان می‌کند:

۱. استدلال از طریق غیر خدا بر وجود خدا نادرست است.

۲. همه موجودات در وجود خود فقیرند.

۳. وجود موجودات دیگر، غیرخدا نیز ظهور دارد (اصل پذیرش وجود موجودات غیرخدا)

۴. خدای تعالی واجد هر ظهوری است که دیگر وجودات دارند.

ما معتقدیم که محتوای این بخش از دعا نه‌تنها با سیاق ادعیه معصومین ناسازگار نیست بلکه علاوه بر وجود عباراتی مشابه آن، در ادعیه و سخنان آن حضرات، با آیات قرآن کریم نیز سازگار است و ادله عقلی نیز مؤید آن می‌باشد و این بخش از دعای عرفه می‌تواند به‌عنوان اوج بروز و بروز اوج عرفان حضرت سیدالشهدا علیه السلام به خدای‌تعالی و رابطه هستی با خدا و نحوه حضور خدا در هستی و کیفیت معرفت مخلوقات نسبت به خداوند مطرح شود.

آنگاه نویسنده به مطرح کردن سه تفسیر از وحدت وجود می‌پردازد که به نظر ایشان با آموزه‌های دینی ناسازگار نیست. در ذیل تفسیر دوم که وحدت تشکیکی وجود باشد، می‌گوید:

«یک تفسیر از جمله منقول از سیدالشهدا علیه السلام با این نظریه سازگار است. آن تفسیر این است که آیا غیر تو ظهوری دارد که تو [به آن اندازه] نداشته باشی؛ یعنی هر مقدار از ظهور که در غیر تو باشد، تو بیش از آن را واجدی. این معنی برای غیرخدا نیز ظهوری را

ص: ۶۳

اثبات می کنـد هرچنـد خـدا از ظهور بیشتری برخوردار است، اما بنابر نظریه بعـدی، اصـلًا غیرخـدا را ظهوری جز ظهور خدا نیست و هرچه ظهور است از آنِ اوست، لـذا بایـد جمله سیدالشـهدا علیه السـلام را چنین معنی کرد که آیا غیر تو ظهوری دارد که آن ظهور مـال تـو نباشـد، البته می‌تـوان این دو نظریه را به یکـدیگر بازگردانـد و تشـکیک در مراتب وجود را همـان تشـکیک در مظـاهر آن دانست.»

آنگاه ایشان تفسیر سوم از وحدت وجود که وحدت شخصی وجود است را مطرح کرده و در ادامه می‌افزاید:

«به نظر مـا معنای صـحیح عبارت منقول از دعای عرفه، از طریق این قول نمایان می‌شود و کفه سـخن عارفان و اصل و نتیجه حکمت متعالیه نیز همین قول است اما درک معنای آن، به مقـدّمات فلسـفی و عرفانی بسـیار نیازمنـد است و باید مواظب بود تا به دام قول به حلول خـدا در جهـان یا اتحاد خـدا با جهان گرفتار نیایـد.» (۱) در شـماره بعدی مجلّه مشـکوهٔ (۸۳) (۲) آقـای دکتر رکنی یزدی بر اسـتفاده نویسـنده از دعـای عرفه اعتراضـاتی وارد کردهانـد که البته بیشتر به رد و انکار نظریه وحـدت وجود بر می گردد و چیزی در مورد اسـتنباط نویسنده مقاله «عرفان سیدالشهدا علیه السلام از دعای عرفه» به میان نیاورده، در هر حال، آنچه مهم است، عدم صحّت انتساب این ذیل به حضـرت سیدالشـهدا است و اگر نویسـنده محترم درصدد اثبات مسأله وحدت وجود است (آن هم به هر تفسیری که لحاظ شود)، بایـد از راه دیگری ریشه‌های آن را در کلمات معصومین علیهم السـلام بیابد، نه در کلام ابن عطاءاللّه که مسـلماً از پیروان این مسلک است.

نکته در خور توجه در مقاله‌هـای دکتر فرقانی، تنبّه ایشان به ناسازگاری عبارت‌های ذیل دعا با سایر کلمات و ادعیه معصومین علیهم السلام است و دیگر توجه ایشان به مسائل زبان‌شناختی و دقت در تولّد لغات در هر دوره است. ایشان می‌نویسد:

«نباید به صـرف ناسازگاریِ ظاهری، بخشـی از ادعیه یا روایات، از صدور آن از معصومین علیهم السـلام تردید روا داشت، بلکه این تردید باید مستند به تشکیک در وثاقت راویان، بخش‌های زبان‌شناختی دقیق، ناسازگاری با آیات قرآن یا ناسازگاری با عقل باشد.» (۳) ایشان در بخش دیگر، تنها به یک مورد از مواردی که ادعای ناسازگاری زبانی با سایر

۱- مجله مشکوهٔ، ش ۸۲، ص ۴۸ بهار ۸۳

۲- مجله مشکوهٔ، ش ۸۳، تابستان ۸۳

۳- مجله مشکوهٔ، ش ۸۲، ص ۴۹

ص: ۶۴

ادعیه و کلمات معصومین علیهم السلام دارد، پرداخته و به موارد مهم‌تر اشاره نکرده‌اند.

ایشان می‌گوید:

«گفتنی است، پرسش اساسی در بحث‌های زبان‌شناختی این است که واژگانی که در این دعا به کار رفته‌اند، آیا در زمان سیدالشهدا به همین معنی کاربرد داشته‌اند؛ به عبارت دیگر، کاربرد هر واژه در یک معنای خاص، یک تاریخ تولد دارد و پیش از آن یا اصلًا آن واژه به کار نمی‌رفته یا این معنای خاص را افاده نمی‌کرده است. در این مورد تنها به ذکر این نکته بسنده می‌کنیم که اگر به نظر برخی می‌رسد که این بخش از دعای عرفه به دلیل آن‌که لفظ «وجود» درآن آمده‌است، نمی‌تواند از حضرت سیدالشهدا علیه السلام صادر شده باشد (زیرا لفظ وجود اصطلاحی فلسفی است که با ظهور فیلسوفان مسلمان وارد جهان اسلام شده است و پیش از آن به معنای وجدان و یافتن به کار می‌رفته است.) به اینان یادآور می‌شویم که لفظ وجود با مفهوم فلسفی آن (تحقق شیء، نقیض عدم) و حتی لفظ حقیقت وجود در روایات بسیاری آمده است که برای نمونه، می‌توان به معجم الفاظ احادیث بحارالأنوار مراجعه کرد.»

[علی‌رضا برازش المعجم المفهرس لألفاظ احادیث بحارالأنوار، مؤسسهٔ الطباعهٔ والنشر، وزارهٔ الثقافهٔ (۱) والارشاد الاسلامی، ۱۳۷۳ ش، ج ۲۸، ص ۲۱۱۵۴.]

البته تنبّه ایشان به این نکته زبان‌شناختی، بسیار مغتنم و در خور توجه است.

امّا، اولًا: اشکال وارد بر ذیل دعا فقط منحصر به این جمله نیست.

ثانیاً: فقط لفظ وجود مورد اشکال نبوده بلکه همان طور که گذشت، عبارات متعددی در این ذیل یافت می‌شود که با سایر ادعیه و کلمات معصومین علیهم السلام از جهت سبک و لفظ همخوانی ندارد.

چقدر خوب بود که ایشان بقیه موارد را هم بررسی می‌کرد که آیا می‌تواند شاهدی برای

۱- مسکوهٔ، ش ۸۲، ص ۴۹

ص: ۶۵

همخوانی آن فقرات بیابد یا نه.

نویسنده محترم در بخش دیگری از مقاله، به بررسی سازگاری این قسمت از دعا با آیات قرآن و ادعیه و روایات معصومین می‌پردازد که بر فرض تمامیت این تطبیق، باز انتساب این ذیل محلّ خدشه است؛ زیرا آنچه مهم است، اثبات صدور این کلمات از حضرت سیدالشهدا است، نه این‌که این کلمات (از هر شخص صادر شده باشد) آیا با قرآن و روایات سازگار است یا نه؛ زیرا این بررسی را می‌توان در مورد کلمات مندرج در اشارات بوعلی و اسفار ملا صدرا و رساله اعتقادات صدوق و ذخیره سیدمرتضی و تجرید محقّق طوسی و دیگران هم انجام داد و در آخر به این نتیجه رسید که مثلًا فلان گزاره در این کتاب‌ها با قرآن و روایات سازگار است.

آیا باید نتیجه گرفت که اینها صادر از معصوم است؟!

به نظر بنده آنچه مهم است و مغفول مانده، بررسی سندی و سبک‌شناسانه این ذیل است نه بررسی محتوایی. چه بسا این جملات از جهت محتوا بسیار عالی و راقی باشد اما دلیل بر انتساب آن به سیدالشهدا نیست.

فهرستی از کتاب‌هایی که در شرح دعای عرفه نوشته شده است:

۱. برکات دعای عرفه، عباس عزیزی، ۱۳۷۸ ش.، قم، سلسله.

۲. تحفۀ الأبرار، مصطفی بن ابراهیم قاری (م ۱۰۸۰ ق.).

۳. توحید در مکتب امام حسین علیه السلام، جواد امیری اراکی، قم، دارالنشر ۱۳۶۳ ش.

۴. دعای روز عرفه و شناخت و خودسازی، عبدالکریم بی‌آزار شیرازی، ۱۳۶۱– ۶۸– ۷۲ ش. دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

۵. سیری در دعای عرفه امام حسین علیه السلام، علی‌رضا سیدکباری، قم آستانه مقدسه، ۱۳۷۴ ش.

۶. شرح دعای عرفه، اثر شیخ محمدعلی بن شیخ ابوطالب زاهدی جیلانی اصفهانی (م ۱۱۸۱ ق.) ۷. شرح دعای عرفه، اکبر گودرزی (چاپ نشده).

۸. شرح دعای عرفه، سید احمد فقیه امامی، (نسخه خطی).

۹. شرح دعای عرفه، سید علی‌اکبر واعظ موسوی (محبّ الاسلام) [بی‌تا].

۱۰. شرح دعای عرفه، ماجدبن هاشم صادقی بحرانی شیرازی، اصفهانی (۱۰۹۷۲ ق.) تحقیق فارس حسون کریم، فصلنامه «میقات حج» سال ۲، ش ۳، ۱۴۱۶ ق.)

ص: ۶۶

۱۱. شرح دعای عرفه، محمد هادی بن ابی‌الحسن الشریف النائینی (ق ۱۳) مجله تراثنا، ش ۲، سال اول، ص ۶۸

۱۲. شـرح دعای عرفه، محمـد ابراهیم موسوی کاشانی، (ق ۱۲) قم، کتابخانه آیت‌اللَّه مرعشـی، رساله سوم از مجموعه شـماره ۶۰۲۵ (فهرست، ج ۱۶، ص ۲۶)

۱۳. شرح دعای عرفه، محمدتقی تقوی قائنی بدر، ۱۳۷۱

۱۴. شرح دعای عرفه، محمد علی بن عباس علی خرواری سبزواری (م ۱۳۴۲ ش.) مشهد، کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی، ش ۴۷۸- ۱۵۸۵۷ (فهرست ۱۵۴۰).

۱۵. شرح دعای عرفه، محمدعلی فاضل خوانساری کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی، ش ۶۷۴۶

۱۶. شرح دعای عرفه، مصطفی روحانی، انتشارات اصباح.

۱۷. شرح گزیده‌ای از دعای عرفه، آیت اللَّه جوادی آملی.

۱۸. شـکوای سبز (دریافت‌هـایی از سه مناجات نـدبه، شـعبانیه و عرفه) سـیدمهدی شـجاعی، تهران، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۷۶ ش.

۱۹. کنوز المعرفه فی شـرح دعـاء عرفه، علی‌اکبر نصـراللَّه موسوی حـائری موسوی شـیرازی (ق ۱۳) کتابخانه آیت اللَّه مرعشـی، ش ۸۴۳۰ (فهرست ج ۲۲).

۲۰. مظهر الغرائب، تـألیف سـید خلف بن حیـدر مشعشـعی موسوی حریزی، معاصـر شـیخ بهایی (۱۰۳۰۲ ه. ق.) الـذریعه، ج ۸، ص ۱۹۳- فصلنامه علوم حدیث، س ۱، ش ۱ پاییز ۷۵ صص ۱۵۲- ۱۲۷، نسخه‌ای نفیس از شرح دعای عرفه، دکتر حجتی.

۲۱. نیایش امام حسین در صحرای عرفات، علّامه محمدتقی جعفری، تهران مؤسسه نشر کرامت.

۲۲. نیایش در عرفات، لطف‌اللَّه صافی گلپایگانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی.

۲۳. وصال العارفین (شـرح بر دعای عرفه امام حسـین علیه السـلام) احمد زمردیان شـیرازی، شـیراز، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸ ش.

ص: ۶۷

پی‌نوشت‌ها:

ص: ۶۸

ص: ۶۹

ص: ۷۰

ص: ۷۱

فقه حج

طرح جایگزین شود.

ص: ۷۲

قَرْن المَنازل

(پژوهشی نو در میقات حاجیان مناطق شرق حجاز)

علی ابراهیم المبارک/ حسین شانه‌چی

قرن المنازل، یکی از میقات‌های حج است که پیامبر خـدا صـلی الله علیه و آله آن را تعیین نموده‌اند. این میقات که در مسیر مناطقِ شرق مکه به این شـهر واقع است، مهم‌ترین و مشـهورترین میقات برای حاجیانِ این نواحی به شـمار می‌آیـد. (۱) از این رو، شناختِ موقعیت جغرافیایی و وضعیت کنونی و نام‌های پیشین و امروزین این مکان، از اهمیت شایانی برخوردار است.

بـا مراجعه به آثـاری که از این میقـات سـخن به میـان آورده‌انـد، اختلاف‌هـایی در نـام و محلّ دقیق و موقعیت آن دیـده می‌شود که همواره سرگردانی محققّان و دیگر مراجعان را به دنبال داشته است. می‌توان گفت که منشأ بخشی از این اختلافات در تشابه اسمی و سبب نام‌گذاری این میقات است و بخشی دیگر در توصیف‌های موقعیت جغرافیایی آن می‌باشد.

محقّق معاصـر، آقـای علی ابراهیـم المبـارک، در پژوهشــی گسـترده، در آثـار جغرافی‌دانـان، سـفرنامه‌نویسان و لغت‌نگـاران و نیز کتاب‌های فقهی نگارش‌یافته در باره حج، کوشـیده است ضبط صحیحِ نام این میقات، موقعیّت جغرافیایی و محل دقیق و نخستین آن را با ارائه قرائن و شواهدی بایسته تعیین کند و نگاشته‌هایی را که در تعارض با آن بوده، به بوته نقد بگذارد. (۲)

۱- حاجیان مناطق شـرق، عبارت‌اند از: ساکنان طائف، نجد، استان الشرقیه، سواحل شرقی جزیرةالعرب، بحرین، عمان، یمن. حاجیان کشورهای شرق و شمال شرق آسیا که از طریق این سرزمین‌ها به مکه مکرمه می‌روند.

۲- نویسـنده محترم، در مقدمه کتاب خویش اشاره کرده است که این اثر با پژوهشـی وسیع و طاقت فرسا در کتاب‌خانه‌های بحرین، کویت، عربستان و ایران و سـفر به مناطق مورد بحث و در مدت ۱۲ سال- از ۱۴۰۹ تا ۱۴۲۱ ه. ق.- به ثمر رسـیده است. از این رو، می‌توان گفت که تلاش شایسته مؤلف، افزون بر آشـناییِ وی بـا منطقه جزیره و گزارش‌هـای بسـیار و دقت‌هـای ایشـان در این اثر، پژوهشی ارزنده و در خور تأمل را فراهم آورده است.

البته، به گفته نویسنده گرامی، بخش‌هایی از این پژوهش با شتابزدگی در شماره‌های ۱۰، ۱۱ و ۱۲ مجله «میقات الحج» نگارش یافته که با کتاب حاضر تفاوت‌های چشمگیری دارد.

ص: ۷۳

نویسنده، مباحث خویش را در پنج فصل سامان داده است:

فصل ۱: ابتدا از سبب نگارش و ثمره این بحث و علل اختلاف در موضوع سخن گفته، آنگاه به بررسی واژه «قرن المنازل» و توصیف‌های بیان شده برای «القرن» و تشابه اسمیِ آن می‌پردازد.

فصل ۲: به بررسی در باره «قرن المنازل» و «وادی محرم» پرداخته و به یکی نبودن آن‌دو نظر می‌دهد.

فصل ۳: در این فصل، یکی بودن «قرن المنازل» با «السیل الکبیرِ» کنونی را به اثبات می‌رساند.

فصل ۴: با بررسی راه‌های طائف به مکه و بیان فاصله آنها از «قرن المنازل»، شواهد دیگری بر ادعای خود ارائه می‌کند.

فصل ۵: که آخرین فصل کتاب است، به مناقشه در برخی موضوعات جنبی می‌پردازد؛ از جمله یکی بودن «السیل الکبیر» با «ذات عِرق» و اشتراک «السیل الکبیر» با «وادی محرم» در میقات را مورد بررسی و نقد قرار می‌دهد.

آنچه در ادامه آمده، گزارش گونه‌ای است از این اثرِ پژوهشیِ ارزشمند:

۱. قرن المنازل ...

با تأمل در سخنان مطرح شده در باره «قرن المنازل»، می‌توان اختلافات موجود را در سه احتمال منحصر دانست:

نخست آنکه، قرن المنازل همان «وادی مَحرم» است که در نزدیکی «الهَدا» واقع شده.

دوم، قرن المنازل همین مکانی است که امروزه «السیل الکبیر» نامیده می‌شود.

سوم، قرن المنازل منطقه وسیعی است که هر دو محل را در بر می‌گیرد؛ به این صورت که «السیل الکبیر» بخش پایین آن و «وادی مَحرم» و «الهَدا» سرزمین‌های بالایی آن است.

در این میان، نکته حایز اهمیت آن است که این اختلاف، سبب ایجاد دو مکان برای احرام گشته، با نام‌های «میقات وادی السیل» و «میقات وادی مَحرم» (یا میقات هَدا)، و حال آن‌که بی‌تردید، تنها یکی از آن دو، میقاتِ رسول‌خدا صلی الله علیه و آله بوده و احرام از آن محل جایز است و محل دیگر باید «محاذی میقات» به شمار آید که تنها به حکم برخی فقیهان، محرم شدن در

ص: ۷۴

آن بی اشکال است.

البته گفتنی است، بیشتر میقات‌هایی که پیامبرخدا صلی الله علیه و آله تعیین کرده‌اند، امروزه تغییر نام و مکان یافته است. نام نخست برخی از آنها به فراموشی سپرده شده و امروزه به نامی دیگر مشهوراند؛ مانند: میقات «ذات عِرق» که «الضَریبه» و «الخریبات» نام گرفته و «یَلَملَم» که «السَعدیه» و «قَرن المنازل» که «السیل» و «الهَدا» نامیده می‌شوند. همچنین در برخی میقات‌های نخست، به جهت فراهم نبودن آب و دیگر نیازهای حاجیان و یا در امان نبودن از راهزنان، احرام بستن از آن محل رها شده و حاجیان در مکان مجاور آن، که امکانات خوراک و پوشاک کافی فراهم است، لباس احرام بر تن می‌کنند. مانند: «جُحفه» که امروزه محل نخستین آن ترک شده و راهیان حج از «رابُغ»، که محاذی جُحفه است، محرم می‌شوند.

به هر حال، پیش از بررسی موقعیت جغرافیایی قرن المنازل، سخن از تشابه اسمی و ضبط دقیقِ نام آن، امری ضروری است.

این میقات را «قرن» نامیده‌اند؛ زیرا کوهی کوچک و تنها در آنجا وجود دارد و «قرن المنازل» نامیده شده؛ زیرا محلی است که راه‌های حاجیان مناطق شرقی، نجد و طائف و یمن به هم نزدیک می‌شوند و آنگاه این نام بر آن آبادی و وادی نیز نهاده شده است. این میقات، در روایات و آثار لغت‌نویسان و فقهانِ پیشین، «قرن منازل» شناخته می‌شد.

البته در بعضی روایات، نام آن «قرن» بدون هیچ اضافه نیز آمده است. همچنین برخی پیشینیان از جمله ابن اثیر و قاضی عیاض آورده‌اند که آن را «قرن الثّعالب» نیز می‌نامند و بعضی دیگر نیز آن را «قرن المحرم» و «قرن الحوض» و «قرن المیقات» خوانده‌اند.

در علتِ نامیدن این مکان به «قرن المنازل» دو احتمال وجود دارد:

۱. «قرن» به معنای کوه کوچک و یا کوه تنها است؛ همچنان‌که ابن فارس، حموی، فیروزآبادی و قاضی عیاض به آن تصریح کرده‌اند و شاید اضافه شدن آن به منازل، به این جهت باشد که تنها کوه در منازل مسیرِ طائف به مکه است.

اما آنچه سبب ضعف این احتمال می‌شود آن است که «قرن المنازل» نام کوه نیست، بلکه نام یک آبادی یا یک وادی است که امروزه نیز به همین اسم شناخته می‌شوند. البته می‌توان گفت که نامگذاری این آبادی یا وادی به «قرن المنازل» به سبب وجود کوهی کوچک و تک

ص: ۷۵

در آن مکان یا در مجاورت آن است که شواهدی نیز بر این مطلب می‌توان یافت.

به این ترتیب، نامیدن آن آبادی و وادی به «قرن»، یا به سبب وجود کوهی کوچک و تک در آنجا است و یا «قرن» نام کوهی در آن منطقه بوده که به این روستا و وادی نیز اطلاق شده است و البته، در این صورت افزودن این اسم به «المنازل» جای بررسی بیشتر دارد.

۲. احتمال دیگر آن است که واژه «قرن المنازل» از «اقتران المنازل» به معنای «نزدیک شدن منزل‌ها» گرفته شده است؛ زیرا در این منطقه، منزلگاه‌ها و توقفگاه‌های آنان، که از نجد، طائف، عراق و یمن (البته از جاده صنعا) عازم مکه هستند، به یکدیگر نزدیک می‌شود و حاجیان برخی از این مسیرها در این محل به هم می‌پیوندند.

مؤید این نظریه، اختلاف روایاتی است که درباره قرن‌المنازل آمده، که برخی آنجا را میقات اهل نجد و طائف و بعضی میقات اهل نجد و یمن و گروهی میقات اهل نجد و بعضی میقات اهل طائف دانسته‌اند.

همچنین عبارتی که در معجم‌البلدان، از قابسی نقل شده، تأیید دیگری بر درستی این احتمال است.

وی «قَرْن» را کوهی مشرف بر محل دانسته و «قَرَن» را مکانی شمرده که راه‌های متعددی از آن منشعب می‌شود.

بنابراین، می‌توان گفت که این میقات را «قرن» نامیده‌اند؛ زیرا کوهی کوچک و تنها در آنجا وجود دارد و «قرن المنازل» نامیده شده؛ زیرا محلی است که راه‌های حاجیان مناطق شرقی، نجد و طائف و یمن به هم نزدیک می‌شوند و آنگاه این نام بر آن آبادی و وادی نیز نهاده شده است.

«قَرْن» یا «قَرَن»؟

درباره شکل صحیح واژه «قرن» سه نظریه وجود دارد: برخی «قَرَن» را صحیح دانسته‌اند و بعضی «قَرْن» را و گروهی نیز با فتحه و سکون، هر دو را درست شمرده‌اند.

جوهری در «الصحاح» نظریه نخست را برگزیده و نوشته است: القَرَن؛ نام محلی است و آن میقات اهل نجد می‌باشد و اویس قرنی اهل همانجا بوده است.

بیشتر لغت‌نویسان، با آن‌که سخن وی را نقل کرده‌اند، اما آن را نپذیرفته و «القَرْن» را

ص: ۷۶

صحیح دانسته‌اند؛ مانند فیومی در «المصباح المنیر» و ابن اثیر در «النهایه» و بغدادی در «مراصد الاطلاع» و ابن منظور در «لسان العرب».

افزون بر این، برخی دیگر آشکارا سخن جوهری را اشتباه دانسته و حتی نسبت «اویس قرنی» به آنجا را نادرست شمرده‌اند؛ مانند: فیروزآبادی در «القاموس». وی لقب اویس را منسوب به یکی از پدرانش دانسته است.

«معجم البلدان» نیز به نقل از غوری، وی را منسوب به قبیله‌ای از یمن شمرده است.

در این میان، زبیدی در «تاج العروس»، با آن‌که نظریه جوهری درباره «قرن المنازل» را نادرست دانسته و از استاد خویش نقل کرده که در هیچ گویشی واژه «قَرَن» با فتحه ثبت نشده، اما می‌نویسد: در «الجمهره» و «الجامع» قزّاز این واژه با فتحه ضبط شده که البته این سخن وی با مشابه همین نقل در «لسان العرب» تعارض آشکار دارد؛ زیرا که ابن منظور در آنجا به نقل از «الجمهره» و «الجامع»، «القَرْن» را اسم یک مکان و «القَرَن» را قبیله‌ای از یمن خوانده است.

به ناچار دو احتمال در سخن مؤلف تاج العروس وجود دارد:

الف: وی این سخن را از لسان‌العرب آورده اما در نقل آن اشتباه کرده است.

ب: آن را به نقل از دیگری آورده لیکن چون گوینده آن را مشخص نکرده، در تعارض با کلام نویسنده لسان‌العرب، دارای ارزش چندانی نیست.

خلاصه سخن آن‌که: از آنچه درباره این واژه مطرح شده، همان واژه «قَرَن المُنازل» صحیح است که بیشتر اهل لغت نیز به آن قائل شده‌اند.

ویژگی‌های مکانی

در توصیف «قرن المنازل» نیز اختلافاتی وجود دارد؛ برخی آن را نام یک «کوه»، بعضی «منطقه»، بعضی دیگر یک «آبادی» و گروهی نیز «وادی» خوانده‌اند:

۱ معجم‌البلدان به نقل از مهلبی، می‌گوید: آن، روستایی‌است در ۵۱ مایلی مکه و ۳۶ مایلی طائف.

ابن‌قدامه می‌نویسد: روستایی است میان طائف و مکه.

ابن خرداذبه و ادریسی آن را روستایی بزرگ و شیخ احمد رضا و برخی دیگر روستایی در طائف دانسته‌اند.

ص: ۷۷

۲. فیروز آبادی، زبیدی، حموی و صفی‌الدین بغدادی آن‌را یک وادی شمرده‌اند.

۳. اصمعی، مطرزی، قابسی، فیومی، صفی‌الدین بغدادی، ملا علی، بلادی و برخی دیگر بر این باورند که آن، کوهی است مشرف بر عرفات.

۴. جوهری، ابن اثیر، رازی و ابن منظور آن را یک محل نامیده‌اند که میقات اهالی نجد می‌باشد.

پر واضح است که سخن گروه چهارم با نظریه دسته اول و دوم هیچ تعارضی ندارد؛ زیرا که اعم از هر دو است. اما اطلاق یک محل بر کوه سخنی غیر معمول است.

همچنین نظریه گروه اول و دوم قابل جمع است؛ زیرا شهرهای بسیاری هستند که به اسم وادیی که درآن قرار گرفته‌اند، شهرت یافته‌اند و به عکس، برخی وادی‌ها نام شهری را که در آن واقع شده‌اند به خود گرفته‌اند؛ مانند: شهرِ «ینبع» که نام خود را از «وادی ینبع» در غرب مدینه وام گرفته است. بنابراین، «قرن المنازل» نیز می‌تواند هم اسم آن روستا و هم نام آن وادی باشد.

البته باید مشخص شود که محل دقیق میقات کجاست؟ آن روستایی است که در آن منطقه واقع است و با این نام شناخته می‌شود، یا تمام آن وادی است؛ زیرا که حکم احرام در این دو صورت تفاوت خواهد داشت.

اما گروه سوم که قرن المنازل را کوه دانسته‌اند، منشأ سخن آنان به بیان اصمعی باز می‌گردد که گفته است: «القرن جبل مطل علی عرفات» قرن، کوهی مشرف بر عرفات است. با اندکی دقت در عبارت اصمعی آشکار می‌گردد که وی سخنی از «قرن المنازل» به میان نیاورده بلکه «القرن» را بدون اضافه به‌کار برده است و البته واژه «القرن» به تنهایی بر محل‌های متعددی اطلاق می‌شود که برخی در همان منطقه و بعضی در دیگر مناطق قرار دارد؛ از جمله، بر «قرن المنازل» که میقات آن منطقه است و بر «قرن الثعالب» که کوه یا موضعی در منا است و بر «قرن البوباه» و «قرن الذهاب» و «قرن غزال» و ... آن‌چنان که بلادی در کتاب خود «قرن» ها را در حجاز از بسیاری غیرقابل شمارش دانسته است.

*** از سوی دیگر باید توجه داشت که اختلاف در میقات، امروزه نه فقط در میان حاجیان این مناطق، بلکه در احکام فقیهان و کتاب‌هایشان نیز آشکارا راه یافته و در نتیجه برخی از آنان

ص: ۷۸

قرن المنازل را کوهی مشرف بر عرفات خوانده و بعضی دیگر آن را همان قرن الثعالب دانسته‌اند.

اما از آنجا که فقها و اهل حدیث معمولًا اینگونه مطالب را از اهل لغت وجغرافیدانان وام می‌گیرند، منشأ توهم ایشان را باید در آثار همین دانشمندان جستجو کرد. با پژوهش در نگاشته‌های پیشینیان به روشنی می‌توان منشأ ادعای اول را همان سخن اصمعی دانست که پاسخ آن پیشتر گذشت و اما مبنای کلام دوم را باید نقل معجم البلدان از قاضی عیاض برشمرد که قرن المنازل را همان قرن‌الثعالب دانسته و آنگاه دیگران به تبع او این مطلب را در آثار خود (مانند النهایه، لسان العرب و مراصد الاطلاع) آورده‌اند.

بر این ادعا نیز کلمات پژوهشگران در یکی نبودن قرن الثعالب و قرن المنازل، پاسخ مناسبی خواهد بود؛ از آن جمله، در «اخبار مکه» آمده است: قرن‌الثعالب کوهی است مشرف بر بخش پایین سرزمین منا که با مکه ۱۵۰۰ ذراع فاصله دارد. «ریاض المسائل» نیز شبیه همین سخن را نقل کرده است. «معجم متن اللغه» قرن المنازل را نام یک آبادی یا تمام آن وادی دانسته که میقات اهل نجد است وقرن الثعالب را مکانی نزدیک مکه می‌داند.

همچنین «معجم معالم الحجاز» سخن قاضی عیاض را نادرست شمرده و قرن الثعالب را در منا می‌داند و رویانی نیز از بعضی قدمای شافعی نقل کرده که این دو، نام دو مکان است؛ یکی در پایین وادی، که قرن المنازل خوانده می‌شود و دیگر در قسمت بالای آن، که قرن‌الثعالب می‌نامند.

بنابر این، کوهی را که اصمعی در توصیف «قرن» بدان اشاره کرده، از آنجا که آن را مشرف بر عرفات دانسته، نمی‌تواند قرن المنازل و یا قرن الثعالب باشد و باید احتمالات دیگری بررسی گردد:

الف: وادی محسّر: گاه واژه «قرن» بر کوهی که در «وادی محسر» قرار دارد اطلاق شده است.

حربی در «المناسک» این قرن را در مسیر منا به عرفات و در انتهای وادی محسّر شمرده و روایتی را از عطا نقل کرده که به این مطلب اشاره دارد.

همچنین فاکهی در «اخبار مکه» خبری را از ابن عباس روایت کرده که این سخن را تأیید می‌کند.

ص: ۷۹

با این حال، این کوه را به سبب بُعد مسافت، نمی‌توان مشرف بر عرفات دانست بلکه تنها مشرف بر وادیِ محسِر و مزدلفه است.

ب: جبل کَرا: در برخی از آثار، جبل کرا را کوهی در آبادی‌های نزدیک طائف معرفی نموده‌اند که محصولات باغی آن به مکه آورده می‌شود. اما نام قرن را نمی‌توان بر این کوه نهاد؛ زیرا چنانکه پیشتر بیان شد، قرن به کوهی کوچک و تک گفته می‌شود و حال آن‌که جبل کرا کوهی کشیده است که طول آن به ۱۵ کیلو متر می‌رسد.

ج: جبل‌الرحمه: مؤلف کتاب «معجم معالم الحجاز» و برخی دیگر، کوهی را که اصمعی مشرف بر عرفات معرفی کرده، همان جبل‌الرحمه دانسته‌اند که در عرفات واقع است.

این احتمال را برخی توصیف‌ها، که برای قرن آمده، تقویت می‌کند. اما این نظریه نیز پذیرفته نیست؛ زیرا این کوه در وسط صحرای عرفات قرار گرفته و نمی‌توان آن را مشرف بر عرفات دانست.

د: قرن النابت: فاکهی در «اخبار مکه» به قرنی اشاره می‌کند که در عرفات واقع است و به آن «النابت» گفته می‌شود که این احتمال نیز پاسخی مانند احتمال پیشین دارد.

ه: کوهی در وادی عرنه: احتمال دیگر آن است که کوه مورد اشاره اصمعی، همان کوهی است که در مرز وادی عرفه و داخل وادی عرنه قرار گرفته و چون بیرون از منطقه عرفات و بر مرز آن واقع شده، می‌توان آن را مشرف بر عرفات خواند.

فاکهی روایتی را از ابن عباس نقل کرده که

ص: ۸۰

شاهدی بر این احتمال است.

افزون بر این، احتمالات دیگری نیز درباره کلام اصمعی بیان شده، اما بی‌تردید قرنی که او توصیف نموده، قرن المنازل نیست.

خلاصه سخن آن‌که، گرچه سخنان متفاوتی درباره «قرن المنازل» مطرح شده، لیکن با این حال، تردیدی نیست که این مکان یکی از میقات‌های حج است که از سوی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تعیین گردیده، بدین جهت، در ادامه سخن برآنیم تا محل دقیق «قرن المنازل» را مشخص کنیم تا آشکار شود که قرن المنازل در «وادی محرم» و نزدیک «الهَدا» واقع شده یا همان مکانی است که امروزه «السیل الکبیر» نامیده می‌شود و یا چنانکه برخی معتقدند این دو مکان، هر دو در وادی قرن المنازل قرار گرفته‌اند و تمام آن منطقه میقات است.

۲. وادی محرم ...

«وادی مَحرم» نام محلی در نزدیکی طائف است که بسیاری از حاجیانِ آن نواحی، که از مسیر «الهُدا» عازم مکه هستند، در آنجا مُحرم می‌شوند. البته برخی نیز آن را «میقات الهدا» و «محرم الهدا» می‌نامند؛ زیرا در بخش پایین آن وادی و در سمت مکه، آبادی «الهدا» قرار دارد.

این وادی از سمت غرب، میان کوه‌های «غفار» و از شرق به کوه «غمیر» و از سمت جنوب در دامنه کوه «کَرا» قرار گرفته است و مسیرآن به مکه، از کوه کرا و وادی نعمان و عرفات می‌گذرد.

در کتاب‌های بسیاری شواهد و قرائن متعدد بر یکی بودن وادی محرم و قرن المنازل ارائه شده است. این شواهد را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد: ۱. سخنان آنان که قرن المنازل را همان «الهدا» دانسته‌اند ۲. توصیفاتی که قرن المنازل را کوهی مشرف بر عرفات گفته ۳. برخی مشخصات که برای این قرن بیان شده است.

عیاشی از کسانی است که نگاشته‌اش شاهد بر یکی بودن قرن المنازل و وادی محرم دانسته شده؛ وی در سفر نامه‌اش، به هنگام توصیف مکان‌هایی که در مسیر الهدا به طائف، از آنها گذر نموده، از میقات اهل نجد نام برده است.

ص: ۸۱

بـا این حـال، وی در عبـاراتش هیـچ سـخنی از قرن المنازل به میان نیاورده، بلکه میقات نجـدیان را در آن مسیر «قرن الثعالب» گفته است و چنانکه اشاره شـد در روایات میقاتِ اهل طائف و نجـد هیچ نامی از قرن الثعالب به میان نیامده و این نامگذاری تنها در آثار برخی از لغت‌نگاران دیده می‌شود که نادرستی آن بیان شد.

همچنین نویسـنده کتـاب «الرحله المقـدسه»، به هنگام توصـیف میقات اهل نجـد و طائف، بیان کرده است که نام این مکان در زمان پیامبر، قرن المنازل یا وادی محرم بوده است.

خطا بودن این سـخن نیز آشکار است؛ چنانکه اشاره کردیم «وادی محرم» نامی است که در کتاب‌های متقدمان یافت نمی‌شود تا چه رسد به زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله.

سوّمین شخصی که وادی محرم و قرن المنازل را یکی دانسته، عبدالحمید مرداد است.

وی در چندین مورد از کتابش، «رحلهٔ العمر»، این دو اسم را نام یک مکان و همان میقات نجدیان و اهل طائف برشمرده است.

پاسـخ این مـدعا نیز بـا انـدکی تأمـل درکتاب وی آشـکار می‌گردد؛ زیرا موارد متعـددی را می‌توان در این اثر یافت که گویای کم آگاهی و آشنا نبودن نویسنده با نام‌ها و موقعیت‌های جغرافیایی منطقه است. از این رو، به نظر می‌رسد که وی با مشاهده محرم شدن حاجیان در وادی محرم و تطبیق این موضوع با روایات میقات، این محل را همان قرن المنازل معرفی کرده است.

دومین قرینه یکی بودنِ این دو مکان، توصیفی است که این دو را کوهی مشرف بر عرفات برشمرده، که البته به منشأ و نادرستی این سخن اشاره کردیم.

و سومین شاهـد آن است که در عبـارات برخی جغرافی‌دانان آمـده است: قرن المنازل میقات اهل یمن و در مسـیر آنجا به مکه واقع شـده است و لازمه این موضوع، قرار داشـتن قرن در جنوب شـرقی مکه و در نزدیکی «الهـدا» و یکی بودن آن با وادی محرم است؛ زیرا یمن در جنوب مکه به سـمت شـرق قرار دارد و نمی‌توان قرن المنازل را با «السـیل الکبیر» که در شـمال شـرقی مکه است، یکی دانست.

در پاسـخ این ادعا بایـد گفت: اولًا بیشتر فقیهان اهل سـنت، قرن المنازل را میقات اهل نجـد گفته‌اند و عموم روایاتشان نیز شاهد آن است و دانشـمندان امامیه نیز هم نظرنـد که قرن المنازل میقات اهل طائف است و بیشتر روایاتی که نقل می کننـد، گویای این سـخن است. البته در

ص: ۸۲

روایات انـدکی، قرن المنازل، میقات اهل یمن و نجـدیان عقیق نیزگفته شده است؛ همچنان که برای اهل یمن، میقات یلملم نیز ذکر شده است.

جمع این روایات به دو گونه ممکن است؛ نخست آن‌که می‌توان گفت: این روایات شاهد آن است که ساکنان منطقه وسیع نجد از دو مکان می توانند محرم شوند؛ حاجیان شمال نجد همراه با اهل عراق از «عقیق» و حاجیان منطقه شرق نجد، از «قرن المنازل».

دوم آن‌که برای حاجیـان نجـد، دو مسیر وجود دارد: یکی از «عقیق» به مکه است و دیگری از «قرن المنـازل». به ماننـد همین سـخن برای ساکنان یمن نیز گفته شده است؛ یعنی حاجیان یمنی برای رسیدن به مکه دو مسیر را می‌توانند بپیمایند: یکی مسیر داخلی یمن که از «قرن المنازل» می‌گذرد و دیگری مسیر ساحلی، که از «یلملم» عبور می‌کند.

به این ترتیب، میقـات بـودن قرن المنـازل برای حاجیـانِ یمن، لازمه‌اش در جنوب شـرقی مکه قرار داشـتن آن و یکی بودن بـا وادی محرم نیست.

و افزون بر این، عبـارات متعـددی در آثـار سـفرنامه نویسان و دانشـمندان جغرافیا یافت می‌شود که آشـکارا مسـیر حاجیان یمن را از «السیل» نعری کرده است.

همچنین برخی نویسـندگان مسـیر اهل یمن را از «نخله یمانیه» گفته‌اند و «نخله یمانیه» نیز در شـمال شرق مکه و نزدیک به «السیل» و جاده آن قرار دارد.

و بعضی دیگر در توصیف مسیر یمن به مکه، از «زیمه» و «سوله» نام برده‌اند که این دو محل نیز، در کنار نخله یمانیه واقع‌اند.

و نیز در برخی نقل‌هـا، در مسـیر یمن به مکه نـام «چاه ابن المرتفع» و «المشاش» آمـده که هر دو محل‌هایی نزدیک السـیل می‌باشـد.

علاوه بر اینها، در آثار عده‌ای از معاصرین نیز تصریح شده که نام کنونی قرن المنازل «السیل الکبیر» بوده است.

از سوی دیگر قرائن و شواهـد بسـیاری وجود دارد که یکی نبودن «قرن المنازل» و «وادی محرم» را تأیید می کند؛ از جمله می‌توان به آثـاری اشـاره کرد که جـاده جبـل کرا و مسـیر الهـدا (در کنـار وادی محرم) به مکه را توصـیف کرده و نـام مکان‌های این مسـیر را آورده‌اند و حال آن‌که از قرن المنازل هیچ سخنی نگفته‌اند.

خلاصه‌سـخن آن‌که، هیـچ‌یک از شواهـد وقرائن ارائه شده‌نمی‌توانـد یکی بودن قرن‌المنـازل با وادی محرم را به اثبات رسانـد، بلکه تردیدی در جدا بودن این دو از یکدیگر نیست.

ص: ۸۳

۳. السیل الکبیر ...

السیل الکبیر منطقه‌ای است میان مکه و طائف که با کوه‌های متعدد احاطه شده و از مرکز آن تا مکه، حدود ۷۸ کیلومتر و از محلی که حاجیان در آن محرم می‌شوند تا این شهر ۷۵ کیلومتر و فاصله‌اش تا طائف ۵۳ کیلومتر می‌باشد.

در گذشته، منزلگاه و استراحتگاهی در آن منطقه به پا بوده و امروزه به جای آن، میان دو نخله شامیه و یمانیه روستایی بزرگ با برخی مراکز دولتی به چشم می‌خورد.

سبب نامگذاری این منطقه به «السیل» وجود نهری است که در تمام سال، در آن جاری است. منطقه کوچك دیگری نیز به همین نام وجود دارد که آن را «السیل الکبیر» گویند.

از آثار پیشینیان و معاصران، قرائن و شواهد بسیاری در دست است که یکی بودن این مکان با میقات قرن المنازل را تأیید می‌کند؛ آنچنان که جای هیچ تردید باقی نمی‌گذارد؛ از جمله آنها کلمات پژوهشگران و دانشمندان و مردم منطقه است. با پژوهش در آثاری که در باره این منطقه نگاشته شده، عبارات بسیاری می‌توان یافت که برخی با صراحت نام امروزین قرن المنازل را السیل الکبیر گفته‌اند و بعضی نیز توصیفات و سخنانشان گویای آن است.

رشدی الصالح می‌نویسد: قرن المنازل در مسیر نجد و یمن قرار دارد و امروزه آن را السیل می‌گویند.

عبدالوهاب عزام نیز آورده است: «السیل» منطقه پهناوری است که اطراف آن را کوهها احاطه کرده‌اند. این منطقه در مسیر مکه و ریاض واقع شده و حاجیان نجد و طائف از آنجا محرم می‌شوند و در آن، روستای قرن المنازل قرار دارد که در کتاب‌های فقهی به عنوان میقات ساکنان نجد از آن نام برده شده است.

عبدالجبار و عبدالعزیز الرفاعی در بخشی از گزارش خود از عربستان می نویسند:

آنگاه به سمت السیل الکبیر رفتیم که در گذشته به قرن المنازل شهرت داشت و حاجیان طائف و نجد در آن محرم می‌شوند.

شیخ فرج عمران نیز نوشته است: محل احرامی که اکنون به السیل شهرت یافته، یکی از میقات‌هایی است که پیامبر خدا برای ساکنان مناطق شرقی تعیین فرمود و همان است که قرن المنازل نامیده می‌شده و پیامبر آن را برای اهل طائف معین کرده است.

همچنین محمد طاهر کردی، حمد جاسر، عبداللّٰه بن خمیس و ابن بلهید و بسیاری دیگر

ص: ۸۴

به این موضوع تصریح کرده‌اند.

افزون بر این، در برخی سفرنامه‌ها و گزارش‌های نگارش یافته از این منطقه، نقل قول‌های متعددی از ساکنان و آگاهان به نام‌های این سرزمین آمده که گویای یکی بودن السیل الکبیر امروزین با قرن المنازل گذشته است.

در آثار دانشمندان جغرافیای پیشین نیز، که به تعیین موقعیت جغرافیایی قرن المنازل پرداخته‌اند، توصیفات و خصوصیاتی دیده می‌شود که با مشخصات جغرافیایی وادی محرم هیچ تناسبی نداشته، بلکه با خصوصیات السیل الکبیر برابری دارد و این خود شاهدی است گویا بر یکی بودن این دو مکان. از جمله این وصف‌ها می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

صبح الأعشی، ابن قدامه و ابن خردادبه در توصیف مسیر مکه به قرن المنازل، از محلی با نام «چاه ابن مرتفع» یاد کرده‌اند. این محل امروزه در مسیر حاجیان عراق به مکه و اکنون مجاور جاده السیل و به دور از وادی محرم قرار دارد.

همچنین از عبارتی که در معجم البلدان، مراصد الاطلاع، المصباح المنیر و برخی منابع دیگر آمده، چنین بر می‌آید که قرن المنازل در «نخله یمانیه» یا نزدیک آن بوده است و از آن جهت که «نخله یمانیه» در شمال مکه و در مسیر عراق و با فاصله زیاد از وادی محرم قرار گرفته، نمی‌توان قرن المنازل را با وادی محرم یکی دانست، بلکه منطقه‌ای که در این حوزه و در مسیر نخله یمانیه واقع شده، السیل الکبیر است.

افزون بر این، در آثار پیشینیان، قرن المنازل در نزدیکی «زیمه» و «سوله» و در مسیری که از آن دو مکان می‌گذرد وصف شده است و «زیمه» و «سوله» دو آبادی در نخله یمانیه است.

همچنین در مسیر طائف به قرن المنازل و مکه، از مکانی به نام «مشاش» نام برده شده و «مشاش» محلی است در مسیر جاده السیل الکبیر و میان مکه و شرائع (حنین) قرار دارد.

همچنین در مسیر قرن المنازل به طائف، از گردنه یا مکانی کوهستانی به اسم «بوباه» یاد شده است. این محل که امروزه «بهیته» نامیده می‌شود، در بخش فوقانی نخله یمانیه و در نزدیکی جاده السیل الکبیر واقع است.

علاوه برموارد بالا، قرینه‌ها و نمونه‌های متعدد دیگری نیز موجود است که به جهت اختصار، در این نوشتار ذکر نگردید، که نمی‌توان پذیرفت میقات قرن المنازل وادی محرم باشد بلکه تنها با یکی بودن این میقات با السیل الکبیر امروزین تناسب دارد.

ص: ۸۵

۴. راه‌های ارتباطی ...

یکی دیگر از راه‌های شناخت موقعیتِ «قرن المنازل»، بررسی مسیرهای ارتباطی میان طائف و مکه است که آشکارا یکی بودن آن را با «السیل الکبیر» امروزین به اثبات می‌رساند.

در ادامه برای تأیید بیشتر موضوع به بررسی برخی از این راه‌ها می پردازیم:

الف: مسیر قرن، همان مسیر حرکت کاروان هاست

از جمله اموری که یکی بودن قرن المنازل را با السیل الکبیر تأیید می‌کند، نامی است که برخی سفرنامه نویسان بر مسیر السیل نهاده‌اند.

محمد صادق پاشا و البتنونی و بعضی دیگر، در سفرنامه‌های خود این مسیر را «راه کاروان»، «جاده» و «مسیر شتران» نامیده‌اند. پر واضح است که بیشتر حاجیانِ این مسیر، از مناطق دور دست؛ مانند عراق و بحرین ونجد می‌آمده‌اند و به سبب طولانی بودن مسافت تنها می‌توانسته‌اند از برای حمل بارهای خود از شتر استفاده کنند. از سوی دیگر مسیر وادی محرم به سبب گذر از کوه‌های کرا، راهی سنگلاخ، سخت و دارای گردنه‌های باریک بوده که برای عبور شتران و کاروان‌ها کار را بس دشوار می‌نموده و در عوض راه یمانیه- که از السیل عبور می‌کند- مسیری آسان و بدون مشکل بوده که امکان تردد کاروان‌های متعدد و شتران آنها را داشته است

ب: آسان بودن مسیر السیل

افزون بر این، نقل شده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مسیر غزوه‌ای که به طائف داشتند، همراه با سپاهیان، از قرن المنازل عبور کرده‌اند. بی تردید هر فرمانده لشکری جز در شرایط خاص، سعی می‌کند سپاهیان خود را از مسیری به میدان کارزار منتقل کند که توان کمتری از آنان هدر رود و صدمه کمتری را متحمل شوند و با وصفی که از مسیر وادی محرم و الهدا آوردیم، مسلّما پیامبر خدا از راه السیل که از گردنه‌ها و مشکلات آن مسیر عاری بوده، عبور نموده‌اند.

همچنین آسان بودن گذر از مسیر السیل و سختی و دشواری راه کرا در آثار جغرافی‌دانان و سفرنامه نویسان آشکارا دیده می‌شود. از جمله عبدالحمید مرداد در توصیف این دو راه، گذر از مسیر کرا را به سبب دشواری راه‌های کوهستانی آن، تنها با کمک قاطر و الاغ ممکن دانسته است.

ص: ۸۶

محمد صادق پاشا در «الطائف» و عیاشی در «ماء الموائد» ملک عبداللَّه در «مذکراتی» و عبداللَّه بن خمیس در «المجاز بین الیمامه و الحجاز» نیز به سختی راه وادی محرم و آسانی مسیر السیل تصریح نموده‌اند.

علاوه بر بررسی موقعیت جغرافیایی راه‌ها، محاسبه مقدار مسافت‌های میان قرن المنازل تا مکه از یک‌سو و تا طائف از سوی دیگر و مقایسه آن با مقدار مسافت‌های وادی محرم تا این دو شهر شواهد مفید دیگری را بر یکی بودن قرن المنازل با السیل الکبیر به دست می‌دهد.

۵. پاسخ به چند ابهام ...

۱. برخی گفته‌اند: «السیل» همان میقات ذات عرق است و این ادعا را به عبداللَّه بن باز (مفتی سابق عربستان) نسبت داده و نقل کرده‌اند که وی در چاپ اول مناسک خود گفته است:

«السیل، همان ذات عرق است و قرن المنازل همان الهدا است.» اما در چاپ‌های بعد نظر خود را تغییر داد و السیل را با قرن‌المنازل یکی دانست.

گرچه ما ناقل این سخن و مصدر آن را نیافتیم اما با فرض درستیِ این نقل، پاسخ آن روشن و آشکار است؛ نخست آن‌که تغییر نظر شیخ در چاپ‌های بعد، بهترین شاهد بر نادرستی ادعای اول اوست و دوم آن‌که گرچه ایشان عالم بزرگ عربستان و از فقهای سلفیون بوده، اما از آنجا که تعیین موقعیت جغرافیایی، از مسائل فقهی به شمار نمی‌آید و در حیطه دانش جغرافیا است، اظهار نظر در باره آن، نیاز به آگاهی و تخصص در این حیطه دارد که شیخ به این تخصص شهرتی نداشته است.

و افزون بر این، چنانکه پیشتر ملاحظه کردید، دلایل و شواهدی که ارائه کردیم، آشکارا بر خلاف این ادعا است.

همچنین ملک عبداللَّه بن الحسین، به هنگام توصیف مسیر کاروان‌های مکه به طائف، از زیمه و سوله و ذات عرق نام می‌برد و نام کنونی آن را السیل می‌داند.

اما آنچه ملک عبداللَّه در کتاب خود آورده، علاوه بر تعارض با کلام دانشمندان و محققان و جغرافی‌دانان، که بدان اشاره کردیم و مخالفت با دلایل یکی بودنِ قرن المنازل و السیل مشکل دیگری نیز دارد؛ زیرا ذات عرق در مسیر مکه به طائف نیست بلکه در مسیر مکه به عراق قرار دارد و البته این دو مسیر در مشاش از نخله یمانیه به هم می پیوندند و احتمالا به

ص: ۸۷

سبب نزدیک بودن السیل با ذات عرق، این دو یکی دانسته شده است.

گفتنی است که مسیر مکه به طائف به دو گونه است:

الف: مکه، شرایع (حنین)، سوله، زیمه، السیل الکبیر (قرن المنازل)، مشاش، طائف.

ب: مکه، منا، مزدلفه، عرفه، نعمان، جبل الکرا، الهدا (وادی محرم)، طائف.

و اما ذات عرق در شمال غربی قرن المنازل و شمال شرقی مکه و در مسیر عراق قرار گرفته است.

مسیر مکه به عراق: مکه، مسلخ، غمره، ذات عرق، بستان، مشاش.

همچنین با بررسی موقعیت جغرافیایی ذات عرق و السیل و دقت نظر در نقشه‌های ترسیم شده از این دو محل و همچنین بررسی اقوال جغرافی‌دانان، یکی نبودن و فقط نزدیک بودن این دو مکان به روشنی آشکار می گردد.

برآنیم تا محل دقیق «قرن المنازل» را مشخص کنیم تا آشکار شود که قرن المنازل در «وادی محرم» و نزدیک «الهَدا» واقع شده یا همان مکانی است که امروزه «السیل الکبیر» نامیده می‌شود و یا ...

خلاصه سخن آن‌که: به فرض پذیرفتن این ادعا، السیل الکبیر یا میقات قرن المنازل است و یا ذات‌عرق؛ و در هر دو صورت یکی از میقات‌های پیامبر خدا است که از منظر فقاهتی محرم شدن در هر یک از آن دو صحیح و جایز است. اما الهدا (وادی محرم) چنانچه همان میقات قرن المنازل باشد (که اثبات کردیم که نیست) احرام از آن جایز است و اگر چنین نباشد محاذی میقات خواهد بود که محرم شدن از آن صحیح نیست، مگر به حکم فقیهانی که احرام را از محاذی روا دانسته‌اند.

۲. همچنین برخی جاده السیل را نوساز دانسته و از این رو مسیر قدیم حاجیان را جاده الهدا و در نتیجه مکان محرم شدن را نیز همان وادی شمرده‌اند.

نادرستی این مدعا با مراجعه به آثار دانشمندان جغرافی‌دان پیشین، که راه‌های مکه به طائف را توصیف نموده‌اند، به روشنی آشکار می گردد؛ زیرا که نگاشته‌های آنان از گذشته دور مسیر کاروان‌های جاده یمانیه (نخله یمانیه) بوده که امروز همان جاده السیل است.

ص: ۸۸

۳. همچنین بعضی نویسندگان معاصر کوشیده‌اند که الهدا (وادی محرم) را داخل در قرن‌المنازل معرفی کنند، به این صورت که تمام آن منطقه را قرنی دانسته‌اند که قرن المنازل در قسمت پایین و وادی محرم در بخش بالای آن قرار گرفته است و مدّعی شده‌اند که بر هر یک از دو منطقه «السیل الکبیر» و «وادی محرم» نام قرنی که میقات شرعی است اطلاق شود و از این رو وادی محرم میقاتی مستقل نیست بلکه داخل در قرن المنازل است و قرن بر تمام این وادی گفته می‌شود؛ چه از مسیر السیل الکبیر به آن وارد شویم، چه از مسیر الهدا.

پاسخ این است که در آثار پیشینیان، هیچ سخن یافت نمی‌شود که وادی قرن المنازل را بر وادی الهدا و جبل کرا که در آنجا قرار دارد، شامل بداند بلکه شواهد گویای مجاورت قرن المنازل با نخله یمانیه است و اطلاق قرن بر وادی محرم سخنی غیر مشهور و نادرست است.

همچنین تمام شواهدی که برای تعیین موقعیت جغرافیایی میقات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ارائه کردیم، بر قرار داشتن این میقات در بخش پایین وادی اشاره دارد و سخنی از بخش بالای آن و وادی محرم در میان نیست.

خلاصه سخن آن‌که، بی تردید ملاک و مبنای تعیین دقیق «میقات قرن المنازل» تنها کلمات پیشینیان است که بر یکی بودن آن با «السیل الکبیر» امروزین گواه است.

پی‌نوشت‌ها:

ص: ۸۹

تاریخ و رجال

سیر تاریخی حج در قرآن

طرح جایگزین شود.

ص: ۹۰

سیر تاریخی حج در قرآن

ناصر شکریان

مقدمه

شکی نیست که از نظر آیات مبارک قرآن، کعبه خانه‌ای کهن و منسوب به حضرت ابراهیم است، اما پرسش این است که آیا کعبه پیش از حضرت ابراهیم وجود داشته یا نه؟ همه مفسّران شیعه و بیشتر مفسّران اهل سنت بر آنند که کعبه پیش از ابراهیم علیه السلام بوده و پیشینه آن، به زمان حضرت آدم، بلکه قبل از آن برمی گردد؛ چون از سویی‌ظاهر اطلاق آیه: إِنَّ أَوَّلَ بَیْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَکَّهَٔ مُبارَکاً (۱)

این است که کعبه کهن‌ترین معبد است و از سوی دیگر همه انبیا براساس آیات ۳۱، ۵۸ و ۵۹ مریم و آیات دیگر نماز و سجده می گزاردند، پس اگر بگوییم قبله گاه آن‌ها غیر از کعبه بوده، با اطلاق آیه سازگاری نخواهد داشت. (۲) و همچنین، این آیه و آیه پس از آن، در مقام بیان مزایای خانه خدا است که نخستین مزیّت آن، داشتن پیشینه طولانی و ممتد ذکر شده است؛ به این معنی که محلّی پیش از کعبه پرستشگاه عمومی مردم نبوده وگرنه اوّلیت آن باطل خواهد شد.

دلیل دیگر اینکه این آیه در پاسخ به ایراد یهود در تغییر قبله به‌سوی کعبه است که اعتراض کردند بیت‌المقدس سزاوار به استقبال است، چون که قبل از کعبه ساخته شده و قبله گروهی از انبیا بوده است؛ خداوند به‌وسیله نزول این آیه مبارکه، پاسخ داد: اگر کعبه قبله قرار گرفت، جای تعجب نیست، چون که نخستین خانه توحید و با سابقه‌ترین معبد در زمین است.

همچنان که تاریخ و سایر منابع اسلامی هم دلالت دارند که کعبه نه‌تنها پیش از بیت‌المقدس بوده، بلکه از زمان حضرت آدم وجود داشته و در تاریخ آمده است که از زمان‌های قدیم، تمام ملل و اقوام هند و فارس و کلدانیان و بودائیان و اعراب، که معتقد به پرستش بودند، به کعبه احترام

۱- آل‌عمران: ۹۶

۲- آیت‌اللَّه جوادی آملی، فصلنامه «میقات حج»، ش ۴، ص ۵۵

ص: ۹۱

می‌گذاشتند؛ به‌طوری که نوشته‌اند از زمان‌های قدیم هفت معبد بزرگ و عمومی بوده که قدیمی‌تر از همه، کعبه است. (۱) از این‌رو، موئیر، خاور شناس مشهور انگلیسی، در کتابی که درباره شرح حال پیامبر اسلام نوشته، از تاریخ‌نگاری به‌نام دیودور- که نیم قرن قبل از میلاد مسیح می‌زیسته- نقل کرده که خانه کعبه قدیمی‌ترین محلی است که به‌عنوان بندگی خدا برای بشر ساخته شده است. (۲) در جوامع روایی شیعه و سنی، روایات زیادی نقل شده که دلالت بر وجود کعبه از زمان آدم دارد که برخی از این روایات، مربوط به دحو الأرض است. (۳) اما بحث این است که آغاز مراسم حج و پیشینه تاریخی آن، به چه زمانی برمی‌گردد؟ آیا همزمان با وجود کعبه بوده یا از زمان حضرت ابراهیم؟

با توجه به این‌که در آیات قرآن، حج و کعبه به حضرت ابراهیم نسبت داده شده، لذا در این مقاله بررسی تاریخی حج را در ضمن چهار دور، به‌طور جداگانه مورد بررسی قرار خواهیم داد:

۱. پیش از حضرت ابراهیم.

۲. دوران حضرت ابراهیم.

۳. پس از حضرت ابراهیم تا ظهور اسلام.

۴. از زمان ظهور اسلام تا کنون.

۱. پیش از بعثت حضرت ابراهیم علیه السلام

با توجه به مطالب مقدمه، که در آن، موجودیت اجمالیِ کعبه پیش از زمان حضرت ابراهیم ثابت گردید و با ضمیمه این مطلب که کعبه اصولًا برای انجام مراسم حج به‌وجود آمده است، از این رو وجود اجمالی حج به کمک همان آیات و روایات، که توضیح آن‌ها در مقدمه گذشت، اثبات می‌شود.

شاهد این مطلب، تمسک امام صادق علیه السلام به همان آیات برای اثبات حج آدم و نوح و ...

می‌باشد:

قال الحلبی سئل أبو عبد اللَّه علیه السلام عن البیت أ کان یحجّ قبل أن یبعث النبی صلی الله علیه و آله؟ قال: نعم و تصدیقه فی القرآن قول شعیب، قال لموسی حیث تزوّج عَلی أنْ تَأْجُرَنِی ثَمانِیَ حِجَجٍ و لم یقل ثمانی سنین، و إنّ آدم و نوحاً حجّا و سلیمان بن داود قد حجّ البیت بالجنّ و الإنس و

۱- المیزان، ج ۳، ص ۳۱۹

۲- غفاری، ابراهیم، راهنمای حرمین شریفین، ج ۱، ص ۱۵۷

۳- قوله تعالی وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِکَ دَحَاهَا بسطها، من دحوت الشیء دحواً بسطته و فی الحدیث یوم دحو الأرض، بسطها من تحت الکعبهٔ و هو الیوم الخامس والعشرون من ذی‌القعدهٔ؛ شیخ فخرالدین الطریحی، ج ۱، ص ۱۳۴

ص: ۹۲

الطیر و الریح و حجّ موسی علی جمل أحمر یقول: لَبَّیْکَ لَبَّیْک، و إنّه کما قال اللَّه: إِنَّ أَوَّلَ بَیْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَکَّةَ مُبارَکاً وَ هُدیً لِلْعالَمِینَ و قال: وَ إِذْ یَرْفَعُ إِبْراهِیمُ الْقَواعِدَ مِنَ الْبَیْتِ وَ إِسْماعِیلُ و قال: أَنْ طَهِّرا بَیْتِیَ لِلطَّائِفِینَ وَ الْعاکِفِینَ وَ الرُّکَّعِ السُّجُودِ و إنّ اللَّه أنزل الحجر لآدم و کان البیت». (۱) روایت دیگر را زراره از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که از حضرت پرسید:

«أ کان یحجّ إلیه قبل أن یبعث النبی صلی الله علیه و آله قال: نعم، لا یعلمون أنّ الناس قد کانوا یحجّون و نخبرکم أنّ آدم و نوحاً و سلیمان قد حجّوا البیت بالجنّ و الإنس و الطیر و لقد حجّه موسی علی جمل أحمر یقول لَبَّیْکَ لَبَّیْک، فإنّه کما قال اللَّه تعالی: إِنَّ أَوَّلَ بَیْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَکَّةَ مُبارَکاً وَ هُدیً لِلْعالَمِینَ. (۲) و (۳)

همان‌طور که ملاحظه شد، امام صادق و امام باقر علیهما السلام برای اثبات حج انبیای سلف، تمسک به آیاتی نمودند که آن آیات درباره کعبه بود، اما از آن‌جاکه کعبه ملازم با حج بوده و گویی راز اصلیِ پیدایش کعبه، انجام مراسم با شکوه حج است، از این‌رو، امام علیه السلام به این آیات تمسک کرد و جالب این است که امام علیه السلام برای حج انبیا تعلیل به این آیات کرد و فرمود: «فإنّه کما قال اللَّه تعالی ...».

وشاید وجه استشهاد امام صادق علیه السلام بر سه آیه، این باشد که آیه نخست مربوط به حجّ انبیا، تا پیش از ابراهیم (۴) و آیه دوم زمانِ ابراهیم و آیه سوم مربوط به بعد از زمان ابراهیم، یعنی سلیمان و موسی باشد، چراکه در آیه سوم، ابراهیم مأموریت یافت که خانه خدا را برای سه دسته (طائفین، عاکفین و رکّع‌السجود) پاکسازی کند و روشن است که مراد، فقط طواف کنندگانِ در زمان ابراهیم نیست، بلکه شامل آنهایی است که بعداً هم می‌آیند. پس با تمسک به آیات، می‌توان وجود اجمالی حج را از زمان آدم تا ابراهیم اثبات کرد.

علاوه بر این آیات، روایات خاص دیگری هم نقل شده که دلالت بر انجام حج در این برهه از تاریخ دارد، که می‌توان این روایات را تحت عناوین زیر بیان کرد:

* حجّ جبرئیل و ملائکه

إِنَّ رَجُلًا سَأَلَ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام: «عَنْ أَوَّلِ مَنْ حَجَّ مِنْ أَهْلِ السَّمَاءِ، فَقَالَ: جَبْرَئِیلُ علیه السلام». (۵) همچنان‌که امام صادق علیه السلام فرمود: بعد از این‌که آدم حجش را تمام کرد، جبرئیل به او

۱- تفسیر برهان، ج ۱، ص ۱۵۵ و تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۶۰ والحج فی الکتاب والسنه، ص ۱۸۱

۲- آل عمران: ۹۶

۳- تفسیر برهان، ج ۱، ص ۳۰۰ و تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۸۶

۴- احتمال هم دارد که آیه اول مربوط به همه ازمنه، از زمان آدم تا خاتم باشد، چنان‌که ظاهر روایت‌دوم این است.

۵- علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۶۵ و عیون أخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۴۳

ص: ۹۳

گفت: «هَنِيئاً لَكَ يَا آدَمُ لَقَدْ طُفْتُ بِهَذَا الْبَيْتِ قَبْلَكَ ثَلاثَةَ آلافِ سَنَةٍ». (۱) و در روایت دیگر فرمود: «لَمَّا أَفَاضَ آدَمُ مِنْ مِنًى تَلَقَّتْهُ الْمَلائِكَةُ فَقَالُوا يَا آدَمُ بُرَّ حَجُّكَ أَمَا إِنَّهُ قَدْ حَجَجْنَا هَذَا الْبَيْتَ قَبْلَ أَنْ تَحُجَّهُ بِأَلْفَيْ عَامٍ». (۲) مؤید این روایات، روایات دیگری است که زراره به امام صادق عرض می‌کند:

«جَعَلَنِيَ اللَّهُ فِدَاكَ أَسْأَلُكَ فِي الْحَجِّ مُنْذُ أَرْبَعِينَ عَاماً فَتُفْتِينِي، فَقَالَ: يَا زُرَارَةُ بَيْتٌ يُحَجُّ قَبْلَ آدَمَ عليه السلام بِأَلْفَيْ عَامٍ تُرِيدُ أَنْ تَفْنَى مَسَائِلُهُ فِي أَرْبَعِينَ عَاماً».

* حجّ آدم

بعد از جبرئیل و فرشتگان، نخستین کسی که خانه خدا را زیارت کرد و اعمال حج را انجام داد، حضرت آدم است که روایات در این زمینه زیاد است و مرحوم کلینی در فروع کافی بابی با نام حجّ آدم (۳) آورده است. این روایات در بیشتر کتب تفسیری (۴) و جوامع (۵) روایی نقل شده است.

* حجّ انبیای دیگر

افزون بر برخی از این روایات، که در آغاز این بخش ذکر شد، روایات دیگری هم نقل شده که دلالت بر وجود حج در این برهه از تاریخ دارد:

عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ: «قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام إِنَّ سَفِينَةَ نُوحٍ كَانَتْ مَأْمُورَةً طَافَتْ بِالْبَيْتِ حَيْثُ غَرِقَتِ الْأَرْضُ ثُمَّ أَتَتْ مِنًى فِي أَيَّامِهَا ثُمَّ رَجَعَتِ السَّفِينَةُ وَ كَانَتْ مَأْمُورَةً وَ طَافَتْ بِالْبَيْتِ طَوَافَ النِّسَاءِ». (۶) همچنان‌که روایت «لم يزل كانت معمورة حتى زمن الطوفان» هم دلالت به ملازمه بر وجود حج در این زمان خاص دارد، چنان‌که از ابن‌جریر هم نقل شده که: «فَلَمَّا كَانَ زَمَنُ الطُّوفَانِ رُفِعَ فَكَانَتِ الْأَنْبِيَاءُ عليهم السلام يَحُجُّونَهُ وَ لا يَعْلَمُونَ مَكَانَهُ حَتَّى بَوَّأَهُ اللَّهُ لِإِبْرَاهِيمَ عليه السلام فَأَعْلَمَهُ مَكَانَهُ ...». (۷) از مجموعه آیات و روایات گذشته، وجود اجمالی حج از زمان آدم تا زمان ابراهیم استفاده شده، اما کیفیت و چگونگی مراسم حج در آن زمان برای ما مبهم و مجمل است.

۱- علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۰۱

۲- فروع کافی، ج ۴، ص ۱۹۶ و من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۴۸

۳- فروع کافی، ج ۴، ص ۱۹۰

۴- برهان، ج ۱، ص ۱۵۵ و ۳۰۰؛ نورالثقلین، ج ۱، ص ۱۲۶ و درالمنثور، ج ۱، ص ۳۰۵

۵- بحار الأنوار، ج ۹۶، ص ۳۰ و ۴۰؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۴۷ و ۱۴۸ و فروع کافی، ج ۴، ص ۱۹۰

۶- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۱۳

۷- درالمنثور، ج ۱، ص ۳۰۸

ص: ۹۴

۲. حج در دوران حضرت ابراهیم علیه السلام

آن‌چه که از نظر قرآن امر مسلّم، قطعی و انکار ناپذیر می‌باشد، وجود حج و احیای آن، در زمان حضرت ابراهیم است و این مطلب را می‌شود از آیات متعددی استفاده کرد که صریح‌ترین آنها آیه وَ أَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجالًا وَ عَلى كُلِّ ضامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ (۱)

می‌باشد که حضرت ابراهیم مأمور شد اعلان عمومی کند برای همه انسان‌ها؛ چه آن‌هایی که در آن زمان بودند و چه بعداً می‌آیند. از این رو بعضی از مفسران گفته‌اند که هرکس در هر زمان به حج مشرّف می‌شود درحقیقت لبیك به همان دعوت ابراهیم است؛ چه این‌که در آیه مبارکه «یأتوك» هست نه «یأتوه». (۲) چنان‌که از آیه دیگر هم مطلب فوق استظهار می‌شود: وَ عَهِدْنا إِلى إِبْراهِيمَ وَ إِسْماعِيلَ أَنْ طَهِّرا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَ الْعاكِفِينَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُودِ. (۳) قدر متیقّن این آیه مربوط به طواف‌کنندگان و زائران در زمان حضرت ابراهیم می‌باشد.

به‌علاوه از آیه مبارکه: أَرِنا مَناسِكَنا (۴)

هم می‌شود وجود اجمالی حج در زمان ابراهیم را اثبات کرد که توضیح آن، در بحث‌های بعد خواهد آمد.

پس، وجود حج در زمان ابراهیم، امری است مسلّم و قطعی، اما این‌که چگونه انجام می‌گرفته و چه مناسکی وجود داشت، دقیقاً مشخص نیست. فی‌الجمله، از بعضی آیات و روایات می‌شود برداشت کرد که اعمال زیر در آن زمان وجود داشته و جزو مناسك حج بوده است:

۱. طواف: از آیه: طَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ. (۵)

۲. سعی: از ظاهر آیه: إِنَّ الصَّفا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلا جُناحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِما (۶)

برداشت می‌شود که سعی، پیش از اسلام وجود داشته و احتمالًا به زمان ابراهیم بر می‌گردد؛ چون یکی از حکمت‌های وجودِ سعی را همان هفت مرتبه سعی هاجر در میان کوه صفا و مروه، برای یافتن آب جهت رفع تشنگی اسماعیل دانسته‌اند.

۳. قربانی: آیات: ۱۰۲ تا ۱۰۷ سوره مبارکه صافات، مربوط به ذبح حضرت اسماعیل است.

۴. رمی: از روایاتی که در ذیل آیات مربوط به ذبح اسماعیل نقل شده، استفاده می‌شود

۱- حج: ۲۷

۲- جرعه‌ای از بیکران زمزم، ص ۱۱۰

۳- بقره: ۱۲۵

۴- بقره: ۱۲۸

۵- حج: ۲۶

۶- بقره: ۱۵۸

ص: ۹۵

که رمی از آن زمان تشریع شده است.

۵. وقوف در عرفات: بعضی از روایاتی که در ذیل آیه فوق و آیه: ثُمَّ أَفِیضُوا مِنْ حَیْثُ أَفاضَ النَّاسُ نقل شده، ظهور در این دارد که یکی از اعمال مناسک حج در زمان ابراهیم، وقوف در عرفات بوده است. عَنْ مُعَاوِیَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ عَرَفَاتٍ، لِمَ سُمِّیَتْ عَرَفَاتٍ؟ فَقَالَ: إِنَّ جَبْرَئِیلَ علیه السلام خَرَجَ بِإِبْرَاهِیمَ علیه السلام یَوْمَ عَرَفَةَ فَلَمَّا زَالَتِ الشَّمْسُ، قَالَ لَهُ جَبْرَئِیلُ: یَا إِبْرَاهِیمُ اعْتَرِفْ بِذَنْبِکَ وَ اعْرِفْ مَنَاسِکَکَ فَسُمِّیَتْ عَرَفَاتٍ لِقَوْلِ جَبْرَئِیلَ اعْتَرِفْ فَاعْتَرَفَ». (۱) ۳. بعد از ابراهیم تا ظهور اسلام وجود حج در این برهه از زمان هم جای هیچ شک و شبهه نیست. علاوه بر آیات و روایاتی که در آغاز این فصل گذشت، آیات دیگری هم دلالت بر وجود حج و کیفیت بعضی از مناسک حج در این زمان خاص دارد که شرح آنها در ذیل می‌آید.

۱. قالَ إِنِّی أُرِیدُ أَنْ أُنْکِحَکَ إِحْدَی ابْنَتَیَّ هاتَیْنِ عَلی أَنْ تَأْجُرَنِی ثَمانِیَ حِجَجٍ .... (۲) آیه مبارکه، در مورد ازدواج حضرت موسی با یکی از دختران شعیب است که مهریه دخترش، هشت سال کار قرار داده شد. از این‌که به‌جای «ثمانی سنین» «ثمانی حجج» ذکر شده، فهمیده می‌شود که در آن زمان، حج آن‌قدر معروف بوده که معیار شمارش سال قرار می‌گرفت و از سوی دیگر بیان‌گر این مطلب است که در هر سال یک‌بار حج صورت می‌پذیرد؛ چنان‌که امام صادق علیه السلام در پاسخ پرسش کننده‌ای که پرسید: آیا قبل از اسلام مردم حج انجام می‌دادند؟

فرمود:

«نعم و تصدیقه فی القرآن قول شعیب حین قال لموسی حیث تزوّج عَلی أَنْ تَأْجُرَنِی ثَمانِیَ حِجَجٍ و لم یقل ثمانی سنین». (۳) ۲. وَ عَهِدْنا إِلی إِبْراهِیمَ وَ إِسْماعِیلَ أَنْ طَهِّرا بَیْتِیَ لِلطَّائِفِینَ وَ الْعاکِفِینَ وَ الرُّکَّعِ السُّجُودِ (۴)

پیمان الهی از دو پیامبر بزرگوار این بود که: کعبه را برای زائران و طواف‌کنندگان و معتکفان و رکوع و سجده‌گزاران؛ چه آنهایی که الآن موجود هستند و چه آنان‌که بعداً می‌آیند، پاک و پاکیزه نگه بدارند؛ به‌خصوص با عنایت به این‌که این مأموریت در اواخر عمر حضرت

۱- نورالثقلین، ج ۱، ص ۱۹۷

۲- قصص: ۲۷

۳- برهان، ج ۱، ص ۱۵۵ و عیاشی، ج ۱، ص ۶۰

۴- بقره: ۱۲۵

ص: ۹۶

ابراهیم به او ابلاغ شد و به‌یقین مربوط به زمان خاص نبوده است. شاهد قطعی این برداشت، روایتی بود که قبلًا ذکر شد که امام صادق علیه السلام برای اثبات حج حضرت موسی و سلیمان و ...

تمسک به همین آیه فرمودند:

«... إنّ آدم و نوحاً حجّوا و سلیمان بن داود ... و حجّ موسی ... إنّه کما قال اللَّه ... و قال وَ إِذْ يَرْفَعُ إِبْراهِيمُ الْقَواعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَ إِسْماعِيلُ و قال: أَنْ طَهِّرا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَ الْعاكِفِينَ .... (۱) توضیح آن پیشتر گذشت.

علاوه بر این آیات، روایاتی هم راجع به حجّ موسی و سلیمان و داود و عیسی و ... در کتب روایی نقل شده که مرحوم کلینی آنها را در فروع کافی با عنوان «حج الأنبیاء»، (۲) جمع‌آوری کرده است.

بعد از جبرئیل و فرشتگان، نخستین کسی که خانه خدا را زیارت کرد و اعمال حج را انجام داد، حضرت آدم است که روایات در این زمینه زیاد است.

و از بعض روایات استفاده می‌شود که برای مردم جای سؤال بود که آیا حج به‌وسیله اسلام تأسیس شد یا قبل از اسلام هم وجود داشت؛ از جمله روایاتی که زراره از امام باقر علیه السلام نقل کرده که از حضرت سؤال کردند: آیا قبل از بعثت پیامبرخدا صلی الله علیه و آله حج انجام می‌گرفت یا نه؟ فرمود: بله. سپس تعبیری به‌کار برد که دلالت بر استمرار حج در زمان‌های گذشته دارد: «أَنَّ النَّاسَ قَدْ كَانُوا يَحُجُّونَ». آنگاه فرمود:

«نُخْبِرُكُمْ أَنَّ آدَمَ وَ نُوحاً وَ سُلَيْمَانَ قَدْ حَجُّوا الْبَيْتَ ... وَ لَقَدْ حَجَّهُ مُوسَى علیه السلام». (۳) حج در دوران جاهلیت

دسته دیگر از آیات، نه‌تنها دلالت بر وجود حج در زمان جاهیت دارد، بلکه چگونگی بعضی از مناسک حج را نیز بیان کرده است که آن آیات به شرح زیر است:

۱. وَ ما كانَ صَلاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكاءً وَ تَصْدِيَةً. (۴) این آیه ظهور دارد که نماز و دعای آنها هنگام انجام حج، به‌صورت سوت کشیدن و کف زدن بوده است.

۲. ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفاضَ النَّاسُ وَ اسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ. (۵)

۱- برهان، ج ۱، ص ۱۵۵ و عیاشی، ج ۱، ص ۶۰

۲- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۱۲

۳- مستدرک‌الوسائل، ج ۸، ص ۹؛ برهان، ج ۱، ص ۳۰۰

۴- انفال: ۳۵

۵- بقره: ۱۹۹

ص: ۹۷

این آیه ناظر به یکی از عادات مشرکین مکه در زمان جاهلیت است که وقوف در عرفات را مربوط به کسانی می‌دانستند که از خارج مکه برای حج می‌آمدند، اما قریش و طوایف اطراف حرم و وابستگان قریش، از این کار معاف بودند، چنان‌که امام صادق علیه السلام در بیان این آیه فرمود:

«أُولَئِکَ قُرَیْشٌ کَانُوا یَقُولُونَ نَحْنُ أَوْلَی النَّاسِ بِالْبَیْتِ فَلَا تُفِیضُوا إِلَّا مِنَ الْمُزْدَلِفَةِ فَأَمَرَهُمُ اللَّهُ أَنْ یُفِیضُوا مِنْ عَرَفَةَ». (۱) این امتیاز و برخی امتیازات دیگر را اصطلاحاً «حمس» (۲) می‌نامند، یعنی قریش معتقد بودند که چون از فرزندان ابراهیم و سرپرستان خانه خدا و اهل حرم و ساکن مکه هستند و هیچ‌یک از عرب‌ها مقام و منزلت آنها را ندارند، پس امتیازاتی بر دیگران دارند. استفاده کنندگان این امتیازات را حُمس نامیده‌اند و لذا می‌گفتند چون عرفات از محیط حرم خارج است، پس وقوف در آن مربوط به اهل حرم نمی‌باشد، اما آیه مذکور، این‌گونه امتیازات را لغو کرده است:

۳. فَإِذا قَضَیْتُمْ مَناسِکَکُمْ فَاذْکُرُوا اللَّهَ کَذِکْرِکُمْ آباءَکُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِکْراً. (۳) این آیه اشاره به یکی دیگر از عادات مردم جاهلی در موسم حج دارد که پس از انجام مراسم حج، اجتماعی تشکیل می‌دادند و افتخارات موهومی را که از ناحیه پدران نصیبشان شده، با تکیه بر ارزش‌های جاهلی یاد می‌کردند و بدان می‌بالیدند، چنان‌که امام صادق علیه السلام در این مورد فرمود:

«کَانُوا إِذَا أَقَامُوا بِمِنًی بَعْدَ النَّحْرِ تَفَاخَرُوا فَقَالَ الرَّجُلُ: مِنْهُمْ کَانَ أَبِی یَفْعَلُ کَذَا وَ کَذَا فَقَالَ اللَّهُ جَلَّ ثَنَاؤُهُ: فَإِذا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفاتٍ فَاذْکُرُوا اللَّهَ کَذِکْرِکُمْ آباءَکُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِکْراً.» (۴)

همچنین امام باقر علیه السلام در بیان آیه فرمود: «کانوا إذا فرغوا من الحجّ یجتمعون هناك و یعدّون مفاخر آبائهم ومآثرهم ویذکرون أیّامهم القدیمة وأیادیهم الجسیمة فأمرهم اللّه سبحانه أن یذکروه مکان ذکرهم آبائهم فی هذا الموضع أو أشد ذکراً». (۵)

۴. إِنَّمَا النَّسِیءُ زِیادَةٌ فِی الْکُفْرِ یُضَلُّ بِهِ الَّذِینَ کَفَرُوا یُحِلُّونَهُ عاماً وَ یُحَرِّمُونَهُ عاماً لِیُواطِؤُا عِدَّةَ ما حَرَّمَ اللَّهُ فَیُحِلُّوا ما حَرَّمَ اللَّهُ زُیِّنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمالِهِمْ وَ اللَّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ.

این آیه کریمه ناظر به یک سنت غلط جاهلی به‌نام «نسیء» به‌معنای تغییر دادن جای

۱- برهان، ج ۱، ص ۲۰۱

۲- ابن اثیر، ج ۱، ص ۲۹۰ و سیره ابن هشام، ج ۱ و ۲، ص ۱۹۹، تا ۲۰۴

۳- بقره: ۲۰۰

۴- نورالثقلین، ج ۱، ص ۱۹۸ و برهان، ج ۱، ص ۲۰۲ و درالمنثور، ج ۱، ص ۵۵۷ شبیه به این روایت.

۵- مجمع البیان، ج ۱، ص ۵۰

ص: ۹۸

ماه‌های حرام است که این عمل هر ساله طی مراسم خاصـی در سرزمین منا انجام می‌گرفت که نشان از سودجویی آنها بود؛ چون‌که بـا این تغییر و تحوّل، قصـد داشـتند حـج در موقعی برپـا شود که منـافع بازرگـانی و تجـارتی آنهـا هم تـأمین گردد. از این‌رو، سـعی می‌کردنـد که حـج در خرم‌ترین ایّام سال و آسان‌ترین زمان برای رفت و آمـدهای تجاری انجام پـذیرد. اما از آن‌جاکه حج باید در ایـام ذی‌حجه واقع شود و گـاهی ذی‌حجه در فصـل گرمـای طاقت‌فرسای مکه می‌افتـد که هم حـج‌گزاران به زحمت می‌افتنـد و هم معادلات تجاری به نحو مطلوب انجام نمی‌گرفت، از این‌رو با عمل «نسیء» کاری می‌کردند که موسم حج، همواره در فصل معتدلی واقع شود و این عمل تا سال دهم هجرت ادامه داشت تا این‌که به‌وسیله پیامبر خدا در حجهٔ‌الوداع، استفاده از این عمل ممنوع و باطل اعلام گردید (۱) بلکه نسیء با نزول این آیه کفر محسوب گردید تا مراسم حج، بازیچه‌ای در دست سودجویان واقع نگردد. (۲) ۵. لَیسَ عَلَیْکُمْ جُناحٌ أنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّکُمْ. (۳) در زمـان جـاهلیت، ایـن تـوهّم وجـود داشت که معـامله و تجـارت و بارکشـی و مسافربری به هنگام موسم حـج، حرام و گناه و موجب بطلان حج می‌گردد، (۴) اما خداونـد با نزول این آیه فرمود: هیچ‌گونه مانعی برای تجارت در ایام حج وجود ندارد، بلکه براساس آیه: لِیَشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ ... و روایاتی که از ائمه علیهم السلام نقل شده، یکی از حکمت‌های حج، منافع اقتصادی آن می‌باشد.

۶. یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْأَهِلَّةِ قُلْ هِیَ مَواقِیتُ لِلنَّاسِ وَ الْحَجِّ وَ لَیْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُیُوتَ مِنْ ظُهُورِها وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقی وَ أْتُوا الْبُیُوتَ مِنْ أَبْوابِها وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ. (۵) این آیه، بنا به شأن نزولی که بعضـی از مفسران گفته‌اند، اشاره به یک رسوم خرافیِ دیگر در موسم حـج، در زمان جاهلی، دارد که هرکس هنگامی‌که لباس احرام را به تن کرد، دیگر نباید از راه معمولی و درِ خانه وارد شود، بلکه در پشت خانه نقبی می‌زدنـد که به هنگام احرام فقط از این راه رفت و آمـد کننـد؛ به‌طوری که این عمل نزد آنها نیکو شـمرده می‌شـد؛ زیرا نـوعی ترک عـادت تلقی می‌گردیـد و از آن‌رو کـه احرام ترک عـادت اسـت، پس از این ترک عـادت، آن را تکمیل می‌کردند، اما خداوند با نزول این آیه، ملاک برّ و نیکی را تقوا دانسته است. (۶) ۷. إِنَّ الصَّفا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَیْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلا جُناحَ عَلَیْهِ أَنْ یَطَّوَّفَ بِهِما. (۷)

۱- مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۹؛ نورالثقلین، ج ۲، ص ۲۱۷؛ درالمنثور، ج ۴، صص ۱۸۸ و ۱۸۹

۲- راجع به نسیء، معانی دیگری هم ذکر شده که به‌خاطر مربوط نبودن به بحث، از ذکر آن خودداری می‌کنیم.

۳- بقره: ۱۹۸

۴- درالمنثور، ج ۱، صص ۵۳۴ و ۵۳۵

۵- حج: ۲۸

۶- این یکی از معانی آیه است، معانی دیگر هم برای آیه ذکر شده است.

۷- بقره: ۱۸۹

ص: ۹۹

یکی از اعمال حج در جاهلیت، سعی میان کوههای صفا و مروه بود، ولی در بالای این دو کوه، دو بت به‌نام‌های اساف و نائله نصب بود که آنها به‌هنگام سعی، برای این دو بت احترام قائل می‌شدند. مسلمانان به‌خاطر سابقه این موضوع، کراهت داشتند در ایام حج سعی میان صفا و مروه کنند و تصور می‌کردند این یک عمل جاهلی است. خداوند با نزول این آیه، آن تصوّرات را مردود دانست و سعی میان صفا و مروه را یکی از شعائر دین مطرح کرد؛ چنان‌که معاویهٔبن عمار از امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت در ضمن حدیثی طولانی فرمود:

«إِنَّ الْمُسْلِمِينَ كَانُوا يَظُنُّونَ أَنَّ السَّعْيَ بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ شَيْءٌ صَنَعَهُ الْمُشْرِكُونَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ... إِنَّ الصَّفا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعائِرِ اللَّهِ ...». (۱) از عادات دیگر جاهلیت در مراسم حج، طواف در حال برهنگی است. آنان معتقد بودند که تأمین لباس احرام در اختیار قریش قرار دارد و اگر کسی جامه احرام تهیه نمی‌کرد، می‌بایست برهنه طواف کند و طواف با لباس و پارچه‌ای که از خارج حرم باشد را باطل می‌دانستند، چنان‌که مرحوم فیض از امام صادق علیه السلام در این‌باره روایت آورده که آن حضرت فرمود:

«و كان سنهٔ من العرب فی الحج أنّه من دخل مكهٔ و طاف بالبيت فی ثيابه لم يحل له إمساكها و كانوا يتصدقون بها و لا يلبسونها بعد الطواف فكان من وافی مكهٔ يستعير ثوبا و يطوف فيه ثم يرده و من لم يجد عاريهٔ اكترى ثياباً و من لم يجد عاريهٔ و لا كرى و لم يكن له إلّا ثوب واحد طاف بالبيت عرياناً فجائت امرأهٔ من العرب وسيمهٔ جميلهٔ فطلبت ثوبا عاريهٔ أو كرى فلم تجده فقالوا لها إن طفت فی ثيابك احتجت أن تتصدقی بها فقالت و كيف أتصدق و ليس لی غيرها فطافت بالبيت عريانهٔ و أشرف لها الناس». (۲) بعضی از مفسران، این عادت زشت جاهلیت را در ذیل آیه: وَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً قالُوا وَجَدْنا عَلَيْها آباءَنا وَ اللَّهُ أَمَرَنا بِها قُلْ إِنَّ اللَّهَ لا يَأْمُرُ بِالْفَحْشاءِ أَ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ ما لا تَعْلَمُونَ (۳)

ذکر کرده‌اند و مراد از فحشا یا یکی از مصادیق آن را، همین عمل قبیح جاهلی دانسته‌اند. (۴) عادت دیگرِ آنها در مراسم حج این بود که می‌گفتند: هرکس از خارج حرم برای زیارت خانه خدا بیاید، نمی‌تواند از غذای حل استفاده کند، (۵) بلکه باید از غذای اهل حرم استفاده

۱- نورالثقلین، ج ۱، صص ۱۴۶ و ۱۴۸ و درالمنثور، ج ۱، صص ۳۸۴ تا ۳۸۹

۲- صافی، ج ۲، ص ۳۱۹

۳- اعراف: ۲۸

۴- صافی، ج ۲، ص ۱۸۷؛ مجمع البیان، ج ۲، صص ۴۱۰ و ۴۱۳؛ درالمنثور، ج ۳، صص ۴۳۶ و ۴۳۷

۵- ابن اثیر، ج ۱، ص ۲۹۰

ص: ۱۰۰

کند. این عمل در عین این‌که یک بدعت بود، سود فراوانی برای قریش داشت که خود را متولیان حرم می‌دانستند. بعضی از مفسران این عادت را در ذیل آیه: قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِینَهَٔ اللَّهِ الَّتِی أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّیِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ (۱)

یا آیه قبل ذکر کرده‌اند. (۲) جمع‌بندی

از مجموعه آیات و روایات استفاده شد که حج در این برهه از تاریخ، نه‌تنها وجود داشته، بلکه امری معروف و مشهور بوده؛ به‌طوری که معیار شمارش سال قرار گرفته بود و در هر سال این عمل عبادی انجام می‌گرفته است. منتهی به‌وسیله سودجویان و قدرت‌طلبان، حج از حقیقت اصلی و توحیدی‌اش منحرف گشت و هرکس برای منافع شخصی یا گروهی، چیزی را بر آن اضافه یا جایگزین نمود و عبادت مردم در پاک‌ترین مرکز عبادت، تبدیل به سوت کشیدن و کف زدن و فحشا و تفاخرات موهوم و آلوده به انواع بدعت‌ها و خرافات گردید و کانون توحیدی که به‌وسیله ابراهیم پاکسازی شده بود، تبدیل به بت‌خانه و بتکده شد؛ به‌طوری که هر گروهی که به مکه می‌آمد، برای خود بتی داشت و در مقابل آن تعظیم و کرنش می‌کرد.

۴. حج از زمان ظهور اسلام تاکنون

این برهه از زمان را به سه دوره تقسیم نموده، سپس هر دوره را به‌طور جداگانه بررسی می‌کنیم:

*. حج در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

*. حج در زمان ائمه معصومین علیهم السلام

*. حج در عصر کنونی

الف: حج در زمان پیامبرخدا صلی الله علیه و آله

از مطالبی که گذشت، این نتیجه به دست آمد که: حج در فاصله زمانی میان حضرت ابراهیم و بعثت پیامبر خدا، از معنای حقیقی خود خارج و دچار تحریف گردید و کانون توحید، که قهرمان توحید ایجاد کرده بود، مبدّل به بت‌خانه و آلوده به مشتی خرافات و موهومات و بدعت‌ها شد و این وضع با ظهور اسلام تا زمان فتح مکه؛ یعنی سال هشتم هجرت

۱- اعراف: ۳۲

۲- درالمنثور، ج ۳۲، صص ۴۴۶ و ۴۴۰

ص: ۱۰۱

باقی ماند؛ چراکه مکه و کعبه تا آن زمان در دست مشـرکان و سران قریش بود. از این‌رو، مراسم حج بر همان اساس جاهلیت انجام می گرفت. پیامبرخدا صلی الله علیه و آله در سال ششم هجرت با نزول آیه أَتِمُّوا الحَجَّ والعُمرَةَ (۱)

تقریباً با ۱۴۰۰ نفر از مـدینه به‌قصـد حـج خارج شد و در مسجد شـجره محرم گردید. اما از آن‌جاکه مکه هنوز در سیطره و سـلطه مشـرکان بود، جلوی کاروان حـج را گرفتنـد که منجر به صـلح حـدیبیه گردیـد (۲) و آیه مبـارکه: لَقَـدْ رَضِیَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِینَ إِذْ یُبایِعُونَکَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ (۳)

در آن زمان نازل شد. پیامبر صـلی الله علیه و آله با اصـحاب خود به مدینه برگشتند، اما براساس یکی از بندهای صلح حدیبیه، پیامبر در سال بعد، تقریباً با ۲۰۰۰ نفر و هشتاد شتر قربانی، عمرةالقضاء را انجام داد (۴) و مسلمانان، با شکوه و جلال خاصی لبیک‌گویان، در حـالی‌که عبـداللَّه‌بن رواحـه شـتر پیـامبر را در دسـت داشـت، وارد مکـه شـد و قریش برای این‌کـه ایـن صـحنه دشـوار را نـبینند مسـجدالحرام را خـالی و برفراز کوه ابوقبیس به تماشا ایسـتادند. پیامبر سواره وارد مسـجدالحرام و سواره طواف نمود و بعـد از پایان عمره، به مدینه برگشتند و این نخستین عمره‌ای بود که در اسلام رسماً انجام پذیرفت.

عمره رسمی دوم (۵) در سال هشتم هجرت، در فتح مکه انجام گرفت که پیامبر در این سال همچون ابراهیم خلیل، مشغول پاکسازی حریم قدس کعبه از بت و بت‌پرستی شد و با تلاوت آیه: وَ قُلْ جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ (۶)

بت‌ها را یکی پس از دیگری به زمین کشید.

اما نخستین حـج واجب که بعـد از بعثت پیامبر خدا صـلی الله علیه و آله به‌طور رسـمی انجام گرفت، در سال نهم پس از هجرت بود که به دلایلی، خودِ پیامبر در آن شـرکت نکرد و امیرالحاج در آن سال حضـرت علی، امیر مؤمنان علیه السلام بود و در این سال بود که سوره برائت نازل شـد و پیامبر صـلی الله علیه و آله به علی علیه السـلام مأموریت داد که برای اعلام جـداییِ کاملِ مرز توحیـد از شرک و کفر و جـدایی صـفوف مسـلمانان از صـفوف کفـار، چنـد آیه از اوایل سوره برائت را همراه با قطعنامه‌ای در مجمع عمومی حج برای مردم قرائت کند و این سال از یک طرف آخرین سال شـرکت مشرکین در مراسم حج بود و از سوی دیگر، نخستین سالی بود که مسلمانان و مشرکان، با هم مراسم حج برگزار انجام کردند.

اما بزرگ‌ترین و شـکوهمندترین حـج در اسـلام، در سال دهم هجرت واقع شد، که پیامبر خدا در آن شـرکت کرد (۷) و مناسک و اعمال واقعی حج را در عمل به مسـلمانان آموزش داد و فرمود: «خُذُوا عَنِّی‌مَناسِکَکُمْ»؛ همانگونه‌که در مورد نماز فرمود: «صَلُّوا کَما رَأَیتُمُونی أُصَلِّی».

۱- بقره: ۱۹۶

۲- بحار الأنوار، ج ۲۰، ص ۳۱۷ تا ۳۷۷؛ تاریخ طبری، ج ۱، صص ۶۲۷ و ۶۲۸؛ ابن اثیر، ج ۱، صص ۵۸۲ تا ۵۹۰؛ سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۳۰۸ تا ۳۲۲

۳- فتح: ۱۸

۴- ابن اثیر، ج ۱، ص ۶۰۳ و سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۳۷۰

۵- تعداد عمره پیامبر میان ۳ و ۹ ذکر شده است؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۷۵، باب ۱۷۱ ووافی، ج ۳، ص ۲۳۰

۶- اسراء: ۸۱

۷- بحار الأنوار، ج ۲۱، ص ۳۷۸ تا آخر؛ فروع کافی، ج ۴، ص ۲۴۵؛ ابن اثیر، ج ۱، ص ۶۵۱ و ۶۵۲؛ سیره‌ابن هشام، ج ۲، ص ۶۰۱

به بعد.

ص: ۱۰۲

ابتدا و انتهای این مراسم، با مجموع خطبه‌های آن حضرت در جوامع روایی و تاریخی فریقین نقل شده است. تلاش پیامبر در این حج، این بود که مناسک حج را از آلودگی‌های شرک جاهلی و بدعت‌ها و خرافات پاک کند و این اوّلین حجی بود که هیچ مشرکی حق شرکت در آن را نداشت. از این‌رو، تمام ویژگی‌های حج جاهلی نفی و محتوای توحیدی حج در قالب مناسک حج به وسیله پیامبر مکرّم اسلام در عمل و منطق بیان شد و هرگونه امتیازطلبی و تبعیض لغو و حتی اختلافات ظاهری برکنار گردید و همه با یک شکل و یک لباس و یک نوع عمل، به انجام مناسک حج پرداختند و بدین‌وسیله افزون بر تعلیم صحیح مناسک حج، عظمت اسلام و مسلمانان به نمایش گذاشته شد و این اوّلین و آخرین حجی بود که شخص پیامبر در جمع مسلمانان شرکت کرد، اما در این‌که پیامبر چند حج و عمره انجام داد، اختلاف نظریه وجود دارد و در بعضی روایات، تا ۲۰ حج برای پیامبر ذکر شده که حضرت مخفیانه انجام داده است؛ چنان‌که فرمود: «حَجَّ رَسُولُ اللَّهِ ص عِشْرِینَ حَجَّةً مُسْتَتِرَّةً». (۱) همچنان‌که در سال وجوب حج در اسلام هم اختلاف وجود دارد که آیا در سال ششم هجرت با نزول آیه: وَ أَتِمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلَّهِ (۲)

واجب شد یا در سال نهم و یا در سال دهم با نزول آیه: وَ أَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ (۳)

که پیامبر تصمیم به حج گرفت.

ب: حج در زمان امامان معصوم علیهم السلام

از آن‌جاکه امامان معصوم تجسّم خط راستین اسلام ناب محمدی و وارثان صالح پیامبر و احیاگر سنت رسول‌اللّه و مروّج فرهنگ اصیل اسلام و حافظان زحمات رسول مکرّم اسلام و ...

۱- بحار الأنوار، ج ۲۱، ص ۳۹۸؛ فروع کافی، ج ۴، صص ۲۴۵ و ۲۵۱؛ فقیه، ج ۲، ص ۱۴۵؛ ابن اثیر، ج ۱، ص ۶۵۳، عدد حج النبی صلی الله علیه و آله.

۲- بقره: ۱۹۶

۳- حج: ۲۷

ص: ۱۰۳

هستند، در طول تاریخ زندگیشان با بذل جان و مال در حفظ و نگهداری آن کوشیدند و امامان معصوم، به تعبیر امام سجاد علیه السلام فرزندان راستین مکه و منا و کعبه و ... و پاسدار روح کعبه هستند و با حضور فکری و تبلیغی و شخصی و عینی خود، در حفظ و حراست حج، از هیچ گونه تحریفی مضایقه نداشتند؛ چراکه حج یکی از سنگرها و پایگاه‌های مهم برای ترویج و احیای فرهنگ غنی اسلام است. ازاین‌رو، ائمه علیهم السلام در طول زندگی، اصرار بر حضور شخصی خود در حج داشتند که سفرهای متعدد امامان و خطبه و سخنرانی‌های آنها در مواضع مختلفِ حج، گویای حساسیت امامان معصوم بر مسأله حج است که از هر فرصت مناسب در مسجدالحرام و عرفات و ... استفاده نموده و به تشکیل جلسه و ایراد سخنرانی می‌پرداختند؛ چنان‌که امام حسین علیه السلام برای حفظ قداست کعبه و حرم، حاضر شد حج را ناتمام گذارده، به بیابان‌ها آواره گردد تا حریم امن الهی دچار خدشه نشود.

روایات و احادیثی که درباره اهمیت حج و بخش‌های مختلف این نوشته و جوامع روایی، از امامان معصوم علیهم السلام نقل شده، شاهدی گویا بر اهمیت و عظمت این فریضه الهی و از سوی دیگر نشانه اهتمام ائمه علیهم السلام بر حفظ و حراست حج از هرگونه تحریف است و بنا به روایات مختلفی امام زمان علیه السلام در عصر غیبت، در هر سال، در مراسم باشکوه حج شرکت می‌نمایند، چنان‌که امام صادق علیه السلام در این زمینه فرمود:

«يَفْقِدُ النَّاسُ إِمَامَهُمْ يَشْهَدُ الْمَوْسِمَ فَيَرَاهُمْ وَ لَا يَرَوْنَهُ»، (۱) همچنان‌که از محمدبن عثمان، یکی از نواب خاص امام زمان علیه السلام نقل شده است که:

«وَ اللَّهِ إِنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ لَيَحْضُرُ الْمَوْسِمَ كُلَّ سَنَةٍ يَرَى النَّاسَ وَ يَعْرِفُهُمْ وَ يَرَوْنَهُ». (۲) ج: حج در عصر کنونی

از آن جا که مراسم با شکوه حج، مهم ترین سنگر و پایگاه برای ترویج اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله است و آثار و فواید مختلفی در تمام زمینه‌های فردی و اجتماعی، مادی و معنوی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی به همراه دارد و از سوی دیگر، موجب اتّحاد مسلمین جهان و شکوه و عزّت اسلام و در مقابل، موجب ضعف و زبونی دشمنان اسلام و مسلمین می‌گردد. از این رو، همه کسانی که به نحوی منافعشان از طریق انجام حج به خطر می‌افتد، سعی بر آن داشته و دارند که حج را از مسیر واقعی آن منحرف و بی‌اثر و بی‌خاصیت گردانند که شیطانی‌ترین راه

۱- بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۵۱

۲- بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۵۲

ص: ۱۰۴

برای تأمین این اهداف شوم، ابقای ظاهری حج و بی‌محتوا کردن آن است؛ به‌خصوص در این چند سال اخیر که پای استعمار به کشورهای اسلامی باز شده و متوجه عظمت و قدرت حج گردیده‌اند و فهمیده‌اند که انجام صحیح حج، با منافع آنها سازگاری ندارد، به کمک سلاطین خود فروخته و وعاظ درباری، درصدد بی‌روح و بی‌خاصیت کردن حج برآمدند که متأسفانه تا حدودی موفق شدند و این اهرم قوی و بی‌نظیر را از دست مسلمانان گرفتند.

این اولین بار نیست که حج دچار تحریف شده، بلکه در دوران جاهلیت هم تحریف گردید که با ظهور اسلام و بعثت نبیّ مکرّم، احیا و مورد پاکسازی شد.

اگردر آن روز، کفارقریش بت و ... را می‌پرستیدند و اعمال حج را آلوده به انواع خرافات و بدعت‌ها کرده بودند، امروز هم بت‌های غرب مورد پرستش واقع می‌شوند و اعمال حج آلوده به انواع موهومات و بدعت‌ها توسط وهابی‌ها گردیده است که این‌بار ندای بازگشت به حج ابراهیمی از حلقوم پاک و نورانی بت‌شکن قرن، حضرت امام خمینی قدس سره نواخته شد و ملت مسلمان ایران، با الهام از رهنمودهای حضرت امام راحل و مقام معظم رهبری، حضرت آیۀاللّٰه خامنه‌ای، مصمم است حج را به همان حقیقت اصلی‌اش برگرداند و حج واقعی را از حج آمریکایی جدا کند و فریاد برائت از ظالمان و ستمکاران را به پیروی از حضرت علی علیه السلام هرچه رساتر به گوش جهانیان برساند و دست برادری و اتحاد را هرچه بیشتر بفشارند و از هرگونه عمل تفرقه‌انگیز خودداری نمایند، بلکه از گرفتاری‌های برادران ایمانی مطلع و آگاه شوند و در رفع آن، در حد وظیفه اسلامی و وجدانی بکوشند و در راه استقلال و ریشه‌کن کردن سرطان استعمار همفکر و هم‌پیمان شوند و برای آزادی سرزمین اسلامی فلسطین چاره‌ای بیندیشند. (۱)

پی‌نوشت‌ها:

۱- با استفاده از رهنمودهای حضرت امام خمینی قدس سره.

ص: ۱۰۵

ص: ۱۰۶

ص: ۱۰۷

اماکن و آثار

طرح جایگزین شود.

ص: ۱۰۸

منابع تاریخ جزیرۀ العرب در متون جغرافیای کهن ایرانی

رسول جعفریان

مقدمه

محبوبیت حجاز برای مسلمانان، سبب شده است تا در درازای تاریخ اسلام، مسلمانان، از هر طایفه و نژاد، به آن علاقه‌مند شده و بر آن باشند تا یک تصور جغرافیایی درست از آن در اذهان خویش داشته باشند. به دست آوردن این تصور، زمینه فراهم آمدن نوعی معرفت جغرافیایی را نسبت به این دیار در میان بیشتر فرهنگ‌های عربی و غیر عربی در نقاط مختلف عالم اسلام از شرق اسلامی تا غرب آن فراهم کرده است.

ایرانیان و به طور وسیع‌تر، جماعت فارسی زبان نیز که زبانشان پس از عربی دومین زبان جهان اسلام بوده و هست، در زمینه‌های ادب و تاریخ حرمین و جایی که آن را دیار عرب می‌خواندند، تلاش هایی داشته‌اند.

آنچه آنان را به این تلاش واداشته وجود نوعی پیوند دینی و عاطفی با حرمین شریفین بوده و به همین جهت، آنچه در فارسی در باره حرمین نوشته می‌شده، در همین چهارچوب، یعنی فضای دینی و عاطفی این شهر بوده است. این فضا انگیزه شناخت دیار عرب را در آنان پدید آورده و زمینه را برای نوعی «حجازشناسی» در متون جغرافیایی و تاریخی پدیده آمده میان ایرانیان، فراهم کرده است.

در اینجا سه یادآوری لازم است:

نخست آن که میراث علمیِ دانشِ جغرافی در دنیای اسلام، گاه توسط مؤلفان حوزه ایرانی، گاه توسط مؤلفان ساکن در حوزه عربیِ مرکزی و

ص: ۱۰۹

زمانی هم توسط نویسندگانی از حوزه مغرب اسلامی پدید آمده است؛ نویسندگانی مانند ابوزید بلخی (تولد در حدود ۲۳۵ و زنده تا حوالی ۳۰۸)، ابواسحاق فارسی اصطخری (نویسنده «المسالک و الممالک» که حوالی سال‌های ۳۱۸- ۳۲۱ تألیف شده) و ابوعبداللّه جیهانی و نویسنده مجهول کتاب «حدود العالم» (احتمالا از اهالی جوزجان، و تألیف شده در حوالی سال ۳۷۲) در حوزه ایران، و کسانی مانند ابن واضح یعقوبی (نویسنده کتاب «البلدان») و ابن حوقل (نویسنده «صورة الارض» که در میانه قرن چهارم تألیف شده) و مسعودی و قدامهٔبن جعفر در حوزه عربی مرکزی و مقدسی در غرب اسلامی می‌زیستند.

بنابراین، دانش جغرافیِ اسلامی، با همراهی کاوشگرانی از سراسر جهان اسلام، از شرق تا غرب، در دامن تمدن اسلامی رشد کرد.

دوم این که آثار جغرافیِ کلاسیک، از نوشته‌های بلخی و اصطخری آغاز می‌شود و به کتاب پر ارج «احسن التقاسیم» مقدسی، که حاصل روندی طولانی در نگارش‌های جغرافیایی منظم است، پایان می‌پذیرد. بعدها و همان زمان، صورت‌های دیگری هم از دانش جغرافی پدید آمد که البته نمی‌توان آنها را جزو آثار کلاسیک در علم جغرافیا به حساب آورد. تواریخ محلّی؛ مانند «تاریخ جرجان»، «اخبار اصبهان» و «التدوین فی اخبار قزوین»، که بخش عمده‌ای از آن‌ها اطلاعات جغرافی است، در این شمار است. سفرنامه‌ها را هم می‌توان در همین ردیف به حساب آورد.

گفتنی است که دانش جغرافی از علم منازل برای طی کردن راه‌ها (برای برید یا حج) آغاز شد و کم کم به استقلال رسید.

سوم آن که بسیاری از منابع جغرافیایی قدیم، تألیف مؤلفان ایرانی است که آنها را به عربی یا فارسی می‌نگاشتند. حتی برخی از آن‌ها که عربی بود، در همان روزگار قدیم به فارسی هم درآمد. این درآمیختگی به حدی بود که در حال حاضر، به لحاظ تاریخی، روشن نیست که برای مثال، تحریر نخست کتاب «مسالک و ممالک» اصطخری، به عربی بوده و سپس به فارسی درآمده یا در اصل فارسی بوده و سپس عربی شده است. (۱) بیفزاییم که برخی از متون عربی مربوط به حجاز و گاه جزیرة العرب در ایران

۱- تاریخ الادب الجغرافی فی العربی، کراتسکوفسکی، ترجمه صلاح الدین عثمان بن هاشم، دارالغرب الاسلامی، بیروت ۱۹۸۷، ص ۱۴۰۸. ص ۲۱۶

ص: ۱۱۰

تدوین شده و یا حتی برای قرن‌ها از نسخه‌های مهم مربوط به این حوزه تاریخی، در کتابخانه‌های ایران نگهداری شده است. یک نمونه «کتاب المناسک و اماکن طرق الحج و معالم الجزیره» منسوب به امام ابوالقاسم حربی از دانشمندان قرن سوم هجری است که تنها نسخه آن در کتابخانه مشهد بود و علامه جزیرة العرب، استاد حَمَد جاسر به سال ۱۹۶۹/ ۱۳۸۹ آن را چاپ کرد.

این کتاب ارجمندترین اثر جغرافی در باره جزیرةالعرب و راه‌های حج است.

گفتنی است که ابوالقاسم حربی در اصل، منسوب به مروالروذ از بلاد خراسان بود. شماری از مروی‌ها در بغداد در محله الحربیه (باب الحرب) ساکن شدند که از آن جمله همین عالم است و به همین دلیل به حربی شهرت دارد. گفتنی است که چاپ جدید این کتاب توسط دارالیمامه، انتشاراتی که آثار حمد جاسر را منتشر می‌کند با مقدمه عبداللّه‌بن ناصر الوهیبی است که ضمن نوشتن مقدمه‌ای نسبت این کتاب را به حربی مورد انکار قرار داده و آن را از قاضی وکیع دانسته است.

در این کتاب، ضمن یک قصیده، مسیر حج از بصره تا مکه آمده و برای هر منزل، یک مُخمّس؛ یعنی پنج بیت سروده شده است. (۱) این قصیده، یکی از کهن‌ترین آثار برای نشان دادن راه میان عراق عجم تا مکه مکرمه، مسیری است که در آن قرون بسیار آباد بود و حجاج عراق عرب و عجم از آن راه به حج مشرّف می‌شدند. به دنبال آن، یک قصیده دیگر هم در وصف منازل میان راه بصره تا مکه آمده است.

گفتنی است که بحث «راه حج» یکی از انگیزه‌های مهم برای پدید آمدن کتاب‌های جغرافی در دنیای اسلام بوده است.

محوریت مکه در متون جغرافیِ کلاسیک، قرن سوم و چهارم هجری

آنچه در منابع جغرافیِ قدیم فارسی و عربی تولید شده، در حوزه ایرانی، در رابطه با حجاز به‌ویژه حرمین شریفین است. بر مبنای این نگرش، مرکز زمین کعبه معظّمه و طبعاً مکه مکرّمه است. این مرکزیت، بیش از آنکه توجیه جغرافیایی داشته باشد، توجیه مذهبی دارد.

می‌دانیم که در روایات، روز ۲۵ ذی قعده به عنوان روز دحو الأرض نامگذاری شده و گفته

۱- کتاب المناسک، صص ۵۶۱- ۵۴۵

ص: ۱۱۱

می‌شود به معنای روزی است که زمین از زیر کعبه بسط یافت.

برای نمونه در «مسالک و ممالک» ابواسحاق ابراهیم اصطخری- از شهرهای فارس- [که هم متن کهن عربی دارد و هم متن فارسی شده از قرون نخست هجری] بحث با «دیار عرب» آغاز می‌شود. در ابتدای وصف دیار عرب آمده است:

«تبرک و تیمّن را ابتدا به دیار عرب و اطراف آن کرده شد، جهت آن‌که قبله در آن جایگاه است و آن [یعنی مکه] اصل دیههاست و در آن موضع، به غیر از عرب، هیچ‌کس متوطن نیست و آن زمین خاصه ایشان راست که هیچ‌کس را با ایشان شرکت نمی‌باشد.» (۱) به دنبال آن، وصفی از جزیرۀالعرب و اماکن آن آمده و آنگاه شرحی دقیق از مکه و اماکن تاریخی آن به دست داده، سپس به سراغ مدینه منوّره رفته و در باره آن شهر نیز توضیحات کافی و وافی داده است.

همین عبارات با اندک تغییری در «اشْکال العالم» ابوالقاسم‌بن احمد جیهانی هم آمده است. (۲) در «المسالک و الممالک» ابوالقاسم عبیداللَّه‌بن عبداللَّه‌بن خردادبه (متوفای ۲۷۲ یا ۳۰۰) نویسنده کهن‌ترین اثر جغرافیایی مدوّن- با تأکید بر علم منازل و مراحل- در دنیای اسلام است. (۳) این دانشمند ایرانی، همان‌طور که از نام جدّ او مشخص است، از خاندانی زردشتی بوده و جدش به اسلام گرویده است.

بحث حجاز، با شرح راه بصره به حجاز، که راه مورد استفاده حجاج بوده، آغاز شده و سپس منازل و مراحل میان شهرهای مختلف حجاز و راه‌های ارتباطی آن با بلاد دیگر آمده است. در این بخش، بیشتر توضیحات مربوط به راه‌های موجود میان نقاط مختلف با مکه و مدینه است که حجاج از آنها استفاده می‌کردند. (۴) از آن جمله، شرحی است که از مسیر هجرت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به دست داده است. (۵) اهمیت دادن به شرح مسیر هجرت، نشانگر عشق و علاقه وافر دینی او به این دیار مقدس است. وی توضیحی هم در باره حدود حرم به دست داده است.

همین گرایش در کتاب «صورة الأرض» بن حوقل نیز دیده می‌شود؛ مؤلفی عربی و به احتمال، اهل نصیبین، که کتابش را به سیف‌الدوله حمدانی (م ۳۵۶) هدیه کرده است. وی بحث

۱- مسالک وممالک، ترجمه محمد بن اسعد بن عبداللَّه تستری، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۷۳، ص ۱۵

۲- اشکال العالم، به کوشش فیروز منصوری، تهران، به نشر، ۱۳۶۸

۳- تاریخ الادب الجغرافی العربی، ص ۱۶۷

۴- المسالک و الممالک، چاپ لیدن و افست مکتبة المثنی ببغداد صص ۱۳۴- ۱۳۰ در باب راه‌ها ومنازل مختلف میان مکه و شهرها نیز بنگرید: الخراج قدامۀبن جعفر چاپ شده با المسالک و الممالک ابن خردادبه صص ۱۹۲- ۱۸۷. قدامۀ بن جعفر در این کتاب، پیش از بیان راه‌های دیگر، به دلیل اهمیت محوریِ مکه، ابتدا راه‌های مکه و سایر شهرها را آورده و سپس بحث را از بغداد آغاز کرده و خود به این ترتیب و اهمیت آن تصریح کرده است. همان، ص ۱۹۳. و إذ قد ذكرنا الطريق إلى مكّة من كلّ جهة و اتبعنا ذلك بالطريق إلى اكناف الجنوب مثل اليمن و ما يتّصل بها من اليمامة و عمار و البحرين ... فلنتبع ذلك بالطريق إلى ما ينحرف إليه تلك الجهات من نواحى المشرق ... و لنبدأ بمدينة السلام ...

۵- المسالک و الممالک، ابن خردادبه، صص ۱۳۰- ۱۲۹

ص: ۱۱۲

را بـا «دیـار عرب» آغـاز می‌کنـد، بـا این اسـتدلال که: «لأنّ القبلـهٔ بهـا و مکـهٔ فیهـا، و هی أُمّ القری و بلـد العرب و أوطانهم التی لم یشرکهم فی سکناها غیرهم». (۱) ابن حوقل در مقدمه کتابش هم می‌نویسد:

«و قـد فصّـلتُ بلاد الإسـلام إقلیماً إقلیماً و صُـقْعًا صُـقْعًا و کورةً کورةً لکلّ عمل و بدأت بذکر دیار العرب، فجعلتها إقلیماً واحداً لأنّ الکعبـهٔ فیها و مکـهٔ أُمّ القری و هی واسـطهٔ هذه الأقالیم عندی» (۲) تعبیر اخیر ابن حوقـل در این‌که مکه «میـانه اقـالیم» است، نشانگر نگرش دینی و حاکمیت آن بر فکر جغرافیایی اوست.

ابن حوقل، پس از آن هم که کتابش را با بحث از دیار عرب آغاز کرده، باز تأکید می‌کند:

«وَ أنا مبتـدیء من دیار العرب بذکر مکهٔ». (۳) نویسـنده ناشـناخته «حدود العالم» هم که کتابش را در نیمه دوم قرن چهارم هجری به پارسی نوشته، فصلی را در میانه کتاب، به دیارِ عرب اختصاص داده و در باره شهر مکه می‌نویسد:

«مکه شـهری است بزرگ و آبادان و با مردم بسیار و بر دامنِ کوه نهاده و گِرداگرد وی کوه‌هاست و شـریف‌ترین شهری است اندر جهان، کی مولود پیغمبر ما صلّی‌اللّه علیه و سلّم آنجا بوده است و خانه خـدا (ی) عزّ و جلّ است.» (۴) ابن رسته، جغرافی‌دان اواخر قرن سوم هجری، نیز در کتاب «اعلاق النفیسه» پس از بحث از داسـتان فلک و شکل زمین، بحث را با مکه و سپس مدینه آغاز کرده و بحثی مفصل را به مکه و جزئیات مربوط به مسـجد الحرام و این شـهر اختصاص داده است. شاید در میان متون جغرافیایی عمومی، کمتر کتابی با این وسعت به این بحث پرداخته باشد.

ابن فقیه همدانی نیز در قرن چهارم، پس از کلیاتی که در باره شـهرها آورده، بحث را از مکه و مدینه آغاز کرده است. (۵) همچنین نویسـنده کتاب فارسـی «مجمل التواریخ و القصص» که آن را در حوالی سال ۵۲۰ هجری نوشـته، در بخش جغرافیا، خود با احتساب جزیرهٔ العرب از اقلیم دوم، پس از شرح

۱- صورهٔ الأرض، لیدن، ۱۹۳۸، ص ۱۸

۲- همان، صص ۵ و ۶

۳- همان، ص ۲۸

۴- حدود العالم، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، ۱۳۴۰، ص ۱۶۵

۵- المختصر فی البلدان، لیدن، ۱۳۰۲ ق.، صص ۲۷- ۱۶

ص: ۱۱۳

کلیات اقالیم سبعه، بحث را با مکه آغاز می‌کند:

«اول بنا اندر عالم، مکه بوده است و معظم‌تر و بلندتر مدینه است و آنجا طاعون نباشد. و بیشتر عجایب اندر اسلام به بیت المقدس است.»

وی سپس تحت عنوان «بیت‌اللّه الکعبه» شرحی از مکه و نام‌های آن و کعبه و تاریخچه مسجدالحرام به دست داده و در ادامه، با کشیدن تصویری از آن، شرحی از مدینه ارائه کرده و سپس به سراغ بیت المقدس رفته است. (۱) ابوسعد خرگوشی شهر مکه و مدینه در قرن پنجم

کتاب «شرف النبی» صلی الله علیه و آله ابوسعد خرگوشی (متوفای ۴۰۶ و منسوب به محله خرگوش در شهر نیشابور) از علمای بزرگ اهل سنت در خراسان قرن چهارم، به زبان عربی بوده که اخیراً با تعلیقات فراوان در شش مجلد منتشر شده است. (۲) این کتاب در قرن ششم به دست نجم‌الدین محمود راوندی به فارسی برگردان شده است.

در این کتاب، به رغم آن‌که کتاب سیره و بر اساس روش آثار «دلائل النبوه» نوشته شده، شرحی دقیق از مکه، مسجدالحرام، کعبه و دیگر اماکن مقدس آورده است.

این کتاب به‌تازگی در شش مجلد، با تصحیحات و توضیحات فراوان، با عنوان «مناحل الشفا و مناهل الصفا بتحقیق کتاب شرف المصطفی» (تصحیح السید ابوعاصم نبیل‌بن هاشم الغمری آل باعلوی) به چاپ رسیده (دارالبشائر، ۱۴۲۴) ومطالب مربوط به مکه و مدینه در مجلد دوم، صفحات: ۴۸۳- ۱۹۹ آمده است.

ترجمه کهن فارسیِ این کتاب، مطالب یاد شده را با حذف عناوین فرعی، از باب ۳۵ (ذکر فضیلت مکه، ص ۳۶۹) تا باب ۵۰ (در آمدن رسول صلی الله علیه و آله به مسجد قبا، صص ۴۴۷- ۳۶۹) آورده است.

متأسفانه، نه مصحّحِ متن فارسی متن عربی کتاب را در اختیار داشته و نه مصحّح متن عربی به فارسیِ آن توجه کرده است و احیانا حذف و اضافاتی را که به دست مترجم انجام گرفته، یادآور شده است.

به‌جز احادیثی که در این بخش آمده، توضیحات تاریخی و جغرافیایی قابل ملاحظه‌ای از

۱- مجمل التواریخ و القصص، ویرایش سیف الدین نجم آبادی، زیگفرید وِبِر، ۲۰۰۰ م صص ۳۷۴- ۳۷۱

۲- در باره شرح حال او نک: یادگار طاهر، مجموعه مقالات دکتر احمد طاهری عراقی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۲، صص ۵۷- ۳۰

ص: ۱۱۴

مؤلف در باره حرمین درج شده که بسیاری از آنها مطالب مهم و دقیقی است که در باره اماکن مقدسه در این کتاب درج شده و بیشتر تلخیص و یا عین مطالب اخبار مکه ابوالولید ازرقی است.

وی که خود حج به‌جای آورده، در پایانِ اشاره‌اش به مقام ابراهیم می‌نویسد:

«قال ابوسعد عبدالملک بن محمد صاحب الکتاب- أعانه اللّٰه علی طاعته-: سألت الزمازمهٔ حتّی أتوا إلیّ بماء زمزم، ثمّ سألت بنی شیبهٔ أن یکشفوا لی عن المقام، فکشفوا فی البیت، و سکبوا الماء موضع القدم، ثمّ شربت تبرّکاً بذلک، و رأیت أثر قدمی إبراهیم علیه‌السلام مغموساً فیه و أصابع احدی رجلیه عند عقب الأخری، و کان فی ذلک الوقت، المقام فی البیت، و هذا دأبهم فی الموسم، یخفون المقام فی مصعد السطح فی البیت، و ذلک أنّه حمل المقام مرّهٔ، فلمّا ردّ اللّٰه تعالی علیهم ذلک، احتاطوا فی ذلک الحفظ.»

(۱) البته این احتمال وجود دارد که نویسنده، مقام را با حجر الاسود اشتباه کرده باشد؛ زیرا به نظر می‌رسد مقصودش اتفاقی است که برای بردن حجر الاسود به وسیله قرامطه رخ داد.

ناصرخسرو و حجاز

یکی از آثار ایرانی، که آگاهی‌های جالب و فراوانی در باره راه حج و حجاز، به‌خصوص حرمین شریفین دارد، «سفرنامه» ناصر خسرو قبادیانی، دانشمند بلندپایه ایرانی در قرن پنجم است که در جمادی الثانیه، سال ۴۳۷ (مارس ۱۰۴۶) راهی سفر حج شد. وی در سال ۴۳۸ حج

۱- شرف المصطفی، ج ۲، صص ۲۴۳ و ۲۴۴

ص: ۱۱۵

به جای آورد. ناصر خسرو سه سفر دیگر در سال‌های ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۲ هجری قمری به مکه داشت. سه سفر نخستش از دریای سرخ به مرفأ الجار می‌آمد و از آنجا به مدینه و سپس به مکه می‌رفت. در سفر چهارم، از راه نیل به اسوان آمده، از آنجا به دریای سرخ و سپس از طریق جده به مکه رفت. (۱) در این سفر بود که وی به طائف و تهامه و لحسا رفت و پس از ملاحظه منطقه تحت سلطه قرامطه، راهیِ بصره شده، از آنجا به اصفهان و سپس به خراسان رفت.

ناصرخسرو از این‌که طی شش سال سفرِ خود، از زمانی که از خراسان حرکت کرد (سال ۴۳۷) تا آنگاه که برگشت (سال ۴۴۳)، چهار بار به مکه آمده، نشانگر اهمیتی است که مکه و کعبه در نگاه وی داشته و اعتباری است که یک مسلمان شیعه ایرانی، فیلسوف و شاعر، در آن روزگاز برای این شهر مقدس قائل بوده است.

وی شرح حرمین و سفر حج را در چهارمین سفر خود نوشته و بنابراین، در سفر اول، تنها اشاره کرده که مطالب مربوط به حج را بعداً خواهد گفت: «شرح مکه و حج اینجا ذکر نکردم تا به حج آخرین، بشرح بگویم.» (۲) سفرنامه ناصرخسرو، به لحاظ جغرافیایی، از اهمیت بالایی برخوردار بوده (۳) و به عنوان منبعی قابل توجه شناخته می‌شود. در واقع، اطلاعات ارائه شده در این کتاب، بیش از آن‌که شبیه سفرنامه‌ها باشد، به کتاب‌های جغرافی می‌ماند.

ناصر خسرو در سفر چهارم آنگاه که به مکه می‌رسد، وصف این شهر را آغاز می‌کند که بسیار عالی و خواندنی است.

این گزارش، متفاوت با بسیاری از مطالبی است که در آثار دیگر آمده است؛ متفاوت از این جهت که وصف او از شهر، وصف دقیق، جزئی و گزارش عینی است؛ به‌طوری که هر آنچه را با چشمان خویش دیده، وصف کرده است.

این وصف شامل چند قسمت است:

نخست، وصف مکه (صص ۱۰۱- ۹۷)

دوم، صفت زمین عرب و یمن (صص ۱۰۳- ۱۰۱)

سوم، صفت مسجد الحرام و بیت کعبه (۱۰۷- ۱۰۳)

چهارم، صفت درِ کعبه (صص ۱۰۷ و ۱۰۸)

۱- تاریخ الادب الجغرافی العربی، ص ۲۸۵

۲- سفرنامه ناصر خسرو، تصحیح غنی‌زاده، تهران، منوچهری، ص ۴۹

۳- تاریخ الأدب الجغرافی العربی، ص ۲۸۶

ص: ۱۱۶

پنجم، صفت اندرون کعبه (صص ۱۱۲- ۱۰۸)

ششم، صفت گشودن درِ کعبه- شرّفهااللّه تعالی- (صص ۱۱۴- ۱۱۲)

هفتم، عمره جِعرانه (ص ۱۱۴).

در ادامه، از طول مسیرها سخن می گوید؛ چیزی که در میان کتاب‌های جغرافی به «علم منازل» مشهور است. از آن پس، به بیان شرح سفر خود می‌پردازد که به لحاظ مرورش بر بخش‌هایی از جزیرۀالعرب بسیار اهمیت دارد.

اما شرح وی در باره مدینه، پیش از گفتارهای بالاست. اشاره کردیم که او در سه سفرِ نخستش از مدینه به مکه می‌آمده و در یکی از همین سفرهاست که شرحی از مدینه منوره به دست داده است (صص ۸۳ و ۸۴). اقامت ناصر خسرو در مدینه تنها دو روز بوده و به همین دلیل آگاهی‌هایی ارائه شده از سوی وی در باره این شهر اندک است. او اشاره می کند که: وقت تنگ بوده و ناگزیر شده که برای رسیدن به حج، زودتر از شهر بیرون رود. (۱) همانجا هم باز اشارتی به مسائل حج و مکه دارد.

خلاصه، باید گفت که غنی‌ترین بخش سفرنامه ناصرخسرو، همین آگاهی‌هایی است که در باره حرمین شریفین آورده است.

زمخشری و جزیرة العرب

ابوالقاسم محمود بن عمر زمخشری، مفسّر معتزلی و ادیب سرشناس خوارزم (م ۵۳۸) بیشتر به کار تفسیر قرآن می‌پرداخته و شهرتش در همین راستا است. کتاب «الکشاف» او در تفسیر، شهرتی عالم گیر دارد. به علاوه، در عربیت، از سرآمدان زبان عربی و لغت شناخته می‌شود. وی که به جاراللّه شهرت دارد، با شریف مکه ابوالحسن عُلَیّ بن عیسی بن حمزة بن سلیمان حسنی رفاقت داشت. این رفاقت سبب شد تا یک کتاب جغرافی به صورت الفبایی و بسان کتاب «معجم ما استعجم» بکری، با عنوان «الجبال و الأمکنۀ و المیاه» نوشت. این اثر به دلیل آن که در مکه مکرمه نوشته شده و به شریف مکه تقدیم گردیده و از اطلاعات شریف هم به عنوان شواهد استفاده کرده، به‌طور عمده در باره مکان‌ها و کوه‌های جزیرۀالعرب است.

اولین مدخل این کتاب «ابوقبیس» است که زمخشری در باره آن نوشته است:

۱- سفرنامه ناصرخسرو، ص ۸۴

ص: ۱۱۷

بنی فیه و کان یسمی فی الجاهلیة الأمین، لأنّه الرکن مستودعاً فیه عام الطوفان و هو الأخشبین.» (۱) در ذیل عنوان «الجِعرانه» نوشته است:

«الجعرانة: هکذا بسکون العین و خفة الراء، آبار مقتربة، منها أحرم رسول اللَّه صلی الله علیه و آله و فیها مسجد لرسول اللَّه صلی الله علیه و آله.» (۲) اماکنی که در این کتاب تعریف شده، به صورت عمده و شاید بیش از هشتاد درصد، متعلق به سرزمین‌های عربی است و همان‌گونه که اشاره شد، برای برخی از این مناطق، جملاتی از شریف مکه که دوست وی بوده، آورده است. برای نمونه در باره «العمق» می‌نویسد:

«قال علی: العمق عین بوادی الفرع، و العمق أیضاً واد فی آخر یسیل فی وادی الفرع یسمّی عمقین و فیه عین لقبیلة من ولد الحسین بن علی علیهماالسلام و فی ذلک تقول امرأة منهم جلت من بلدها إلی دیار مصر ...» (۳) در آخر عنوان القَبَلیه و این‌که محلی است میان مدینه و ینبع، به شمارش وادی‌های آن ناحیه می‌پردازد که از آن جمله تیتد نام دارد. زمخشری در آنجا می‌نویسد:

«و تیتد و هو المعروف بأذینة و فیه عرص فیه النخل من صداق رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله نحلها فاطمة صلوات اللَّه علیها.» (۴)

حافظ ابرو و دیار عرب

شهاب‌الدین عبداللَّه خوافی، مشهور به حافظ ابرو (م ۸۳۲)، یکی از جغرافی‌دانان برجسته عالم اسلام است که منسوب به شهر خواف در خراسان می‌باشد. وی که آثار متعددی داشته، نویسنده یک اثر جغرافیایِ بسیار مفصل به زبان فارسی نیز هست و آن به تازگی در سه مجلد در ایران به چاپ رسیده است.

حافظ ابرو در شرح جغرافیای عالم، ابتدا توضیحاتی علمی در باره انواع تقسیم‌بندی‌هایی که به‌وسیله جغرافی‌دانان صورت گرفته آورده و آنگاه شرحی از دریاها و کوه‌ها به دست داده و ضمن کوه‌ها، از چند کوه مکه یاد کرده است.

۱- الجبال و الامکنة و المیاه تحقیق السید محمد صادق آل بحرالعلوم، نجف، ص ۷

۲- همان، ص ۳۷

۳- همان، ص ۱۱۰

۴- همان، ص ۱۲۴

ص: ۱۱۸

برای نمونه ذیل جبل حِرا می‌نویسد:

«کوهی است به مکه، بر جانب شمال مغرب و این کوهی معروف است و آن را جبل محمد صلی الله علیه و آله خوانند.»

در باره کوه ثبیر می‌نویسد:

«کوهی است که آن را از منا و مزدلفه بتوان دید و نزدیک راهی که از خراسان رود.»

و در باره کوه ابو قبیس نویسد:

«کوهی است بر شرقی خانه کعبه، و صفا بر وی باشد.» (۱) زمانی که بحث را از مناطق جغرافیایی جهان آغاز می‌کند، بحث از دیار عرب را در همان آغاز می‌آورد و در توجیه آن می‌نویسد:

«و ابتدا کردیم به دیار عرب، که قبله آنجاست و امّ القری است و هیچ مملکت ایشان مشارک نیست [یعنی همه عرب هستند] و در زمین عرب، هیچ دریا و رود نیست که کشتی بر آن کار کند ... و زمین عرب بر مثال جزیره افتاده است و آنچه به گرد آن درآمده است، اکثر دریا است ... و در زمین عرب، هر ناحیتی قبیله‌ای نشیند. نواحی مکه را از جانب مشرق بنوهلال و بنوسعد و بنو هذیل باشند. و از جانب مغرب قبایل مضر، و میان مکه و مدینه بنوبکربن وائل و بعضی از این قبایل به حدود طایف. و در بادیه بصره بنوتمیم باشند تا بحرین و یمامه ... و اکثر زمین عرب، شرقی آن خلیج فارس است و غربی خلیج قلزم. و جنوبی دریای محیط که آن خلیجات از آن منشعب گشته.» (۲) وی سپس به وصف شهر مکه مکرّمه می‌پردازد:

«و مکه از اقلیم دویم است ... صاحب مکه از سادات باشد و لقب او سلطان نویسند و سه طرف آن کوه است و یک طرف آن گشاده. هوای آن در تابستان به غایت گرمی برسد و کوهی بلندتر که به شهر نزدیک است، بوقبیس است و آن کوهی است چون گنبدی گرد بر شرقی مکه افتاده و بر سر کوه بوقبیس میلی است ... و در شهر مکه عمارت‌های خوب بسیار کرده‌اند، اما اکثر آن خراب شده است ... و مسجد الحرام به میانه شهر مکه کرده‌اند و

۱- جغرافیای حافظ ابرو، تصحیح صادق سجادی، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۷۵ ش ج ۱، ص ۱۸

۲- جغرافیای حافظ ابرو، ج ۱، صص ۲۰۱- ۱۹۹

ص: ۱۱۹

کعبه معظمه- شرفها اللّه تعالی- در میان مسجد الحرام است و همه گرداگرد مسجد، شهر نهاده‌اند و بازار.» (۱) وی پس در وصف مسجد الحرام سخن گفته و در این باره، وصف اجزای مختلف آن و نیز اندازه‌ها به صورت ریز و به احتمال، با استفاده از دیگر آثار جغرافیایی سخن گفته است. (۲) در بخش بعد «ذکر مناسک» را آورده (صص ۲۰۶ و ۲۰۷) آنگاه از «صفت اندرون خانه کعبه» سخن گفته (ص ۲۱۰- ۲۰۷) است. وی در اینجا می‌نویسد نقشه‌ای برای مکه کشیده، که متأسفانه، همان‌گونه که مصحح یادآور شده، در نسخه‌های خطی موجود اثری از آن نبوده است (ص ۲۱۱).

بحث بعدیِ وی در باره مدینه منوره است (صص ۲۱- ۲۱۱) که برای آن هم نقشه‌ای داشته که آن نیز از میان رفته است. از جمله گوید:

«و مدینه نسبت به مکه هوایی خوش دارد و حاکم آنجا شرفایند و ایشان را سلطان گویند.» (۳) آنگاه از یمامه و جار و جده و طایف و حِجْر و تبوک سخن گفته و شرحی کوتاه برای بسیاری از اماکن شناخته شده دیار عرب آورده است (ص ۲۲۹- ۲۱۲). این نقاط عبارت‌اند از:

بطن مرّ، جحفه، جَبَله، خیبر، ینبع، عِرْض، عُشَیره، کوه رضوی، فُرْع، مدینةالجندل، ودّان، تیما، تهامه، زبید، صنعا، صَعْده، ظفار، شِبام، عَدَن، نجران، حَضْرموت، عمان، یمن، بحرین.

در پایان، فصلی با عنوان «ذکر مسافت‌های دیار عرب» آمده و فواصل میان مناطق و شهرها به‌خصوص راه حج آورده است (صص ۲۳۳- ۲۳۱).

وقتی به لحاظ زمانی جلوتر آمده و به زمان حال نزدیک شویم، منابع تازه‌ای در ادب ایرانی به دست می‌آید که برای شناخت دیار عرب به‌ویژه حجاز اهمیت زیادی دارد.

در این زمینه، درخشان‌ترین دوره، قرن سیزدهم هجری است که آثار فراوانی توسط زائران ایرانی در باره حجاز به خصوص حرمین شریفین نوشته شد. در این زمینه باید به رساله «الوجیزة فی تعریف المدینه» از میرزا محمد مهندس اشاره کرد که در سال ۱۲۹۲ نوشته شده است. (۴)

۱- همان، ص ۲۰۳- ۲۰۱

۲- همان، صص ۲۰۶- ۲۰۳

۳- همان، ص ۲۱۲

۴- الوجیزه فی تعریف المدینه، میرزا محمد مهندس، تصحیح رسول جعفریان، چاپ شده در کتاب «به سوی ام‌القری»، تهران، نشر مشعر، ۱۳۷۳ بر اساس نسخه کتابخانه ملک فهرست ملک، ۴، ص ۸۳۸.

ص: ۱۲۰

در قرن سیزدهم و اوایل قرن چهارم، بیش از صد سفرنامه فارسی در باره سفر حج نوشته شد که بسیاری از آنها اطلاعات جغرافیایی ارزشمندی در باره حرمین شریفین و بسیاری از نقاط دیگری که در مسیر حجاج و نویسندگان این آثار بوده، در آنها درج شده است.

پی‌نوشت‌ها:

ص: ۱۲۱

ص: ۱۲۲

ص: ۱۲۳

حج در آیینه ادب فارسی

طرح جایگزین شود.

ص: ۱۲۴

حج در گلستان سعدی

دکتر محمد علاءالدین منصور (۱)/ ترجمه: جواد محدثی

پیش درآمد:

خدا را سپاس و ستایش. درود بر بندگان برگزیده او و سلام بر آخرین انسانِ برگزیده؛ حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله. مناسب می‌بینم که در طلیعه این بررسی، زندگینامه بسیار فشرده‌ای از پدیدآورنده ادیب گلستان، تقدیم بدارم. کنیه‌اش «ابوعبداللَّه»، نامش «مشرف‌الدین مصلح‌الدین» و تخلّص شعری او «سعدی» است که برگرفته از نام ممدوحش اتابک سعدبن زنگی است. زادگاه و آرامگاهش در شیراز است.

در سال ۵۸۰ ه. در خانواده دانش و دین به‌دنیا آمد و در سال ۶۹۰ ه، یعنی در سن بیش از یک قرن درگذشت.

فرهنگ شیخ سعدی، فرهنگی ادبی- اسلامی است که آن را در دیوان بزرگ خود، که دربردارنده شش رساله به نثر و یک مثنوی به‌نام «بوستان» و کتاب نثر دیگری به‌نام «گلستان» است، نیز تعدادی قصیده‌های عربی و فارسی و سروده‌ها و غزلیاتی در پند و حکمت و عشق الهی است.

سعدی را به «افصح المتکلّمین» و پادشاه سخن لقب داده‌اند. وی به ممالك و شهرهای زیادی سفر کرد و مردمان بسیاری را دید و پس از سیر و سفر به

۱- وی استاد زبان فارسی در دانشکده ادبیات دانشگاه قاهره است. تاریخ نگارش مقاله، اول ماه مبارك رمضان ۱۴۲۵ ق. است، با عنوان «الحج فی جلستان السعدی الشیرازی ۵۸۰- ۶۹۰».

ص: ۱۲۵

کشورهای مسلمان- که محور آن‌ها مکه مکرمه بود- که سی سال از عمر او را دربرگرفت، به شیراز بازگشت، در حالی‌که پیرمردی جا افتاده و تجربه‌دیده بود و تا دم مرگ، به کار تألیف و عبادت پرداخت. (۱) ویژگی این ادیب، افزون بر دانش و نبوغ و فرهنگ اسلامی‌اش، جوشش عواطف انسانی اوست که انسان و جهان را دربرگرفته و از رهگذر سفرهای درازمدت و صحنه‌های زندگی و معاشرت با مردم به آنان رسیده است. علاوه بر آنچه در سرشت او بود؛ یعنی نگاه روشن و اندیشه سیال و ژرف. از این‌رو درباره اندیشه‌ها و اندوه‌های مهم انسان در دوران ناتوانی و پیری و عشق و جوانی و فقر و نیازمندی و بیماری و مرگ، سخن گفته است و مردم را در همه‌جا از این جهت که تحوّلات زمان و حوادث روزگار آنان را در آسیاب سختی‌ها می‌کوبد و می‌فشارد، یکسان دیده و دگرگونی‌های حال مردم را بین تنگدستی و ثروت و ضعف و ناتوانی تجربه کرده است و دیده که چگونه در معرض ضربات زندگی قرار می‌گیرند. از این جهت این احساس را یافته که مردم باید همان‌گونه که قرآن کریم فراخوانده است، اخلاق خویش را نیکو سازند، حکمرانان به صلاح مردم و به عدالت و انصاف رفتار کنند و بزرگان در برابر ضعیفان فروتنی و هرکس به آن‌چه دارد راضی و قانع باشد. وی دیدگاه خود را مستند به حدیث مشهور ساخته و چنین سروده است:

بنی‌آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند

چو عضوی به‌درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار

تو کز محنت دیگران بی‌غمی نشاید که نامت نهند آدمی (۲)

اما کتاب «گلستان» او، که مورد پژوهش است، مجموعه‌ای از حکمت و تربیت و پند است که در خلال حکایت‌های تمثیلی و لطیف و نکته‌های زیبا و غمگین گسترده است، با پوششی زیبا از شعر و نثر و روش نثر موزون و مسجّع. سخنان کوتاه و حکمت‌آمیزی دارد که سرشار از معانی زیباست؛ مثل آن‌جا که در فرق میان عالم و جاهل در باب هشتم (آداب صحبت) می‌گوید: «مشک آن است که

۱- برای آگاهی بیشتر از زندگی این شاعر فرزانه، ر. ک. به: «سعدی شیرازی» و «سعدی شاعر انسانیت» از دکتر محمد موسی هنداوی و کتاب «جنّهٔ الورد» گلستان از دکتر عبدالمجید بدوی و مقدمه کتاب «مواعظ سعدی» از نگارنده این سطور.

۲- کلیات سعدی، تصحیح محمدعلی فروغی، تهران ۱۳۲۰ ه، ص ۱۹

ص: ۱۲۶

خود ببوید، نه آن‌که عطار بگوید. دانا چو طبله عطار است، خاموش و هنرنمای و نادان چون طبل غازی بلندآواز و میان‌تهی». (۱) نیز می‌گوید: «تلمیذ بی‌ارادت، عاشق بی‌زر است و رونده بی‌معرفت، مرغِ بی‌پر و عالم بی‌عمل، درخت بی‌بر و زاهد بی‌علم، خانه بی در.» (۲) نیز گوید: «مراد از نزول قرآن، تحصیل سیرت خوب است، نه ترتیل سورت مکتوب».

حج در گلستان سعدی

به‌طور کلی، در آثار ادبی، اشارات مخصوص به حج بسیار اندک است؛ از آن‌جمله در گلستان سعدی و این مسأله‌ای طبیعی است؛ چرا که اینگونه کتاب‌ها برای نقل سفرنامه‌ها وتوصیف سفرها نگاشته نشده است، بلکه آثاری ادبی است که پایه‌ریزی آموزش بلاغت و بیان و انشا و آفرینش ادبی و پند و گاهی سرگرمی به نوآموزان است. در عین‌حال، در کتاب سعدی اشاراتی که به حج دارد، تصویری اجمالی و توصیفی کلّی از حج به‌دست می‌دهد که از آن‌چه در سفرنامه‌ها مفصل و مربوط به حج و سرزمین‌های مقدس است، چندان متفاوت نیست؛ مثل سفرنامه ابن‌جبیر اندلسی و ابن بطوطه مراکشی و ناصر خسرو علوی ایرانی و جز این‌ها از سفرنامه‌هایی که در دوره‌های میانی نگاشته شده‌است. لیکن سعدی همچنان از آن سفرنامه‌نویسان، حتی از ابن‌جبیرِ ادیب هم برتر است و برتری او در این است که مفاهیم مخصوص به حج را با روشی ادیبانه و هنرمندانه پردازش و ترسیم کرده که تصویرهای ادبی و تعابیر ابداعی او از سرشاری و زیبایی خاصی برخوردار است. به‌طور کلی می‌توان اشارات سعدی را در کتابش به مسأله حج، در عناوین زیر برشمرد:

۱. در راه مکه مکرمه و کعبه مقدّس

سعدی، علی‌رغم فضل و دانشی که داشت، پارسا بود و نمادی از توده مردم مسلمان به‌شمار می‌رفت و همانند آنان می‌زیست و دردهایشان را احساس می‌کرد و پیاده و بی‌رهتوشه از زادگاهش به سفر مکه می‌رفت و از تقوا کمک و مدد می‌گرفت. گام‌هایش ورم می‌کرد و از رفتن بازمی‌ماند. بی‌خوابی او را بیمار می‌ساخت و هنوز به سرزمین مکه نرسیده، توانش را از

۱- همان، ص ۱۳۷.

۲- همان، ص ۱۳۹

ص: ۱۲۷

کف می‌داد و از کاروان‌سالار حاجیان می‌خواست که او را به حال خود واگذارد تا استراحت کند، اما قافله‌دار به او خطرهای تنهایی و هجوم رهزنان می‌گفت:

«ای برادر، حرم در پیش است و حرامی در پس. اگر رفتی بردی و اگر خفتی مردی.» (۱) به کاروان‌های حج فقیران تنگدست می‌پیوست و به شترسوارانی که بدون رهتوشه و مرکب کافی، جرأت کرده و در این راه دشوار قدم نهاده‌اند، اعتراض می‌کرد، لیکن شوق کعبه و زیارت حضرت رسول صلی الله علیه و آله دل و هوش از آنان ربوده بود و به خطرها اعتنا نمی‌کردند و به مولایشان دل می‌سپردند. آن‌گونه که سعدی حکایت می‌کند، یکی از آن پیادگان، سر و پا برهنه از کوفه بیرون آمده بود، با رهتوشه‌ای از سعادت و شادمانی روح. شترسواری بر او اعتراض کرد که چگونه جرأت کرده این‌گونه به سفر آید:

«ای درویش، کجا می‌روی؟ برگرد که به سختی بمیری!»

او اعتنایی نکرد. پیاده‌ها و سواران ره سپردند تا آن‌که کاروان به جایی به نام «نخلستان محمود» رسید. آن سوار ثروتمند جان باخت. فقیر نزد او آمد و در حالی که آن توانگر درگذشته را در کفنی پیچیده بودند، خطاب به او گفت: «ما به سختی بنمردیم و تو بر بُختی بِمردی!» (۲) روشن است که ارزش سرزمین حجاز، به‌خاطر جایگاه والای کعبه و منزلت آن در دل‌هاست، چون کعبه، کانون علاقه دل‌ها و مورد توجه نگاه‌هاست و مقصد والای چشم‌هاست.

سعدی معتقد بود که ایمان راستین آن است که در دل جا گرفته باشد و مؤمن را خصلت خوف و رجا بخشد و بیم و امیدش تنها از خدا و به خدا باشد و درد دوری از خدا را حس کند و مشتاق دیدار خدا باشد. از نظر او، مدار ایمان بر عبادت ظاهری و خالی از روح و احساس عمیق نسبت به عظمت آفریدگار و محبت نیست. نزد او فاصله عارفان به خدا و زاهدان ظاهری بسیار است.

در یکی از سفرهایش به حجاز، گروهی از این عارفان، همسفرش بودند و همراه کاروان حج، شعر می‌خواندند و همنوا با آن سرودها ترنم بر لب داشتند. یک عابد سطحی به حال و

۱- همان، ص ۴۵

۲- همان، ص ۴۷

ص: ۱۲۸

کار آنان اعتراض کرد، تا آن‌که کاروان به «خیل بنی‌هلال» رسید. کودکی سیاه از قبیله آن عرب‌ها بیرون آمد و به آوازی ملیح و صدایی زیبا شروع به خواندن کرد؛ آن‌چنان، که از صدای زیبایش پرندگان فرود آمدند و شتر آن عابد هم به رقص آمد و عابد را به زمین انداخت. سعدی گفت:

دانی چه گفت مرا آن بلبل سحری؟ تو خود چه آدمیی کز عشق بی‌خبری!

اشتر به شعر عرب در حالت است طرب گر ذوق نیست تو را، کژطبع جانوری (۱)

همان‌گونه که در قرون گذشته رایج بود، کاروان‌های حج در مسیر رفتن به خانه خدا، هم کرم بزرگواران را می‌دیدند، هم با پستی فرومایگان روبه‌رو می‌شدند. در یکی از سفرهای حج که سعدی به مکه می‌رفت، رهزنان به کاروان آنان دستبرد زدند و هرچه حاجیان مال داشتند و یا مردم بخشنده به‌عنوان صدقه به حجاج فقیر به آنان بخشیده بودند، همه را غارت کردند، از جمله آن‌چه را که سعدی با خود داشت.

سعدی می‌گوید: فقیر پارسایی در کاروان حجاز همسفرشان بود. یکی از امیران عرب صد دینار صدقه به او داد تا برای خودش یا هرکه را مستحق صدقه می‌داند باشد. دزدانِ «بنی خفاجه» راه بر کاروان بستند و هرچه را از اموال و مرکب‌ها داشتند به تاراج بردند. ناراحت‌تر از همه بازرگانانی بودند که ثروت بسیار داشتند: «بازرگانان گریه و زاری کردن گرفتند و فریاد بی‌فایده خواندن.»

گر تضرّع کنی و گر فریاد دزد، زر باز پس نخواهد داد

مگر آن درویش صالح که برقرار خویش مانده بود و تغیّر در او نیامده. گفتم: مگر معلومِ تو را دزد نبرد؟ گفت: بلی، بردند ولیکن مرا با آن الفتی چنان نبود که به وقت مفارقت، خسته دلی باشد. (۲) همه این‌ها برای آن است که سعدی تأکید کند حاجی کسی است که هجرتش به‌سوی خدا و پیامبر باشد، نه به‌سوی تجارتی که از کسادی آن بیم دارد، یا افزدن ثروتی که به‌دست می‌آورد و آن‌چه حج را پذیرفته درگاه حق می‌سازد، آن است که حاجی، با دل و جانش روی به حج آورده باشد، نه با مال و مرکب و سرمایه‌اش!

۱- همان، ص ۵۲- ۵۱

۲- همان، ص ۹۷ و ۹۸

ص: ۱۲۹

۲. در حج

در حج و هنگام ادای مناسک، احساس‌ها می‌جوشد. اشک‌ها فرو می‌ریزد. دست‌های نیاز به آستان رحمت الهی و آمرزش خدا بالا می‌رود و کعبه در میان طواف‌کنندگان و عبادتگران و اهل رکوع و سجود قرار می‌گیرد. زبان‌ها به آن‌چه در دل‌ها می‌گذرد گویا می‌شود.

سعدی، دو صحنه از صحنه‌های آن ناله‌کنندگان نیایشگر را ترسیم می‌کند؛ در یکی می‌گوید:

«درویشی را دیدم سر بر آستان کعبه همی‌مالید و می‌گفت: یا غفورُ یا رحیم! تو دانی که از ظلوم جهول چه آید:

بر در کعبه سائلی دیدم که همی گفت و می‌گرستی خوش

می نگویم که طاعتم بپذیر قلم عفو بر گناهم کش» (۱)

از ویژگی‌های حاجیان این بود که در حج، فرصتی برای تجدید پیمان با خداوند می‌یافتند، به تقصیر و کوتاهی خویش اعتراف می‌کردند و این‌که خدا را در حدّ شایستگی و مقامش نشناخته و عبادت نکرده‌اند و از پروردگار، آمرزش و رحمت او را می‌خواستند، نه به‌خاطر طاعت خودشان، بلکه به‌خاطر رحمت کردگارشان. سعدی چنین روایت می‌کند:

«عبدالقادر گیلانی، آن عارف مشهور را در حرم کعبه دیدند که بر سنگریزه‌ها سجده می‌کرد و با پروردگارش چنین مناجات می‌کرد: ای خداوند! ببخشای، وگرنه، هر آینه مستوجب عقوبتم، در روز قیامتم نابینا برانگیز، تا در روی نیکان شرمسار نشوم.» (۲)

سعدی از این نکته هم فروگذار نمی‌کند که گاهی آن‌چه را میان برخی از حاجیان عوام اتفاق می‌افتد، مثل بیرون رفتن از محدوده واجب مناسک و انجام کارهای ناپسند و جدال و بگو مگو بر سر مسائل دنیوی نقل می‌کند. از جمله حکایت می‌کند:

«سالی نزاعی در میان پیادگان حجیج افتاده بود و داعی در آن سفر هم پیاده. انصاف در سر و روی هم فتادیم و داد فسوق و جدال بدادیم. کجاوه‌نشینی را شنیدم که با عدیل خود می‌گفت: یا للعجب! پیاده عاج چو عرصه شطرنج به سر می‌برد، فرزین می‌شود، یعنی به از آن

۱- همان، ص ۴۰

۲- همان، ص ۴۱

ص: ۱۳۰

می گردد که بود و پیادگان حاج، بادیه به‌سر بردند و بَتَر شدند.

از من بگوی حاجی مردم‌گزای را کو پوستین خلق به آزار می‌درد

حاجی‌تو نیستی، شتراست، ازبرای آنک بیچاره خار می‌خورد و بار می‌برد (۱)

اشاره سعدی به این است که در عرصه شطرنج، «پیاده» ای که از عاج ساخته می‌شود، وقتی از خانه‌ای عبور می کند، وزیر می‌شود؛ یعنی بهتر و والاتر از گذشته می‌شود. اما حاجیان پیاده که آن‌همه صحرا و دشت را پیموده‌اند، بدتر از گذشته می‌شوند.

۳. بازگشت از حج

در روزگار سعدی، مردم هنگام بازگشت حاجیان، مراسم باشکوهی برگزار می کردند و با تهلیل و تکبیر به پیشوازشان می‌رفتند و با بشارت و شادی تا دو منزل از منازل مسیر حاجیان از آنان استقبال می کردند. این نکته از حکایتی که سعدی درباره یکی از دوستانش که به توصیه وی، والی آن دیار به کارش گماشته بود، آشکار است؛ آن دوست، هنگام بازگشت سعدی از سفر حج و زیارت مکه مکرمه، به‌عنوان سپاسگزاری و حق‌شناسی از او، تا دو منزل بیرون شهر به پیشوازش رفت. سعدی مشاهده کرد که حال و وضع دوستش نسبت به گذشته و قبل از مسافرتش عوض شده و پریشان گشته است. سبب را پرسید. گفت: برخی از حسودان سخن‌چین نزد حاکم از من سخن‌چینی کردند ... «فی‌الجمله به انواع عقوبت گرفتار بودم، تا در این هفته که مژده سلامت حجاج برسید، از بند گرانم خلاص کرد و ملک موروثم خاص ...» که حاکم، او را به برکت مژده بازگشت سالم حاجیان، آزاد کرد و آن عقوبت را از او برداشت و خلعتش داد و دوباره به مقام و منزلت سابقش بازگرداند و او را به‌عنوان پیشوای استقبال‌کنندگان از حاجیان، به پیشواز فرستاد. مردم و حاکمان این‌گونه بودند و از زائران خانه خدا که از آن دیار مقدّس باز می گشتند، با شادی استقبال می کردند و تمنّایشان این بود که خدای متعال در سال‌های آینده به آنان نیز حج را روزی کند. (۲) برخی از نیرنگ‌بازان هم از این زمینه که مردم از حاجیان از مکه برگشته استقبال و پذیرایی می کنند سوء استفاده می کردند و خود را به‌عنوان «حاجی» در میان کاروان جا می‌زدند و مردم نیز از روی خوش‌گمانی احترامشان می کردند؛ از جمله حکایتی را که سعدی نقل

۱- همان، ص ۱۱۵

۲- همان، صص ۲۴ و ۲۵

ص: ۱۳۱

می‌کند که جوانی بدین‌گونه مردم و حاکم را فریفت و نزد حاکم بهره یافت و پاداش گرفت، چون دروغش آشکار شد، اعتراف به خطا کرد و رهایش کردند. داستان سعدی چنین است:

«شیّادی گیسوان بافت یعنی علوی است و با قافله حجاز به شهری درآمد که از حج همی آیم وقصیده‌ای پیش ملك برد که من گفته‌ام. نعمت بسیارش فرمود و اکرام کرد، تا یکی از ندمای حضرت پادشاه که در آن سال از سفر دریا آمده بود گفت: «من او را عید اضحی در بصره دیدم، معلوم شد که حاجی نیست. دیگری گفتا: پدرش نصرانی بود در ملطیّه، پس او شریف چگونه صورت بندد؟ و شعرش را به دیوان انوری دریافتند. ملك فرمود تا بزنندش و نفی کنند، تا چندین دروغ در هم چرا گفت؟ ...»

۴. تعبیرات ادبی از مفاهیم حج

سعدی از مفاهیم حج و معانی الفاظ و مرتبط با حج بهره گرفت و به آن‌ها جنبه ادبی و بلاغی داده، تا هم بر تأثیر آن‌ها بیفزاید و هم با بهره‌گیری از تصویرسازی‌های تشبیهی و کنایی، بر صنعت ادبی خویش قوت بخشد. به‌عنوان مثال به چند نمونه از این‌گونه تشبیهات برای اثبات نکته یادشده اشاره می‌شود:

– در کاربرد واژه قبله می‌گوید: «در عهد جوانی با جوانی اتفاق مخالطت بود و صدق مودّت، تا به جایی که قبله چشمم جمال او بودی ...». (۱)– در مورد تعبیر مجاورت (ساکن و مقیم شدن) در مورد داستان علاقه‌اش به جوانی که چنگال مرگ او را در ربود، می‌گوید: «روزها بر سر خاکش مجاورت کردم وز جمله بر فراق او گفتم: ....» (۲)– حرم و حِمی از واژه‌های دیگری است که سعدی به‌کار برده و داستان لیلی و مجنون را یاد می‌کند و این‌که حاکم آن روزگار، چون اوصاف لیلی و دلباختگان مجنون را به او در اشعارش شنید، دستور داد تا لیلی را بیاورند تا زیبایی او را بنگرد. وقتی دید، به‌نظرش چندان زیبا نیامد که مجنون او را توصیف می‌کرد. از نگاه مجنون، لیلی چنان زیبا بود که «کمترین خدّام حرمِ او، به جمال از او در پیش بودند و به زینت، بیش. مجنون به فراست دریافت و گفت: از دریچه چشم مجنون، بایستی در جمال لیلی نظر کردن، تا سرّ مشاهده او بر وی تجلّی کند ....» (۳)

۱– همان، ص ۹۸.

۲– همان.

۳– همان، ص ۹۹

ص: ۱۳۲

– کعبه تعبیر دیگری است که اشاره به آن بسیار شده و سعدی به مفهوم بلاغی آن پرداخته است. از جمله در داستانی چنین آورده است که فرمانروای آن روزگار، به گروهی از همراهان و دوستان خود بدگمان شد. سعدی بر آن حاکم وارد شد و حقیقت را آشکار کرد، حاکم نیز از گمان بد خویش پوزش خواست در حالی که چنین می‌خواند:

چو کعبه قبله حاجت شد از دیار بعید روند خلق به دیدارش از بسی فرسنگ

تو را تحمل امثال ما بباید کرد که هیچ‌کس نزند بر درخت بی‌بر، سنگ

سعدی، سیر و سلوك درویشان را تشبیه به پیمودن راهی می‌کند که از یك سلسله مقامات و حالات پدید می‌آید. آغاز این مراحل توبه است، سپس شکر، آن‌گاه صبر، پس از آن مراقبت، آن‌گاه خوف و رجا و رضا و پایان مراحل، به توحید منتهی می‌شود و سالك در این مرحله از صفات ناپسند پیراسته می‌شود و به صفات نیك آراسته می‌گردد و با طیّ هر منزل، مرحله‌ای از این مراحل را می‌پیماید. سعدی این راه را به «راه کعبه و حج» تشبیه می‌کند، آن‌گاه که حج بر کسی واجب می‌شود، نیت حج می‌کند، از خانه‌اش بیرون می‌شود، آغاز این سفر توبه است، در پی آن عبادت و بندگی است، سپس شکر و صبر بر خطرها و سختی‌های سفر و پیوسته مراقب خداست و بیم و امیدش به اوست و چشم امید به رحمت الهی دارد و به تقدیر الهی راضی است، تا آن‌که به توحید ربوبی برسد، در حالی که مناسك حج را انجام می‌دهد. سعدی به پیمودن این راه بلند و سیر اخلاقی توصیه می‌کند، برای رسیدن به کعبه رضا، آن‌گاه که با خدای خویش چنین مناجات می‌کند:

ای بار خدای عالم آرای بر بنده پیر خود ببخشای

سعدی ره کعبه رضا گیر ای مرد خدا درِ خدا گیر

– پرده کعبه یکی دیگر از این تعبیرهاست. از تشبیهات تمثیلی لطیف و زیبایی که سعدی به‌کار برده است، تشبیه به پرده کعبه است تا تأثیر همنشینی و مجاورت را بیان کند. پرده کعبه، قداست خود را از آن‌جا یافته که همنشین کعبه شده است، نه بدان جهت که از دیبا و حریر ساخته و بافته شده است. انسان هم برای آن‌که عزّت و ارزش پیدا کند، باید همنشین افراد عزیز و ارزشمند شود. سعدی در این مورد می‌گوید:

ص: ۱۳۳

«اعرابیی را دیـدم که پسـر را همی‌گفت: یـا بُنی، إنَّکَ مَسؤولٌ یَوْمَ القیامـةِ مـاذا اکتسـبْتَ وَلاـ یُقال بِمَنْ انتسـبْتَ؛ یعنی تو را خواهند بپرسید که عملت چیست، نگویند که پدرت کیست.

جامه کعبه را که می‌بوسند او نه از کرم پیله نامی شد

با عزیزی نشست روزی چند لاجرم همچنو گرامی شد» (۱)

- جـامه احرام و ردای کعبه از کنایـات دیگری است که سـعدی از مفـاهیم حـج برگرفته است. دربـاره نیرنـگ و دغـل و فریبکـاری می‌گوید:

پارسا بین که خرقه در بر کرد جامه کعبه را جُل خر کرد

- راه کعبه تعبیر دیگری است، که روی‌گردانی از سمت و سوی کعبه کنایه از ریاکاری و جهل و هوس به‌کار رفته است. می‌گوید:

ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی کاین ره‌که تو می‌روی به ترکستان است

- رو به قبله و پشت به قبله، تعبیر کنـایی دیگری است که سـعدی به کار برده و مقصود از پشت به‌قبله کردن، فریب و ریاکاری و دو رویی است که روی به مردم داشتن و پشت به قبله نمودن است. می‌گوید:

«عابدی را پادشاهی طلب کرد. اندیشید که دارویی بخورم تا ضعیف شوم، مگر اعتقادی که دارد، در حق من زیادت کند. آورده‌اند که داروی قاتل بخورد و بمرد.

آن‌که چون پسته دیدمش همه مغز پوست بر پوست بود، همچو پیاز

پارسایان روی در مخلوق پشت بر قبله می‌کنند نماز»

۵. آهنگ حجاز

از جمله هنرهـایی که عرب، به‌خصوص پس از اسـلام، آن را از ایرانیـان به فرهنـگ خود منتقل ساخت، هنر موسـیقی بود. موسـیقی فارسـی بر دوازده «مقام» و آهنگ اسـتوار است که بعضی از نام‌ها و نغمه‌هایش هنوز هم رایج است، مثل: دوگاه، سه‌گاه، چهارگاه، راست، پرده،

۱- همان، ص ۱۱۳

ص: ۱۳۴

نهاوند. سه‌تا از این مقام‌ها به جهت اهمیتش به‌نام سه منطقه نام‌گذاری شده‌است؛ همچون آهنگ خراسانی، عراقی، حجازی. روشن است که ارزش سرزمین حجاز، به‌خاطر جایگاه والای کعبه و منزلت آن در دل‌هاست، چون کعبه، کانون علاقه دل‌ها و مورد توجه نگاه‌هاست و مقصد والای چشم‌هاست. وقتی نوازنده‌ای در این سه دستگاه می‌خواند و می‌نوازد، مردم به آن خوب گوش می‌دهند، به‌ویژه اگر زیبارویی کنارشان باشد؛ چراکه هم، آهنگ دلنشین و هم چهره زیبا، هر دو جمع است. سعدی می گوید:

پرده‌عشّاق و صفاهان و حجاز است از حنجره مطرب مکروه نزیبد (۱)

لیکن از میان این نغمه‌ها، سعدی نغمه حجاز را نرم‌تر و دلنشین‌تر می‌داند، تا آن‌جا که از فرط نرم و زیبایی و دلنوازی، نمی‌تواند در مقابل صدای کوبنده طبل‌های جنگی تاب آورد، تو گویی دانشمندی والامقام و با وقار و سنگین است که جاهلی فریادکش و پرهیاهو بر او چیره می‌شود. در این مورد، سعدی می گوید:

«خردمندی را که در زمره اجلاف سخن ببندد، شگفت مدار، که آواز بربط با غلبه دُهل برنیاید و بوی عبیر از گندسیر فروماند.

بلندآواز نادان گردن افراخت که دانا را به بی‌شرمی بینداخت

نمی‌داند که آهنگ حجازی فروماند ز بانگ طبل غازی (۲)

«پایان»

پی‌نوشت‌ها:

۱- همان، ص ۴۹

۲- همان، ص ۱۳۳

ص: ۱۳۵

ص: ۱۳۶

مدینه آمده‌ایم

عسگر شاهی

به نامِ حضرتِ منّان مدینه آمده‌ایم به بویِ ختم رسولان مدینه آمده‌ایم

به بیقراریِ جانِ اویسِ صاحبدل گرفته‌ایم به کف جان مدینه آمده‌ایم

برای یافتنِ مدفنی ز خاکِ بقیع که شد غریب وپریشان مدینه آمده‌ایم

خموش کردنِ نارِ فؤادِ فاطمه را ز اشک ساخته باران مدینه آمده‌ایم

به گردگیریِ آن کوچه بنی‌هاشم به‌نوکِ جاروی مژگان مدینه آمده‌ایم

به مدحتِ حسنِ مجتبی که زهرِ جفا جگر گداخت بر ایشان مدینه آمده‌ایم

به یادِ ذکرِ حسین و نمازخانه او به بویِ نغمه قرآن مدینه آمده‌ایم

به یادِ زین‌العبادت که سوخت بال و پرش میان خیمه سوزان مدینه آمده‌ایم

به‌یادِ زینب و تبعیدِ وی ز خانه و شهر ملول و مرثیه‌گویان مدینه آمده‌ایم

کعبه

از عطش، صحرا به صحرا پیشوا آورده‌ام دجله دجله تشنه‌کامی کعبه را آورده‌ام

تا بریزم اشک را با مشک بر خاکِ حجاز مَن بَکی را بر حضورِ مَنْ یَشاء آورده‌ام

ص: ۱۳۷

تا به‌زیرِ ناودانِ زر بیاسایم دمی شسته اندر خون مژه صف‌صف طلا آورده‌ام

چون به میزان حوائج از عنایت برخورند حاجتی سنگین‌تر از کوهِ منا آورده‌ام

با دلی کاندر فلک‌ها پرگشودن کارِ اوست بویِ «الرَّحْمَن عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوَی» آورده‌ام

تا جهان را مست و مغلوب سفیر دل کنم واهه‌واهه حسرت و ره‌ره دعا آورده‌ام

عقل و علم و فنّ و فضل و جان و تن را کرده حذف یا و سین و حا و میم و طا و ها آورده‌ام

«شاهی» ام صد واهه شوق صد بیابان التهاب ز آستان حضرت موسی الرّضا آورده‌ام

تیر غم

کجاست تیرِ غمت را نشانه یا زهرا که روحِ خود کنم آنجا روانه یا زهرا

شنیدم این سخن از کاروان باد که گفت پس از تو خاک به چشمِ زمانه یا زهرا

براه یثربِ تو دسته‌دسته خار کجاست که من به چشم نهم دانه دانه یا زهرا

میانِ شور و شرارِ غمت چنان سوزم که فهم بو نبرد زین میانه یا زهرا

در آستانِ تو گر جان دهم عجب نبود که روح روید از این آستانه یا زهرا

تو جوهرِ خِرَدی دیگران جوارحِ خُرد تویی حقیقت و باقی فسانه یا زهرا

کرانه از غم و دردت نگیرم ای مظلوم بگیرم از همه عالم کرانه یا زهرا

چو جان‌به خاک به قیمت ببازم ای معصوم رسم به عرشِ برین و بنازم ای معصوم

بقیع و خُلد

ای عبدِ عرب لقایِ زهرا بشنو ز عجم ثنای زهرا

ص: ۱۳۸

کَندم ز هوا سر و شنيدم وَالنَّجْمْ، اذا هَوایِ زهرا

گر عرش در اختيارِ من بود می‌ريختمش به پایِ زهرا

کمتر ز جنازه هست و جان نيست جانی که نشد فدایِ زهرا

يک نکته ز سرِّ عشق گفتيم صد نکته ديگرش نهفتيم

خوبند بقيع و خلد، ليکن آن خوب کجا رسد به اين خوب

زهرا چو فرشته نيست، نبود چون شاخِ بنفشه تکّه چوب

روح و نَفَس و طبيعتِ گل بی‌فاطمه هر سه هست معيوب

بی‌فاطمه يا نماز کُن، يا هاون پر از آب کرده می‌کوب

سير از دو سخن نمی‌شوم من از فاطمه گفتن و شنيدن

ابوابِ فلک گشاده گرديد چون نامِ گره گشايش آمد

عيسی ز رهِ سما به صد شوق هر شب به درِ سرايش آمد

بر ديده سيّدالبشر، نور زين سيدهٔالنسايش آمد

شد هديه مصطفی «علی‌العرش» با فاطمه «استوايش» آمد

دينی که به مهر او عجين نيست در منطقِ اهلِ عشق دين نيست

معصومِ مجلّل است زهرا جنّت نبود بدين جليلی

بر يک نخ معجرش برد رشک نُه پرده آسمانِ نيلی

با اين همه فرّ و جاه و حشمت بر صورت او زدند سيلی

با روح‌الامين گريست آن روز روحِ منِ زارِ اردبيلی

کم ماند ز تيغِ ماهِ مکّه دشمن شود آن زمان دو تکّه

گفتم به حکيمِ زنده جانی ای محرم غيب و اهلِ اسرار

اندر غمِ بی‌حسابِ زهرا يک کلمه چنان بگو که صد بار

خون گريد و خون‌خورد دو عالم ناليد و دو بار گفت مسمار

ص: ۱۳۹

او گفت و چو بانگِ بنده برخاست فریادِ درو نوایِ دیوار

بر چشمِ کسی بریز گِل را کاندر غم او نسوخت دل را

قیام حسن علیه السلام

سندِ مملکتِ حُسن به نامِ حسن است هر کجا اهل دلی هست غلامِ حسن است

با گُلی نوشده گفتم ز تو زیباتر کیست گفت بی‌شبهه و تردید امامِ حسن است

عرصه در خانه و تیر از غم‌و خنجر ز سکوت داستانیست که مخصوص قیام حسن است

آنچه خون شهدا در عجب از قصّه اوست خون دل خوردن و ایثار مدام حسن است

نالد از حلمِ حسن لشکرِ الحاد و نفاق ترسد ابلیس ز صبری که حسام حسن است

می‌توان زنده رسیدن به شهادت «شاهی» این پیام من و ما نیست پیام حسن است

فهمِ این فتویِ نازک بکند هر که چو من نوکرِ پیرِ حسین است و غلام حسن است

ص: ۱۴۰

ص: ۱۴۱

گفتگو

ص: ۱۴۲

احداث منبع‌های آب در مشاعر به دست یک مهندس ایرانی

مصاحبه با دکتر شهرستانی

ایرانیان در گذشته خدمات ارزشمندی در توسعه و یا تعمیر برخی از اماکن مقدس مکّه و مدینه داشته‌اند که برخی از تاریخ‌نویسان و یا سفرنامه‌نویسان به ذکر آنها پرداخته‌اند.

یکی از چهره‌های ارزشمندی که در دهه‌های اخیر توانسته آثار بیادماندنی در حرمین شریفین از خود به یادگار بگذارد آقای دکتر محمّدعلی شهرستانی است.

ایشان در احداث منابع بزرگ آب در منا و عرفات و مشعر و نیز ارائه طرح‌های نو در رابطه با قربانگاه‌ها و اسکان تعداد بیشتری از زائران در منا نقشی مهم و تعیین کننده داشته که برخی از این طرح‌ها به اجرا در آمده و تعدادی نیز متأسفانه اجرا نشده است.

در حج گذشته توفیقی دست داد تا با ایشان گفتگویی داشته باشیم و از زبان خود ایشان، تاریخ حضور در حرمین شریفین و سوابق کارهای عمرانی انجام شده را شنیدیم که بدینوسیله ضمن تشکر از ایشان توجّه خوانندگان را به مشروح این گفتگو جلب می‌کنیم:

ص: ۱۴۳

: از فرصتی که در اختیار فصلنامه «میقات حج» قرار دادید. صمیمانه سپاسگزاریم.

لطفاً مختصری از شرح حال خودتان برای خوانندگان مجله بگویید.

آقای شهرستانی: بسم اللَّه الرحمن الرحیم وبه نستعین، درود خداوند بر محمد آلش.

محمدعلی شهرستانی، فرزند محمدصالح، متولّد کربلا (۱۳۱۱) هستم. رشته تحصیلی‌ام مهندسی عمران بوده و از دانشکده فنی عراق فارغ التحصیل شدم. پس از آن، برای ادامه تحصیل به انگلستان رفته و دکترا در مهندسی بین المللی، در سال ۱۹۷۸ دریافت کردم.

اکنون در انگلستان رییس دو دانشگاه هستم:

۱. دانشگاه اینترنشنال تکنولوژیکال یونیورسیتی [].

۲. دانشگاه بین‌المللی علوم اسلامی از جامعهٔ العالمیهٔ للعلوم الاسلامیه در لندن.

: نخستین بار در چه سالی به حج مشرف شدید، آیا از آن سفر خاطره‌ای دارید؟

آقای شهرستانی: نخستین بار در سال ۱۳۳۷ ق. توفیق زیارت خانه خدا نصیبم شد.

وضعیت آن روز با وضعیت کنونی عربستان، مکه و مدینه تغییر اساسی کرده است. در آن دوران، در همین مدینه خانه‌ای برای سکونت وجود نداشت. ما با گروهی از زائران، در باغی که پیرامون حرم بود ساکن بودیم و بعضی باغ‌ها خانه‌های بسیار کوچکی داشتند که زائران در آن‌ها زندگی می‌کردند.

قبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و مسجد آن حضرت، تنها آن قسمتی بود که با ستون‌های قرمز مشخص شده و در برابر آن حیاطی بود و بس. لیکن اکنون می‌توان گفت که بیش از صد برابر شده است!

در مکه مکرمه هم خانه قابل سکونت یافت نمی‌شد. یادم هست که حتی آب آشامیدنی نبود و از افرادی که سطل‌هایی به دوش داشتند و آب می‌فروختند، می‌خریدیم.

در مکه مکرمه، در جایی موتور برق کوچکی بود و حوض خنک‌کننده‌ای داشت که به آن «برکه» می‌گفتند. مردم برای غسل و استحمام، از آن آب استفاده می‌کردند. امروز بسیار متفاوت با آن دوران است.

ص: ۱۴۴

یکی از آرزوهای من در سفر اوّلم این بود که توفیق پیدا کنیم در این شهر مقدس خدمتی انجام دهیم و از ایرانیان خدمتی به یادگار بماند.

نه شبکه لوله‌کشی بود، نه شبکه زه‌کشی و نه چیز دیگر و این آرزو و درخواست را، در کعبه مبارکه واقعاً از خدا تمنّا کردیم تا این‌که الحمد للّه‌توفیقاتی بعد از آن نصیبمان شد. بعضی کارها را توانستیم در این سرزمین انجام دهیم. این خاطره از سفر اوّلم بود.

: در آن دوران وضعیت راه‌های عربستان چگونه بود و چه تعداد زائر برای زیارت می‌آمدند؟

آقای شهرستانی: در آن زمان آسفالتی وجود نداشت. راه‌ها خاکی و یا شوسه بود و با سختی از جایی به جایی منتقل می‌شدیم. یادم هست که وقتی می‌خواستیم از مدینه به مکه برویم، در کامیون‌های باری می‌نشستیم، برای این‌که سرپوشیده نباشد و مقرّرات و موازین شرعی مراعات شود، در عقب کامیون می‌نشستیم و تمام شب را راه می‌رفتیم، برای این‌که آفتاب در روز سوزان بود و اذیت می‌کرد.

: در سالی که به حج مشرف شدید (۱۳۳۷ ق.) چه تعداد زائر در سرزمین وحی حضور می‌یافتند و آمار زائران ایرانی به چند نفر می‌رسید؟

آقای شهرستانی: آماری را که از سال اول به یاد دارم و روز بعد از عید منتشر کردند، حدود ۱۲۰ یا ۱۳۰ هزار نفر بود. آمار نشان می‌داد که زائران ایرانی چه تعداد و عرب چند نفر و بقیه ملیّت‌ها چه میزان بودند، ولی الآن آمار آنها را به‌طور جداگانه در خاطر ندارم.

ص: ۱۴۵

: چند سال داشتید که این سفر نصیبتان شد؟

آقای شهرستانی: ۲۷ ساله بودم.

: وقتی از خداوند درخواست کردید که توفیق انجام کاری در راستای خدمت به زائران نصیب شما شود، چند سال بعد موفق شدید فعالیت‌های عمرانی را آغاز کنید و همچنین بفرمایید آیا کسی این پیشنهاد را به شما داد یا خودتان طرح دادید؟

آقای شهرستانی: سفر دوّمم در سال ۱۳۵۴ بود؛ سالی که آتش‌سوزیِ معروف در منا رخ داد. ما در آن سال، در منا شاهد آن آتش‌سوزی بودیم و دیگر ایرانیان و دوستانی که با ما بودند، همگی می‌پرسیدند: چرا این مشکل حل نمی‌شود؟ چرا چادرها تبدیل به ساختمان نمی‌شود؟ چرا وضع راهها اصلاح نمی‌گردد؟ چرا کسی درباره مشکلات حج؛ مانند راه، سکونت و کشتارگاه نمی‌اندیشد؟

در تهران دفتر مهندسی داشتم و با چند مهندس کار می‌کردیم. از آنان خواستم که روی طرح منا کار کنیم و برای حلّ این مشکلات چهارگانه؛ یعنی مسکن، راه، کشتارگاه و جمرات فعالیتی انجام دهیم، تا طرحی قابل قبول و از نظر فنی مورد پسند تقدیم شود.

نزدیک به یک سال روی این طرح کار شد و در سال بعد (۱۳۵۵) باز مشرّف شدم و تصمیم گرفتم به کمک دوستانم ملاقاتی با ملک فیصل داشته باشم، وقتی موفق شدم ایشان را ببینم، خطاب به وی گفتم: این گرفتاری و ناراحتی که سال گذشته برای حجاج به‌وجود آمد، حتماً شما و همه مسلمانان را متأثر و نگران کرد، چرا در این باره گامی برداشته نمی‌شود. ما، در این زمینه طرحی را تهیه کرده‌ایم. در همان لحظه، آلبومی را که آماده کرده بودم و نقشه‌ها در داخل آن بود ارائه کردم. جزئیات طرح به زبان عربی توضیح داده شده بود.

ملک فیصل وقتی طرح را دید، گفت: این طرح نزد من باشد تا در منزل بیشتر مطالعه‌اش کنم. در همان سال بود که ایشان را ترور کردند و من نمی‌دانستم که آیا این طرح به مرحله اجرا درآمد یا نه؟ ولی در همان سال به ما اطلاع دادند که مؤسسه‌ای به نام «تطویر منی» به‌وجود آمده است؛ یعنی برتر و بهتر کردن وضع منا، که ظاهراً بر اساس همان طرح، ایشان قبل از ترور شدنشان دستور داده بودند که این کار انجام شود.

ص: ۱۴۶

آقای امیر متعب مسؤول این کار شد. او اکنون علاوه بر آن پُست، وزارت مسکن و وزارت امور مشاغل عامه را نیز عهده‌دار است. مدت زیادی نگذشت که ما دفتری در جده تأسیس کردیم. به ما گفتند که طرحی برای سرویس‌های عمومی مکه تهیه شده، اگر شما مایل هستید شرکت کنید و پیشنهاد خود را بدهید.

به دنبال آن پیشنهاد، در باره طرح به مطالعه پرداختیم و پیشنهاد خود را به آنان ارائه کردیم و آنها با سرعت؛ یعنی در ظرف یک هفته نتیجه را از ما خواستند، بی‌درنگ همان روز دوم و سوم به ریاض رفتم و قرارداد احداث ۵۱ واحد سرویس عمومی در منا را امضا کردم. این سرویس‌ها عبارت بود از توالت‌های عمومی که منبع‌های آب روی آن قرار گرفته بود و حمام‌های متعدد، دستشویی‌ها و محل‌های وضو با وضعیت بسیار خوب. با یاری خداوند آنها در مدت حدود ۱۰ ماه ساخته و اجرا شد ولی با کمال تأسف، علمای عربستان بر اساس حدیثی (أرض منی لا تُبنی علیها) اشکال شرعی گرفتند و گفتند: روی زمین منا نباید بنایی احداث شود و دستور دادند این ساختمان‌ها متوقف و ناتمام بماند! البته فقط قسمت‌هایی که تمام شده بود ماند و بقیه، همه با بلدوزر خراب و برداشته شد. افزون بر سرویس‌های عمومی، درمانگاه‌های متعدّدی ساخته شد که در ساخت آن، غیر از شرکت‌های ما ایرانی‌ها، شرکت‌های مصری و سعودی نیز حضور داشتند، آنها را هم خراب کردند. تنها واحدهای هلی‌کوپتر باقی ماند؛ چون این واحدها روی ستون‌هایی قرار گرفته بود و می‌گفتند از نظر بهداشتی و درمانی بسیار چیز لازمی است و هلی‌کوپترها باید روی آن بنشینند و آمبولانس‌ها مریض را آورده، با آسانسور به داخل هلی‌کوپتر برسانند و بدینوسیله به بیمارستان ببرند. در سال دوم، خواستند از آن استفاده کنند، لیکن متأسفانه این هلی‌کوپترها وقتی پایین می‌آمد، شدّت باد چادرها را می‌خواباند.

پس از این بود که باز به ما مراجعه کردند و گفتند: در این زمینه مطالعه کرده و راه حلّی برای این مشکل بیابید. ما هم مطالعه‌ای انجام دادیم و الحمد للّه‌طرح بسیار جالبی ارائه شد که بتواند هوابرگردان داشته باشد؛ یعنی هوا به طرف پایین بیاید و روی اثر نگذارد تا هلی‌کوپترها بتوانند روی این محل بایستند. البته چون در ارتفاع ۱۲ متر

ص: ۱۴۷

ساخته شده بود، به نظرم آمد که یک طبقه در ارتفاع ۶ متر بسازیم تا فعلًا از آن واحد بتوانند برای کارهای اداری استفاده کنند و بعدها اگر تجربه نشان داد که خوب است، به‌عنوان واحد مسکونیِ چند طبقه شود که طبق طرح سابق ما، برای چهار طبقه در نظر گرفته شده بود.

وقتی در سال دوم این کار انجام شد، من در موسم عربستان نبودم ولی تلفنی آگاه شدم که اشکالی پیدا شده و آن اینکه علما می‌گویند این هم خلاف است و باید خراب شود. به وسیله تلفن به آنان گفتم: در «رابطهٔ العالم الاسلامی» فتوایی هست که اگر روی زمین بنا نشود اشکالی ندارد. وقتی مراجعه کردند، دیدند که چنین است و خوشبختانه موفق شدند که این واحد را نگه‌دارند، با همین وضعی که اکنون هست.

باید بگویم که در منا، در همان محدوده میان جبلین و میان جمره و وادی مشعر، که حدود منا شمرده می‌شود، می‌توان بیش از چهار میلیون زائر را جا داد و آن به این ترتیب است که در طبقات متعدد، به‌جز طبقه همکف، که پیلوت باشد، می‌توان اتاق‌ها و سالن‌هایی، طبق نقشه‌هایی که به ایشان دادیم، بسازند و تعدادی زائر را در آن اسکان دهند و این نیز در نظر گرفته شد که بر اساس شیوه‌های بسیار جدید حتی زباله‌ها و مواد فرسوده را با دستگاهی بیندازند زیر سطح همکف و کانال‌ها. تونل‌هایی نیز در نظر گرفته شد که ماشین‌ها بیایند و آن زباله‌ها را جمع کرده، به خارج ببرند، بدون این‌که بر وضع خودِ حجاج اثری بگذارد.

: این بسیار مهم بوده که شما در آن سال چنین طرحی را به مسؤولان حج عربستان دادید. اگر طبق نظر شما عمل می‌شد، گنجایش حدود ۴۰۰۰۰۰۰ نفر زائر در منا به وجود می‌آمد، آیا اکنون اصل آن طرح را دارید یا خیر؟ و بفرمایید که آیا اخیراً هم پیشنهادی داده‌اید؟

آقای شهرستانی: بله، آلبوم آن طرح را که به ملک فیصل دادیم، اکنون موجود است و حتی تمام نوشته‌ها را داریم و در آن، راه حلّ ترافیک را هم آورده‌ایم. همانگونه که مستحضرید، روز عید، زائران بعد از طلوع آفتاب مانند سیل از مشعر به طرف منا حرکت می‌کنند. با کمال تأسف ماشین‌های باری و ماشین‌های متعدد دیگر از میان

ص: ۱۴۸

همین مردم به حرکت در می‌آینـد و این موجب می‌شود که تلفات انسانی زیادی داده شود. اگر کشـته‌ای هم نداشـته باشـد، اذیت و آزار فراوانی به وجود می‌آورد. برای همین، تصـمیم گرفتیم که طبقه همکف پیلوتی باشد و مطلقاً ماشین حرکت نکند. در طبقه اول که سه پـل اصـلی در آن است؛ یکی کنار این سوی کوه، دیگری کنار کوه مقابل و سومی هم در وسط، ولی به عرض ۶۰ متر، فقط ماشـین‌رو باشـد. در این صورت می‌توان زائر را حتی با بارها و چمـدان‌هایش به آنجا آورد و پیاده کرد و حاجی در این طبقات؛ چه طبقه اول و چه طبقه چهـارم راحت می‌تـوانست وسایـل خـود را بـبرد. ماشـین‌ها هم می‌توانسـتند در آن خیابـان ۶۰ مـتری، دو طرف پارک کنند و زمانی که بارها خالی شد، به سوی مکه بروند. در این صورت، زائر فقط در طبقه همکف حرکت می‌کرد و هیچ‌گونه برخوردی میان او و ترافیک یا ماشین و یا وسایل نقلیه به وجود نمی‌آمد.

حـتی در روزهـای تشـریق، هنگـام حرکـت به طرف جمرات، می‌تـوانست در سـایه، بی‌اذیت و فشـار جمعیت رفت و آمـد کنـد و از مشـکلات کنونی به‌دور باشد. این طرح را ما مطرح کردیم ولی با کمال تأسف، آنها طرح‌هایی از شرکت‌ها و مؤسسات دیگر؛ مانند شرکت‌های انگلیسـی، آمریکایی و حتی ژاپنی گرفته بودنـد و آنها هم طرح‌هایی داده بودند که دیگر برای قانع کردن مسؤولان این بخش توان زیادی لازم بود. آنها با این‌که غیرمسلمان بودند و نمی‌توانستند به حرم بیایند ولی در منا برایشان تلویزیون‌هایی گذاشتند و خود آنان در جده نشسته، حرکت مردم را می‌دیدند و بر اساس آن، طرح‌هایی تهیه می‌کردند.

آقای امیر متعب که خود مسؤول این کار بود، با این‌که به ما توجه و محبت بسـیار داشت و همیشه در تمام مجامع عمومیِ شـرکت‌ها اظهار می‌کرد که من تنها به این شرکت اطمینان دارم، ولی وضعیت به‌گونه‌ای دیگر شد، و ما دیگر نتوانستیم آنان را متقاعد کنیم.

: ارتفاع طبقات چه اندازه بود؟

آقای شهرسـتانی: ارتفاع طبقات حـدود سه متر بود. در آن واحدهای ۲۰ نفره در نظر گرفته بودیم که سـرویس‌های مسـتقل داشت و حتی آشپزخانه در پشت سر آن بود و وصل

ص: ۱۴۹

می‌شـد به یـک ابزاری که از بالاـ می‌تـوانست تمـام فضولاـت و زباله‌هـا را به طبقه زیرزمین برسانـد و در زیرزمین ماشـین‌های زبـاله می‌توانستند از خارج منا وارد این تونل شده، زباله‌ها را جمع‌آوری کنند.

عجیب است که سالیانه مبلغ انبوهی برای تمیز کردن منا هزینه می‌شود ولی متأسفانه از روز اول، در همه خیابان‌ها، میان چادرها و ... پوست میوه‌ها و ماننـد آن به‌قـدری زیاد ریخته می‌شود که حتی پیمانکار قـدرت حرکت نـدارد! بعد از این‌که حجاج رفتند، منا تمیز می‌شود؟!

: شما آن موقع برای مشکل مذبح چه طرح‌هایی را داده بودید؟

آقای شهرسـتانی: خوشـبختانه این طرح نیز بسـیار زیبا حل شـد. باید گفت تمام این مشـکلات و موانع با مناجات و لطف الهی از راه برداشته می‌شد.

در آنجا دو ورودی در نظر گرفته بودیم؛ یک ورودی از پشت مذبح بود که گوسـفندها و حیوانات بزرگ؛ مانند گاو و حتی شتر را در آنجا جمع می‌کردنـد و تعدادش نسبت به گوسـفند بسـیار کم بود. ورودیِ دیگر برای ورود زائران بود که در جهت عکس قرار داشت. با شـبکه‌ای فلزی بود که زائران می‌توانسـتند با دید کامل گوسفند خود را انتخاب کنند و بعد هر کسی می‌توانست از قصاب بخواهـد قربـانی‌اش را ذبـح کنـد و یـا خودش ذبـح می‌کرد و لاـشه‌اش را روی کانالی که وجود داشت، به‌طور کامل می‌شـست و با وسیله شیب‌داری که گذاشته شده بود، لاشه را به طرف زیرزمین می‌انداخت.

لاشه‌هـا روی نقاله‌هـا می‌آمـد و بانـدهای نقاله‌هـا لاشه‌هـا را جلـوتر می‌بُرد و سـلاخی انجـام می‌گرفـت و در آخر، گوشت‌هـا به سردخانه‌هـایی که در نظر گرفته بـودیم انتقـال می‌یـافت و در تونل‌هـای فریزیر، ۴۰ درجه زیر صـفر سـرد می‌شـد و تا مدّت طولانی می‌ماند؛ به‌طوری که می‌توانسـتند دو یا سه ماه بعد از حج از آنها استفاده کنند؛ مثلًا همه را قطعه قطعه کرده، در قوطی بگذارند و یا به گونه دیگر به مصرف برسانند.

می‌شود گفت که الآـن تقریباً بر اساس همان طرح عمل می‌شود منتهی طرح ما کامل‌تر بود. گرچه هنوز هم آن طرح موجود است و می‌شود ارائه کرد.

ص: ۱۵۰

: برای مشعر و عرفات هم طرحی داشتید؟

آقای شهرستانی: بله، عرفات از دیر زمان مشکل گرما و آب را داشت و مسؤولان بسیار نگران بودند که از کجا آب بیاورند و نگرانی دیگرشان تهیه وسایل نگهداری و شبکه‌های توزیع آب آشامیدنی و خنک کننده آن بود.

اکنون با این‌که حدود ۲۸ سال از آن تاریخ و از ساخت آن منبع‌ها می‌گذرد، منبع عرفات، آب عرفات را تأمین می‌کند. منبع بزرگ منا، هنوز در ایام حج، آب منا را تأمین می‌کند.

دربررسی‌هایی‌که خودشان کردند، به‌این نتیجه رسیدند که آب را از چند چاه عمیق و چشمه، که در فاصله‌های پنجاه، هفتاد، صد وحتی صدوبیست کیلومتری‌اطراف مکه وجود دارد بیاورند، و آنها منابع مهمی بودند؛ به‌ویژه چشمه بزرگی در فاصله ۱۲۰ کیلومتر، بر بالای کوه و در ارتفاع ۲۰۰ متری از سطح زمین است. بالاخره ما توانستیم آب را از آنجا به‌طور طبیعی و بدون پمپاژ به منبع آبی که ساخته شد، برسانیم. مخازن غول‌پیکر و عظیمی ساخته شد که‌بتواند آن جمعیت انبوه را تا دو- سه روز تأمین کند.

مسؤولان حج عربستان تصمیم گرفتند منبع‌های فلزی بزرگی را بسازند و در نظر داشتند یک منبع صد هزار متر مکعبی (۲۰ میلیون گالنی) که بزرگترین منبع دنیا بود در منا بسازند ومنبع ۰۰۰ ۵۰ متر مکعبی برای مشعر ونیز منبعی برای عرفات درنظر گرفتند.

دولت عربستان برای ساخت آنها به شرکت آرامکو، که قوی‌ترین شرکت نفتی است، مراجعه کرد، امّا شرکت آرامکو معذرت خواست و نپذیرفت. مدیر کلّ مسؤول تطویر منا از من پرسید که شما می‌توانید این کار را انجام دهید؟ گفتم: بله، با توانایی و با عنایات پروردگار می‌توانیم این کار را بکنیم. در واقع از ما خواسته شد که هم طرح و هم اجرای آن را در ظرف ۸ ماه به پایان برسانیم. آنها خواستند چهار منبع بسازیم؛ یک منبع در عرفات. منبع دوم در مزدلفه و مشعر و منبع سوم و چهارم در منا، که یکی بزرگ و صد هزار متر مکعبی و دیگری هم بیست هزار مترمکعبی در

ص: ۱۵۱

قلّه کوه.

ما الحمد للّه‌با عنایت پروردگار و لطف خداوند متعال، طرّاحی آنها را انجام دادیم.

و آهن ورق آن را در ایران، از قراضه در کارخانه قطعات فولادی‌مان ذوب و تبدیل به ورق کردیم و به اینجا آوردیم و الحمدللّه در این مدت، شبانه‌روز کار شد و به آخر رسید. اینها واقعاً از عنایات و لطف پروردگار و نزدیک به معجزه است. برای این‌که حدود ۱۱۰ کیلومتر جوشکاری داشت که اگر در یک سانت آن اشکالی به وجود می‌آمد، در تمامش خلل ایجاد می‌شد و آب نشت می‌کرد. الحمدللّه با لطف پروردگار این کار با دست کارگران ایرانی و با کمک همه دوستان فنی ایرانی انجام شد و قراضه‌ها ذوب و به فولاد تبدیل گردید و فولاد به صورت ورق در آمد. حتی دستگاههای خم کننده هم در ایران ساخته شد و به اینجا منتقل گردید و سرانجام آن منبع‌ها به اتمام رسید.

ورق اولیه این منبع حدود ۳۵ میلی‌متر بود. سه سانت و نیم ضخامت را اگر تصوّر کنید، می‌دانید چه نیرویی می‌خواهد تا آن را خم کند! همه اینها با عنایات پروردگار و توجهات حضرت ولی عصر (عج) انجام شد و اکنون با این‌که حدود ۲۸ سال از آن تاریخ و از ساخت آن منبع‌ها می‌گذرد، منبع عرفات، آب عرفات را تأمین می‌کند. منبع بزرگ منا، هنوز در ایام حج، آب منا را تأمین می‌کند. در غیر ایام حج هم به مکه مکرمه آب می‌رساند.

: شما غیر از مکه، برای مدینه؛ مثلًا برای بقیع یا مسجدالنبی نیز طرحی داشتید؟

آقای شهرستانی: باید عرض کنم، با کمال تأسف با وضعی که در محیط مذهبی اینجا سراغ دارم، نسبت به بقیع امیدی ندارم که بتوانم طرحی را بدهم. دادن طرح فایده‌ای ندارد. مگر این‌که درخواستی از کسی یا گروهی بشود.

همچنین برای مدینه نیز طرحی ندارم. البته در توسعه قبر حضرت رسول و مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله تلاش‌هایی کردیم که مشارکت کنیم لیکن با کمال تأسف شانسی در این زمینه نداشتیم.

ص: ۱۵۲

: از کارهایی که حضرت عالی انجام دادید، چه مقدارش الآن باقی است؛ مانند کارهایی که در منا کردید، مثل باند هلی‌کوپتر و ...؟

آقای شهرستانی: همه آن‌ها الآن هست. باند هلی‌کوپتر همچنان فعّال‌است. ساختمانی هم که در وسط آن ساختیم، اکنون مرکز وزارت کشور است و تمام کادر مدیریت و به اصطلاح امنیتی پلیس و امور مربوط به تنظیم منا باقی است؛ و چون در منطقه بلندی قرار گرفته، از آن استفاده می‌شود.

ما طرحهای دیگری نیز اجرا کردیم که آنها هم عمدتاً در منا و مزدلفه بود. مقداری لوله‌کشی هم در خود عرفات انجام دادیم. شبکه لوله‌کشی‌های آب آشامیدنی موقت بود که بعد آن را برداشتند و شبکه دومی را به‌وجود آوردند. با لطف و عنایت خداوند، ما در همه اینها سهیم بودیم و سالیان سال، الحمد للّٰه‌افتخار تأمین آب آشامیدنی حجاج نصیب ما شد.

: بعضی معتقدند که در مشعر چون زائر یک شب بیشتر نمی‌ماند، خیلی نمی‌شود در آنجا کار عمرانی کرد، آیا شما این سخن را می‌پذیرید و اگر قبول ندارید، چه پیشنهادی دارید که مشعر از این وضعیت بیرون بیاید و زائر بتواند همان یک شب را راحت باشد؟

آقای شهرستانی: به نظر من مشکل مشعر کمتر از منی است.

اولًا: از نظر عرض و طول خیلی وسیع است، ولی اشکال این است که همه زائران مایلند نزدیک منا باشند تا بعد از طلوع آفتاب، زودتر خودشان را به جمرات برسانند و پیش از شلوغی و ازدحام و قبل از ظهر جمرات را رمی کنند تا بتوانند قربانی را ذبح و از احرام خارج شوند. بنابر این، مردم با ازدحام از مشعر به سوی منا سرازیر می‌شوند.

اینجا است که قسمت بالای مشعر خالی می‌ماند و قسمت پایین بسیار شلوغ و پرتراکم می‌شود. در اثر این تراکم و ازدحام، هم در سرویس‌دهی امور بهداشتی مشکل ایجاد می‌شود وهم نمی‌توان به‌آب دسترسی داشت و هم استراحت نمی‌شود کرد.

این مشکل را باید با خود مردم حل کرد و به امور فنی مربوط نمی‌شود.

ص: ۱۵۳

این نکته را هم باید اضافه کنم که واقعاً حج یک موسم بسیار عجیبی است. ملت‌های مختلف از سراسر جهان در این سرزمین گردهم می‌آیند و در میان آنان، هم افراد برجسته و دانشمند هستند و هم افراد بی‌سواد و ناآگاه و کم‌فرهنگ. البته جمعیت گروه دوم بسیار بیشترند. افرادی روستایی فرض کنید از اندونزی و مالزی (گرچه کشورهای پیشرفته‌ای هستند) و از گانای آفریقا به این‌جا می‌آیند و با آن فرهنگ پایین و غیر پیشرفته حرکت می‌کند، روشن است که مشکلاتی ایجاد شود.

بنا بر این، برای حل چنین مشکلاتی به هیچ وجه نمی‌توان از وسایل مکانیکی یا الکترونیکی یا تکنولوژی پیشرفته استفاده کرد. در عمل دیده‌ایم هر وسیله مکانیکی که به کار می‌رود؛ چه به وسیله ما و چه به دست دیگران، و حتی از سوی خودِ سعودی‌ها، در همان ساعت‌های نخستین، از میان می‌رود. جمعیت آن را خُرد می‌کند و فشار آنقدر زیاد است که گاهی دیوارهای بتونی را می‌ریزد.

این مشکل همواره وجود دارد و باید منصفانه گفت سعودی‌ها در این باره کوشش و تلاش خود را می‌کنند ولی به جهت ایجاد ازدحام و پایین بودن فرهنگ مردم، مشکل حل ناشده می‌ماند.

چند سال پیش می‌دیدیم که در همین راه‌های منا و همچنین در راه جمرات، چون سایه دارد و جای خوبی است، مردم برای گریز از آفتاب در این مسیرها می‌خوابیدند و واقعا در آمد و شد حجاج برای رمی جمرات مشکل ایجاد می‌کردند.

هر کاری که می‌کردند فایده‌ای نمی‌بخشید. گاهی آب می‌ریختند و زمین را خیس می‌کردند ولی باز مردم می‌نشستند.

تا اینکه اکنون یکی دو سال است که وضع چادرها بهتر شده و تدابیری برای این مسأله اندیشیده شد و در نتیجه وضعیت این راه‌ها کمی بهتر از گذشته است.

: در هنگام فعالیت‌های عمرانی، در عربستان ساکن بودید یا آمد و شد داشتید؟

لطفاً در این زمینه کمی توضیح دهید.

آقای شهرستانی: من، پسرم و دوستان و شرکایم حدود پنج سال در عربستان ساکن شدیم؛ از تاریخ ۱۹۷۵ تا ۱۹۸۰ میلادی. چون باید لحظه‌به‌لحظه آن را رسیدگی

ص: ۱۵۴

می کردیم، بنابراین، ناگزیر بودیم تمام این مدت را در عربستان باشیم.

لازم است این قضیه را عرض کنم که ما منزلی را در مکه از مدعی العموم اجاره کردیم برای مدتی که در اینجا بودیم. این آقا در هر چند روزی یک بار به ما سر می‌زد و ما میهمانش می کردیم و با هم به صحبت می‌نشستیم. او روزی گفت:

گزارش‌هایی که از سوی مسؤولان امنیتی و پلیس آمده، نشان می‌دهد که بهترین گروه‌ها و بهترین مردمی که در اینجا کار می کنند، ایرانی‌ها هستند! این مطلب برای من خیلی جالب بود و البته طبیعی هم بود؛ زیرا پلیسی که در کنار خانه، برای کنترل ما گذاشته بودند، می‌دید که هر روز صبح کارگران و مهندسان ایرانی با احرام از خانه خارج شده برای انجام عمره می‌روند و دنبال عبادت‌اند.

نکته دیگر اینکه وقتی ما منبع‌ها را ساختیم و به پایان رساندیم، در حج همان سال آقای امیر متعب به سفیر کشورمان گفت: ایرانیانی که این تأسیسات را ساختند، نه تنها آبرو برای شما بودند، بلکه آبروی ما را هم حفظ کردند.

چون که سعودی‌ها در سالهایی که ما منبع‌ها را می‌ساختیم و برای تأمین آب فعالیت می کردیم، پادشاهان یا رؤسای جمهوری یا شخصیت‌های دیگر را می‌آوردند و برای آنان توضیح می‌دادند که ما امسال می‌خواهیم آب مشاعر را تأمین کنیم و ...

با عنایات و لطف خدا، ملّت صادق و با ایمان ایرانی فعالیت کردند و اثر خوب و بسیار جالبی بر جای گذاشتند.

: اشاره داشتید که وقتی شما به حج مشرف شدید، در اینجا ساختمان مناسب برای سکونت نبود، تحوّلاتی که از آن زمان تا کنون در حج گزاری ایرانیان به وجود آمده؛ یعنی از حج قبل از انقلاب اگر نکات برجسته‌ای به ذهنتان می‌رسد، بفرمایید.

آقای شهرستانی: این امر مسلّم است که تا درخواست نباشد توسعه به وجود نمی‌آید و پیشرفت حاصل نمی‌شود. خوشبختانه چون ایرانیان بسیار منظم و مرتب و درخواست کننده مسکن خوب و استاندارد بودند و پول خوبی هم می‌دادند، این سبب شد که افراد ثروتمند و زمین‌دار در مکه و مدینه واحدهای جالب، زیبا و در حدّ استاندارد بالا بسازند. بدیهی است که اگر ساختمانی جالب باشد راحت‌تر می‌توان اجاره داد و اگر

ص: ۱۵۵

جالب نباشد کمتر مورد توجه اجاره کنندگان قرار می‌گیرد.

متأسفانه گروه‌های آفریقایی یا غیرآفریقاییِ فقیر، دنبال چنین مکان‌هایی نیستند.

وجود ایرانی‌ها، به‌خصوص بعد از تشکیل جمهوری اسلامی، که کارها روی روال مذهبی، ایمانی و اعتقادی بیشتر قرار گرفته بود، طبیعی است به امر حج اهمیت بیشتری داده شد و چون درخواست‌ها و توقّعات بالا ـ رفته بود، این سبب شد که که ساختمانهای متعدّد و جالبی ساخته شود و این بیشتر به دلیل درخواست ایرانی‌ها بود و گاهی هم غیرایرانی‌ها؛ مانند مصری‌ها و ... ولی همه می‌دانند و اذعان دارند استانداردی را که ایرانی می‌پذیرند با استانداردهای دیگر تفاوت دارد و نیز مقدار ساختمانی را که ایرانیها می‌خواهند هم نسبتش به مراتب از دیگران بیشتر و بهتر است.

: در سفرنامه‌ها هست، حجاجی که برای زیارت خانه خدا می‌آمدند، با مشکلات زیادی روبه‌رو می‌شدند؛ مانند نبود بهداشت و محل‌های مناسب. و یا گاهی متأسفانه حساسیت‌هایی میان شیعه و سنی وجود داشت که اینها را اذیت می‌کردند یا اینکه در راه‌ها ناامنی به وجود می‌آمد و به زائران حمله می‌شد و ... شما در سال‌هایی که می‌آمدید، با مشکلاتی مواجه می‌شدید؟

آقای شهرستانی: اختلاف فرهنگ در آن زمان، بسیار بیشتر از الآن بود؛ هم فرهنگ مذهبی و هم فرهنگ عمومی. در امور مذهبی باید گفت که اینها افرادی بسیار متعصب به مذهب و تابع محمدبن عبدالوهاب بوده و هستند. لذا در آن سال‌ها فشارها به مراتب سنگین‌تر و بیشتر بود. حتّی با کمال تأسف یکی از ایرانیان (مرحوم ابوطالب یزدی) را گردن زدند، به این عنوان که در کعبه تهوّع کرده و مدعی شدند که نعوذ باللَّه، نجاست آورده و ... تعصّب مذهبی شدید بود وبسیاری از مردم و ماها همه با تقیه به حج می‌آمدیم. ولی الآن می‌بینید که الحمد للَّه‌چنین نیست.

واقعیتی که وجود دارد این است که اینها بادیه‌نشین بودند و پیشینه شهرنشینی ندارند؛ به‌خصوص نجدی‌ها. لذا فرهنگ آنها فرهنگ بیابان‌نشینی بود و من خوب به یاد دارم که در سفر اول، روزهای نزدیک به حج، گروههایی از همین بادیه نشین‌ها و بیابان‌نشین‌ها با لباس‌های چرک و کثیف و متعفن می‌آمدند. زن و مرد دست به دست

ص: ۱۵۶

هم می‌دادند و مانند رقص گروهی، میان صفا و مروه حرکت می‌کردند. شما تصور کنید این فرهنگ با فرهنگ امروز چه اندازه تفاوت دارد!

: آن زمان وضعیت میقاتها چگونه بود؟ از وضع مسجد شجره یا جحفه در آن روز کمی توضیح دهید.

آقای شهرستانی: در سال‌های گذشته، شیعیان سعی می‌کردند که اوّل مدینه بیایند، برای این‌که احرام در مسجد شجره متفق علیه و بدون اختلاف بود. لذا در مسجد شجره محرم می‌شدند و راهی مکه می‌شدند، ولی افرادی که به اول مدینه نمی‌رسیدند، گرفتاری‌های زیادی برایشان پیش می‌آمد. ماشین اجاره می‌کردند تا به جحفه بروند.

راه را بلد نبودند و دلیل و راهنمایی نداشتند. گاهی افرادی با عنوان دلیل پولی می‌گرفتند و زائر در راه گم می‌کردند ولی اکنون وضع بسیار فرق کرده است. انسان امروز وقتی آن روزگار را به یاد می‌آورد، از برنامه‌ریزی خوب و نظم در امور حج واقعاً احساس لذّت می‌کند.

: در باره نام‌های اطراف دو صحن مسجدالنبی، تاریخچه‌ای در ذهنتان هست.

اینها از چه زمانی نوشته شده، چه کسی آنها را آورده و به این شکل نصب کرده است؟

آقای شهرستانی: بخشی از مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله، همانگونه که می‌دانید مربوط به زمان خود آن حضرت است؛ همان قسمتی که دارای بقعه دارد؛ «مَا بَیْنَ قَبْرِی وَ مِنْبَرِی رَوْضَةٌ مِنْ رِیَاضِ الْجَنَّةِ». قسمتی هم در زمان عمر توسعه داده شد. بخش دیگری را وقتی عثمانی‌ها آمدند توسعه دادند و آنچه من به یاد دارم، در سفر اوّلم همان توسعه عثمانی بود. در آن زمان، حیاط جلو مسجد، حیاط بازی بود که الآن سایه‌بان و چتر دارد و در اطرافش نام‌های ائمه اطهار نقش بسته است. به نظر می‌رسد که فردی زبده، خیّر، مؤمن و خداپرست و دوستدار اهل‌بیت در میان عثمانی‌ها بوده و توصیه کرده که این نامها را در آن محل‌ها نقش ببندند؛ من ندیده‌ام ولی شنیدم که زمانی در همین مکّه مکرمه در هر گوشه‌ای از گوشه‌های آن، یکی از مذاهب چهارگانه نماز می‌گزاردند ولی حالا یک

ص: ۱۵۷

امام جماعت دارد. معروف است که در آن وقت مرحوم آقامیرزا مهدی بحرالعلوم یکی از شاگردان برجسته وحید بهبهانی به مکه آمد و به عنوان فقیهی مسلمان، مدتی در این شهر ساکن شد و حلقات درس داشت. او ضمن درس‌هایی که می‌داد، بسیاری از معارف اهل بیت را به افراد آموخت.

لازم است بدانیم که حجازی‌ها، که اهالی مکه و مدینه باشند، محبت اهل‌بیت را در دل دارند و واقعاً از نظر اخلاقی و خوی و صفت، انسان اینها را آدم‌های پیشرفته می‌بیند. بسیار فرق دارند با نجدی‌ها؛ چون در زمان حج، غیر از حجاز، افراد دیگری را از نجد می‌آورند تا یاری‌شان کنند.

می‌خواهیم بگوییم که محبّت اهل‌بیت در میان اهالی مکه وجود دارد و اکنون موقوفات بزرگ و مهمی هست که مال اشراف و سادات علوی بوده و خاندان اشراف و شریف حسین، پیش از سعودی‌ها، از خاندان اهل بیت بوده است. بنابراین، اکنون آثاری که ما در این سرزمین می‌بینیم. ممکن است از همان افراد معتقد و پای‌بند به محبّت اهل بیت باشد.

: جناب آقای دکتر شهرستانی! در باره شیعیان آن زمان مدینه، که احیانا در مکه بودند، چیزی به خاطر دارید؟ در آن زمان وضعیت نخاوله و برخورد با آنان چگونه بوده است؟

آقای شهرستانی: در مدینه تعداد شیعیان، حدود بیست تا بیست و پنج هزار نفر بودند ولی الآن می‌گویند به حدود پنجاه هزار نفر می‌رسند. اینها شیعیان تمام‌عیار و در اصطلاح، شیعه‌های اثنی‌عشریِ اصولی بودند و در اینجا زندگی می‌کردند ولی چون اصیل بودند؛ یعنی مال همین زمین بودند و به ایمان خودشان واقعاً پابند بودند. آنان توانستند وجود خود را در میان سنی‌هایی که اطرافشان بودند، بلکه در بین وهابی‌هایی که اطرافشان بودند، حفظ کنند، ولی با کمال تأسف، به دلیل این‌که اولًا آنان را به مدارس راه نمی‌دادند، ثانیاً از نظر اقتصادی هیچ کاری در اختیارشان گذاشته نمی‌شد، مردمان فقیر و ضعیف و تهی‌دست بودند. باغات محدودی را داشتند از درآمد خرمای آن درخت‌ها استفاده می‌کردند. وقتی موسم حج می‌شد، اینها دسته‌دسته و در گروه‌های

ص: ۱۵۸

چهارنفری، پنج‌نفری می‌آمدند جلوی کاروان‌ها و با این کاروانها صحبت می‌کردند درد دل می‌کردند و حجاج ایرانی به آنها کمک می‌کردند محبت می‌کردند. همه‌گونه اظهار لطف به ایشان می‌کردند؛ چه مادی، چه معنوی. الآن با لطف خدا به دلیل این‌که شهر چون بزرگ شد، باغ‌های آنان ضمن شهر شد و زمین‌ها قیمت‌های سرسام‌آوری را پیدا کرد؛ لذا وضع بسیاری از آنان الآن بسیار خوب است و از نظر اقتصادی دیگر ناراحتی ندارند ولذا آنچه را که آن زمان می‌دیدیم، از این آقایان نخاوله‌ها که می‌آمدند با گروه‌های ایرانی درخواست کمک می‌کردند چیزی دیده نمی‌شود.

: در بقیع و احد، ساختمانهایی ساخته و دیوارکشی جدید کرده‌اند. وضعیت قبرها تا الآن، از سالی که شما برای اولین بار مشرف شدید، یکسان است یا خیر؟

آقای شهرستانی: پیش از این، قبرها وضعیتی ناراحت کننده داشت. کثیف و غیرمناسب بود. دیوار کوتاهی هم اطراف آنها بود. با گِل ساخته شده و راهها همینگونه بود که امروز هست. مانند قبرستان ترک شده و فرسوده‌ای که در شهری قدیمی وجود دارد.

الآن الحمد للّه‌این راه‌ها همه سنگ فرش، مرتب و محدود شده‌اند. قبرها تا حدی معلوم و مشخص است. خیلی فرق است میان آنچه بود و آن‌چه الآن هست.

: اخیراً شنیده‌ایم که حضرت‌عالی در کاظمین و بعضی شهرهای دیگر عراق هم اقدامات بسیار خوبی انجام داده‌اید. اگر ممکن است مقداری از کارهای خود در آن

ص: ۱۵۹

اماکن مقدس توضیح دهید.

آقای شهرستانی: با لطف خداوند و عنایات پروردگار، در واقع ما بعد از توسعه حرم مطهّر حضرت علی‌بن موسی‌الرضا علیه السلام در مشهد و برداشتن آن دیواری که میان مسجد بالاسر و ضریح بود، یکی از آقایان اهل علم به نام آقاشیخ محمدحسین مؤید از من خواست همان کاری که در مشهد و خراسان انجام شده را در کاظمین برای قبر امام موسی‌بن جعفر و امام محمد جواد علیه السلام انجام دهید. چون این تنگنایی است میان ضریح و ستونی که دو گنبد را بر می‌دارد، در وقتش آمدم و طرحی را تهیه کردم و مطالعاتی را انجام داده، تقدیم کردم، ولی وزارت اوقاف مخالفت کرد. بعد گروه‌های مهندسین تشکیل شد. همه نظر دادند که می‌توان این کار را انجام داد، ولی متأسفانه وقتی خواستیم شروع کنیم، جلوی ما را گرفتند و وزارت اوقاف مانع فعالیت ما شد. لذا روز شماری می‌کردیم که در عراق وضع تغییر یابد تا این‌که بتوانیم باز هم موفق شویم در قبر امامین جوادین علیهما السلام کاری را انجام دهیم که یادگار بماند.

در سال گذشته، وقتی آمدم، دیدم که متأسفانه وضع مانند گذشته است. از مسؤولان، به‌خصوص جناب آقای آیت اللّٰه آقا سیدحسین صدر خواستم که اگر اجازه دهند، ما این توسعه را انجام دهیم. خوشبختانه همان شب دستور دادند که ما را ببرند به حرم و وضع را با دقت ببینیم و از روز دوم، کار را آغاز کنیم.

کاری که کردیم این بود که برای این‌که زوّار همیشه حرکت داشته باشند و هنگام زیارت متوقف نشوند، از بام شروع کردیم و در داخل ستونها تونل کندیم و بتون ریختیم و پل بتون آرمه کنسولی ساختیم که بتواند با وزنه سنگینی که در پشت سرش دارد، گنبد را تحمّل کند. بعد از این‌که این کار انجام شد، شروع کردیم به برداشتن این دو ستون و فعلًا با عنایت پروردگار و توجّهات دو امام علیهما السلام، این کار به‌خوبی انجام شد و زوار می‌توانند به راحتی حرکت کنند. اگر جمعیت حتی ده برابر شود، به راحتی و بدون ازدحام حرکت می‌کند. لذاست این توفیق هم با لطف خدا و عنایات پروردگار نصیب ما شد.

یکی از گرفتاری‌های اساسی زوار محترم امام حسین علیه السلام در کربلا؛ اعم از عرب، ایرانی و غیر ایرانی، وقتی به شهر می‌آیند با کمبود واحدهای بهداشتی مواجه می‌شوند

ص: ۱۶۰

از اول هم در مضیقه بودند. بنا به دستورات مرجعیت و کمک بعضی از خیّرین ایرانی قرار شد که ما، واحد بزرگی که شامل حدود چهارصد واحد توالت و سیصد محل وضو باشد و به‌طور کامل و مدرن به نحوی که در سطح بهترین واحدهای دنیا مقایسه شود، انجام دهیم؛ با دو فرض، یک این که زوار از جهت تطهیر بتوانند در آسایش باشند. دوّم این که نوع و سطح کار ایرانی را در آنجا ارائه کنیم و ببینند که ایرانیان چقدر علاقه و ارادت به این آستان مقدس دارند و امکانات و پیشرفت‌های فنی آنها از سطح جهانی کمتر نیست، لذا با این دو هدف این واحدها آغاز شد. امیدواریم که در اربعین امسال از آن بهره‌برداری شود. گرچه وضع امنیتی تعریف ندارد و ناراحتی‌هایی وجود دارد، ولی ما توانستیم با به‌طور شبانه‌روز کار کنیم و از خود سیدالشهدا کمک خواستیم اتمام این برنامه.

این برنامه در نظر آقایان؛ چه متبرّعین ایرانی و چه مرجعیت، این است که فقط به کربلا ـ اختصاص نیابد، بلکه در کاظمین و سامرا هم اجرا شود. در نجف بلکه در راه‌های میان شهرهای مذهبی هم چنین واحدی ساخته شود که زوّار قبل از وارد شدن به حرم، به آنجا بروند و استراحت و تطهیر کنند و وضویی بگیرند و باطهارت و شادابی به حرم مشرف شود. در صدد هستیم دنبال زمین برویم، امیدواریم که خداوند عنایت کند و اینها هم انجا شود.

: اکنون پرسش آخر را طرح می‌کنیم، آقای دکتر! چند سال دارید و اهل کدام یک از شهرهای ایران هستید و چند فرزند دارید؟

آقای شهرستانی: پیشتر گفتم که در سال ۱۳۱۱ و در کربلا متولد شدم و در سال ۱۳۳۷، بعد از اوّلین انقلابی که شد، هجرت کریم به ایران. حدود هفت، هشت سال ساکن مشهد بودم و توفیق یاری‌ام کرد در حرم حضرت رضا علیه السلام کارهایی را انجام دهم. پس از آن، به تهران منتقل شدم و از آن زمان به بعد در تهران ساکن هستم. البته از آنجا که معتقدم باید پیام و رسالتی به کشورهای دیگر نیز داشته باشیم، لذا بسیار سفر می‌کنم تا شاید بتوانم از نظر مذهبی و اعتقادی کاری انجام دهم. و کارهایم را توأم با کارهای فنی‌می‌کنم که آن کارهای فنی بتواند ارائه کننده توانایی یک ایرانی شیعه باشد.

ص: ۱۶۱

اجداد ما از شهرستانک اصفهان هستند. میرزا اسماعیل شهرستانی آخرین فرد از خاندان ما در ایران بوده. میرزا مهدی شهرستانی، بعد از منقرض شدن حکومت صفوی (حدود ۱۰۰۰ هجری) به کربلا هجرت می‌کند و مشغول تحصی علوم دینی می‌شود. در آن زمان مکتب اخباری‌ها رونق پیدا می‌کند و مرحوم آقا شیخ یوسف بحرانی صاحب الحدائق، ریاست حوزه کربلا و همچنین ریاست حوزه‌های علمیه شیعه را در منطقه داشته است. شخصی به نام وحید بهبهانی در زمان ایشان مطرح گردیده و پیرو مکتب اصولی می‌شود و معروف است که می‌رود روی بام یکی از ایوان‌های صحن سیدالشهدا و فریاد می‌زند «أَنَا الْمُجَدِّد رَاْس ألف سنة»، مردم را دور خودش جمع می‌کند و مکتب اصولی را ترویج می‌کند و پس از آن، شاگردان برجسته‌ای تربیت می‌کند، به‌طوری که وقتی می‌خواهد فوت کند، از ایشان سؤال می‌کنند که پس از شما به چه کسی مراجعه کنیم ایشان می‌فرماید: «عَلَیکُم به المعاد الأربعة» نام چهار تا از شاگردان برجسته ایشان مهدی بوده؛ میرزا مهدی شهرستانی، میرزا مهدی بحرالعلوم، میرزا مهدی نراقی و میرزا مهدی شهید.

لذا بعد از فوت مرحوم وحید بهبهانی، میرزا مهدی شهرستانی در کربلا می‌ماند، میرزا مهدی بحرالعلوم مدتی از عمر خود را در مکه سپری می‌کند و بعد به نجف برمی‌گردد و میرزا مهدی نراقی و شهید به ایران مهاجرت می‌کنند. بنابراین، فامیل شهرستانی از هزاره هجری تا حالا در کربلا بوده‌اند.

ص: ۱۶۲

ص: ۱۶۳

نقد و بررسی کتاب

طرح جایگزین شود.

ص: ۱۶۴

تازه‌های کتاب

رحلة المکناسی و چند سفرنامه حج و حجاز

محمد المکناسی/ مصحّح: محمد بوکبوط

ابو جعفر اصفهانی

ادبیات حج در زبان‌های مختلف، در دنیای اسلام، جایگاه ویژه‌ای را به خود اختصاص داده است. در یکی از کهن‌ترین متون فارسی؛ یعنی سفرنامه ناصر خسرو، شاهد گزارش خواندنی سفر وی به حج هستیم. علاوه بر این، در دیوان او و دیگر شاعران پارسی زبان، از دیر باز اشعاری را که به نوعی به حج، کعبه، مکه و مدینه مربوط است می‌یابیم. بخشی از این ادبیات، مربوط به سفرنامه‌های حج است که مسلمانان طی قرون مختلف به نگارش آنها دست زده‌اند. این متون در زبان‌های عربی، فارسی و ترکی به وفور یافت می‌شود و حاوی نکات ارجمندی در ارتباط با حج، جغرافیای مکه و مدینه، شرح مسیر کاروان‌های حج و آگاهی‌های دیگری در این زمینه است. در فارسی به جز آنچه در متون جغرافیایی قدیم یا سفرنامه‌های کهن در باره حج آمده، از عصر جدید، اطلاعات چندی از دوره صفوی و بیش از آن، از دوره قاجاریه داریم. تعداد سفرنامه‌هایی که در دوره قاجار در باره حج نوشته شده، بیش از چهل سفرنامه است که به صورت نثر و نظم نگارش یافته است. در زبان عربی، سفرنامه‌های بیشتری و در زبان ترکی تعداد کمتری در عثمانی نوشته شده، اما به هر روی، در همه این زبان‌ها، این ادبیات وجود داشته است. سفرنامه‌نویسی در بیشتر این زبان‌ها تا به امروز ادامه یافته و می‌توان گفت که هر سال ده‌ها سفرنامه به زبان‌های مختلف در ارتباط با حج نوشته می‌شود.

ص: ۱۶۵

در روزگـار مـا برخی از این سـفرنامه‌ها به زبان‌هـای فرنگی هم منتشـر می‌شود. شـماری از آن‌هـا شامل گزارش‌های روزنامه‌نگارانه است که در مطبوعـات چـاپ می‌شود برخی هم به صورت کتـاب در دسـترس اهـل مطـالعه قرار می‌گیرد. آنچه جـالب است، چـاپ سفرنامه‌های روزگاران پیش است که به صورت خطی در کتابخانه‌ها مانـده و اکنون با تصـحیح و تنقیح به چاپ می‌رسد. حسن این آثار در آن است که بخشـی از تاریـخ دوران‌های گذشـته را نیز برای ما روشن می‌کنـد و ما را در آن فضاها به گردش در می‌آورد. یکی از آخرین این نمونه سـفرنامه‌های عربی، که به تـازگی انتشـار یـافته و مربوط به قرن هیجـدهم میلادی و حوزه مغرب اسـلامی است، سـفرنامه مکناسـی است. وی که سـفیر مغرب در آسـتانه؛ یعنی اسـتانبول بود، از راه مصـر به شام آمـد و از آنجا به حج رفت. نامش محمد بن عبدالوهاب المکناسی (م ۱۷۸۵ م/ ۱۲۰۰ هجری) است و کتابش به تازگی به وسیله محمد بوکبوط در دارالسویدی ابوظبی و المؤسـسهٔ العربیه در بیروت، ضمن ۴۲۰ صفحه به سال ۲۰۰۳ منتشـر شده است. ادبیات حج حوزه مغرب اسلامی نسبتاً غنی است. آنان راهی طولانی را برای انجام حج طی می‌کردند و تمام عرض آفریقا را برای رسـیدن به دریای سرخ با کشتی می‌پیمودند. بسا از طریق مصر به سمت شام رفته و از آنجا عازم مدینه منوره و سپس مکه مکرمه می‌شدند. سفیر مغرب که حامل پیامی از سلطان مغرب هم بوده، به سمت استانبول رفته و در آنجا مورد استقبال رسمی قرار گرفته است. طبیعی است که وی به عنوان یک حاجی، با موقعیت سیاسـی، دسترسی به اطلاعات دست اول و درستی در زمینه‌های مختلف داشته است. وی در دمشق نیز به زیارت اماکن مهم تـاریخی؛ از جمله جـامع اموی و قبور منسوب به صـحابه،ماننـد قبر بلاـل حبشـی رفته و از آنجـا همراه کاروان دولتی عثمانی، راهی مـدینه شـده است. مشـکلات طول راه که مهم‌ترین آن‌ها اعراب بدوی بودند، سـبب شده است تا وی شـرحی از آنها به دست دهد. زیارت قبر حبیب صلی الله علیه و آله در مدینه و نیز قبور صحابه و اهل‌بیت در بقیع و سپس عزیمت به مکه در دنباله آن آمده است. وصف مسجدالحرام و ارائه قصیده‌ای از خودش در باره مناسک حج (۲۶۸ ۲۷۹) مطالبی است که در این بخش عرضه شده است.

بخشی از این اشعار در باره پیامبرخدا صلی الله علیه و آله و توسل به ایشان و اهل بیت آن حضرت است:

«بجـاه جبرئیل و ما به نزل علیه نحن عاکفون لم نزل و الآل و الأولاد و الأزواج فاطمـهٔ ذات السـناء الوهّاج و بابن عمّک أبی الغصـنین سیّدنا الحسن و الحسین»

ص: ۱۶۶

وی پس از حج، همراه با کاروان شام به دمشق بازگشته، در حالی که در غیاب آنان، مرض وبا در این شهر فراگیر شده بود. در این هنگام عازم زیارت قدس شریف می‌شود.

زیارت قدس برای زائران ترک، مغربی و مصری بسیار اهمیت داشته، برخلاف زائران عراقی و ایرانی که علاقه‌ای به زیارت قدس نداشتند؛ چرا که در مسیرشان هم قرار نداشت. وی در بازگشت، شرحی از جزیره قبرس به دست داده و سپس در باره مسیر بازگشت، که از تونس و الجزایر بوده، اطلاعات دیگری را ارائه کرده است.

اکنون که این کتاب را شناساندیم، بهتر است چندین اثر تازه چاپِ دیگر را در همین زمینه معرفی کنیم:

رحلهٔ الی مکه، مراد هوفمان، چاپ شده در المدینهٔ المنوره، مکتبهٔ العبیکان ۱۴۲۱

نویسنده وقتی مسلمان شد و کتاب الاسلام کبدیل را نوشت و در آلمان به چاپ رسانید، گزارش سفر و زندگی خود را در آن آورد. در این نوشته از محمد اسد که او نیز یک یهودی مسلمان شده بود و کتاب «الطریق الی مکه» را نوشت، یاد کرده و مطالبی از آن آورده است.

رحلهٔ فی الجزیرهٔ العربیهٔ الوسطی، الحماد، الشمر، القصیم، الحجاز، ۱۸۸۲– ۱۸۷۸ شارل هوبیر، ترجمه به عربی: الیسار سعاده، بیروت، ۲۰۰۳

این کتاب یک سفرنامه فرنگی است که در سال ۱۸۸۵ میلادی در پاریس چاپ شده و این نخستین ترجمه عربی آن است که به بازار عرضه می‌شود. نویسنده از حجاز گذشته اما از مکه و مدینه دیداری نداشته است. او در باره بسیاری از راه‌ها، شهرها و کوه‌ها و بیابان‌ها آگاهی‌هایی را به دست داده و علاوه بر آن، شرحی هم در باره برخی از تحوّلات سیاسی آن روزگار در عربستان ارائه کرده است.

الرحلهٔ الیابانیه إلی الجزیرهٔ العربیهٔ، ایجیرو ناکانو، ترجمه به عربی از ساره تاکاهاشی، دارهٔ الملک عبدالعزیز، ۱۴۱۹

این اثر گزارش سفر نویسنده به بخش‌هایی از جزیرهٔالعرب در سال ۱۹۳۹ است. به زبان ژاپنی چاپ شده و چاپ عربیِ آن، در ضمن سلسله منشوراتی که به مناسبت یکصدمین سالگرد دولت سعودی، شامل یک صد جلد کتاب مهم تاریخی انتشار یافته، به مطالعه کنندگان عرضه شده است.

ص: ۱۶۷

یومیات رحله فی الحجاز (۱۳۸۴/ ۱۹۳۰) غلام رسول مهر، ترجمه سمیر عبدالحمید ابراهیم، ریاض، دارهٔ الملک عبدالعزیز، ۱۴۱۷

این اثر، سفرنامه حج است که به اردو نگارش یافته و به عربی ترجمه شده است.

نویسنده، روزنامه‌نگاری پاکستانی بوده و گزارش روزانه سفر خویش به اماکن مقدس را نوشته است. اصل آن گزارش‌هایی بوده که وی برای چاپ در نشریه صحیفه انقلاب به کشورش می‌فرستاده است.

الارتسامات اللطاف فی خاطر الحاج إلی اقدس مطاف، (۱۹۲۹) شکیب ارسلان، تقدیم: ایمن حجازی، ابوظبی، دار السویدی، بیروت، المؤسسهٔ العربیه للدراسات و النشر، ۲۰۰۴ اشاره کنم که این دو ناشر، طی سال‌های اخیر ده‌ها از این دست سفرنامه‌ها را، که مربوط به کشورهای مختلف می‌شود، چاپ کرده‌اند. در باره شکیب ارسلان هم نیاز به گفتن نیست که از نویسندگان و ادیبان مشهور دوره اخیر بوده و برخی از آثارش به فارسی هم درآمده است.

این سفر در سال ۱۳۴۸/ ۱۹۲۹ ق. انجام شده و مسیر آن از محل اقامت آن زمانِ وی، یعنی لوزان سویس آغاز شده، از آنجا به ایتالیا، سپس از دریا به سمت پورت سعید و از آنجا به دریای سرخ و سپس مکه انجام شده است. وی در ایام حج بیمار شده و برای بهبودی به طائف رفته است. به همین دلیل بخش عمده‌ای از کتابش به شرح وضعیت طائف مربوط می‌شود.

حجم کتاب ۳۷۶ صفحه و گزارش آن، از شهر مکه، طائف و طوایف میان راه و دیگر مسائل جاری، که مربوط به آغاز دولت سعودی بوده خواندنی است.

وی به برخی از اماکنی که به تازگی به دست وهابی‌ها تخریب شد، اشاراتی دارد که از آن‌جمله بنای روی قبر عبد اللّه بن عباس و عکاشهٔبن محصن در طائف است. این اثر در شناساندن تاریخ و به‌خصوص جغرافیا و قبایل و مسائل حاشیه‌ای دیگر، حاوی اطلاعات بسیار عالی و تازه است. مؤلف در جای جای کتاب از اطلاعات حدیثی و تاریخی و جغرافیایی سایر کتاب‌ها بهره برده و کتاب را خواندنی کرده است.

الرحلهٔالحجازیه، اولیا چلبی، ترجمه از ترکی به عربی: دکتر الصفصافی احمد المرسی، قاهره، دار الآفاق العربیه، ۱۹۹۹

کمتر عالم و عامیِ ترکیه‌ای را می‌شناسیم که با سفرنامه مفصل اولیا چلبی آشنا نباشد؛ سفرنامه‌ای که در ده جلد است و شامل بخش مهمی از جغرافیای عالم متمدن در قرن یازدهم

ص: ۱۶۸

هجری می‌شود. به‌قدری در باره این کتاب گفته و نوشته شده که نیاز به معرفی آن نیست.

بخشی از این سفرنامه شیرین و خواندنی مربوط به مکه و مدینه است. عامی نویسی مؤلف و تلاش او برای ارائه باورها و عقاید عامیانه در باره این اماکن، که گاه بسیار خنده‌دار و غیر صحیح است، آن را به صورت یک اثر ارزشمند در آورده است. لازم است تا در جای دیگری به تفصیل در باره این سفرنامه سخن بگوییم و خواندنی‌های آن را نقل کنیم.

الحجاز فی نظر الأندلسیین و المغاربه فی العصور الوسطی، ابراهیم احمد سعید، دمشق، الاوائل للنشر و التوزیع، ۲۰۰۴

این کتاب مروری است بر تعدادی از سفرنامه‌های حج مغربی‌ها، که ضمن کتابشان شرحی از حجاز به دست داده‌اند. سفرنامه‌ها و کتاب‌هایی که مبنای کار این مؤلف بوده، عبارت‌اند از سفرنامه ابن جبیر، العبدری، ابن بطوطه، البلوی، القلصادی. وی در هر بخش، گزیده‌ای از مهم‌ترین مطالب آنان را در باره شهر مکه و مدینه و دیگر مسائل مربوط ارائه کرده و در واقع، تلخیص و تهذیب مطالب آن‌ها در باره حجاز است.

موسوعه مرآة الحرمین الشریفین و جزیرة العرب، (۵ جلد)، ایوب صبری پاشا، اشراف بر ترجمه: احمد حرب، قاهره، دار الآفاق العربیه، ۲۰۰۴

یک مجموعه پنج جلدیِ بسیار مفصل که از همان زمان چاپ متن ترکی آن در سال ۱۳۰۲ ق. در مطبعة البحریه، استانبول اثری شناخته شده و قابل استفاده بوده است. در همان دوران قاجار، مجلدی از آن، با عنوان «مرآةالحرمین» که قسمت مکه آن بود، به وسیله عبدالرسول منشی به فارسی برگردان و چاپ شد که اخیراً به وسیله آقای جمشید کیانفر تصحیح و ضمن منشورات میراث مکتوب، در تهران (۱۳۸۳) به چاپ رسیده است. اکنون متن کامل آن، به عربی برگردان شده و در پنج مجلد به چاپ رسیده است. به دلیل آن‌که نویسنده یکی از شخصیت‌های دولت عثمانی بوده و آنها با وهابیان بسیار تند برخورد می‌کردند، توزیع کتاب در حال حاضر در کشور سعودی ممنوع است. این علاوه بر اختلاف مشرب مذهبی آنها است. بی‌شک، این مفصل‌ترین اثر تاریخی، جغرافیایی و سفرنامه‌ای است که در پایان دوره عثمانی تألیف شده و از هر جهت قابل اعتنا است. تألیف آن در این مقطع، سبب شده است تا مؤلف ضمن آشنایی با تاریخ‌نویسیِ جدید، به تحقیق و تتبع میدانی پرداخته و در عین حال از متون در دسترس نیز در تألیف آن استفاده کند.

ص: ۱۶۹

خاطرات

طرح جایگزین شود.

ص: ۱۷۰

مقدّمه خاطرات سرپرست حجّاج

پس از ماجرای دردناك قتل ابوطالب یزدی، در سال ۱۳۲۲ خورشیدی، به دست وهابیان، رابطه دولت‌های ایران و سعودی تیره شد و چند سالی، از عزیمت زائران ایرانی به حجاز پیش گیری به عمل آمد. تا این که در سال ۱۳۲۷، دولت ایران اجازه سفر زائران خود به این سفر معنوی را صادر کرد. پیشتر در ایران، گماردن سرپرست برای حاجیان مرسوم نبود، ازاین‌رو، حوادث ناگواری برای آنان پیش می‌آمد و کسی برای رفع مشکلات آنان اقدامی نمی‌کرد تا این که دولت وقتِ ایران، برای نخستین بار تصمیم گرفت برای زائران ایرانی سرپرست بگمارد و به دنبال آن، محسن صدر، معروف به «صدرالأشراف» را که در میان رجال دولتی، پیشینه و صبغه مذهبی داشت و در عصر رضاخان چند سالی وزیر عدلیه بود، برای این منظور تعیین کرد. وزیر کشور

خاطرات سرپرست حجّاج در سفر حج سال ۱۳۲۷ خورشیدی

سید جواد حسینی

وقت، او را برای تصدّی این مسؤولیت فراخواند و به گفته وی، تلگرافی از آیت‌اللّه آقاسید محمد بهبهانی، رییس علمای تهران به او رسید که این دعوت را رد نکند. وی همچنین در قم به ملاقات آیت‌اللّه حاج آقا حسین بروجردی، مرجع تقلید شیعه رفت و به گفته خودش، حضرت آیت‌اللّه اظهار میل کردند که وی این مسؤولیت را بپذیرد.

به هر حال، او در این سفر، سرپرستی حجاج را به عهده گرفت و خاطرات خود را نیز به رشته تحریر درآورد.

در این سفر، گروهی از علمای اعلام؛ مانند حضرات آیات و حجج اسلام، سید محمد بهبهانی، فیض قمی، سید محمد تقی خوانساری، حاج میرزا حسین سبزواری، حاج میرزا خلیل کمره‌ای، شیخ بهاء الدین نوری و شیخ بهاء الدین محلّاتی و محمد تقی فلسفی نیز حضور داشتند.

ص: ۱۷۱

گفتنی است، مرحوم فلسفی، گوشه‌ای از خاطرات این سفر را بازگو کرده، که در شماره ۴۷ فصلنامه «میقات حج» منتشر شده است. مرحوم فلسفی که همراه زائران، از راه زمینی رفته، مقداری از مشکلات سفر را نقل کرده و از اقدامات خود در رفع مشکلات سخن گفته است. وی همچنین از ملاقات خود با صدرالأشراف یاد کرده و اظهار تشکرِ او را آورده است.

معاون وی، ابوالفضل حاذقی، سرپرستیِ گروهی از زائران را، که از راه زمین عازم حج بودند، به دوش داشته و او نیز خاطرات خود را نوشته و مقداری از دشواری‌های سفر را بازگو کرده است. ولی هیچ‌کدام نامی از مرحوم فلسفی و اقدامات مؤثّر وی؛ مثل ملاقات با ولیعهد عربستان، در جهت رفع مشکلات حجاج و نجات آنان از گرفتاری در صحرا و ... نبرده‌اند!

باری، هرچند صدرالأشراف از رجال عصر پهلوی است و در کارنامه‌اش وزارت عدلیه رضاخان را ثبت کرده و پسرش نیز نخست وزیری، وکالت مجلس و ریاست مجلس سنا را برعهده داشته، اما نقل خاطرات او در مجله، از چند زاویه مد نظر بوده است:

الف: مناسبات دولت‌های ایران و عربستان سعودی، از زبان سرپرست حجاج ایرانی، در آن دوره، به تصویر کشیده شده است.

ب: این خاطرات، حاکی از مشکلات و دشواری‌های سفر حج، در نیم قرن گذشته است.

ج: از میزان تأثیر فعالیت سرپرست حجاج، در جهت تسهیل امور و رفع مشکلات آنان خبر می‌دهد.

د: تا حدّی بازگو کننده وضع دولت‌مردان سعودی، در سطوح مختلف است، که از زبان یکی از دولت‌مردان عصر پهلوی انجام گرفته و گاهی هم با وضع دولت‌مردان ایرانی مقایسه شده است.

ه: وی در این خاطرات، بخشی از سخنرانی حسن البنّا، رییس جمعیت اخوان المسلمین را، که در حج حضور داشته، آورده است.

صدر الأشراف، در سال ۱۳۲۰ ش. نیز از راه عتبات عراق، به حج رفته و خاطراتش را نوشته است. در این خاطرات، که به صورت شخصی سفر کرده

ص: ۱۷۲

بود، مواردی از دشواری‌های سفر و نیز رفتار مأموران سعودی در حوادث مختلف و پاره‌ای از اعتقادات آنها را باز گفته است.

زمامداری عبدالحسین هژیر و اجازه برای رفتن به حج

در سال ۱۳۲۶، بعد از قوام‌السلطنه، عبدالحیسن هژیر، که تقرّبی به شاه داشت نخست‌وزیر شد، ولی از ابتدای کار با مخالفت بعضی احزاب و آقای سید ابوالقاسم کاشانی که نفوذ زیاد در عامه مردم داشت مواجه گردید. حتی در جلو مجلس اجتماعاتی بر ضد او تشکیل و زد و خوردهایی اتفاق افتاد و چون او را به بی‌دینی منسوب کرده بودند، او اقداماتی برای ترویج احکام شرع می‌کرد؛ از جمله در ماه رمضان اگر کسی هرچند مسافر و مریض بود عملی منافی روزه به جا می‌آورد پاسبانها او را می‌گرفتند و توقیف می‌کردند و از جمله آن‌که چون در مدت چهار سال بعد از قضیه ابوطالب یزدی که تفصیل آن را می‌نویسیم مسافرت به مکه معظمه در ایران از طرف دولت ممنوع و روابط با دولت حجاز مقطوع بود هژیر به ملاحظه تقاضاهای مردم و به‌خصوص علما برای اجازه دادن دولت که به حج بروند به طور مطلق اجازه داد که هرکس بخواهد امسال به حج مشرف شود مانعی نیست لذا مردم که در مدت چند سال از تشرف به حج محروم شده بودند برای تحصیل گذرنامه و ویزا در سفارتخانه‌های عراق و سوریه و لبنان هجوم آوردند. حالا مقتضی است قضیه قتل ابوطالب یزدی را در مکه که سال ۲۲ اتفاق افتاد بنویسم.

تا سال ۱۳۲۷ که هژیر برای جلب توجه مسلمین اجازه رفتن به حج را داد مرسوم نبود که از طرف دولت سرپرست و به عبارت دیگر امیرالحاج به همراهی حجاج ایرانی به حجاز برود و در حجاز وزیر مختار هم از طرف ایران نبود سابقاً گاهی وزیر مختار مصر در ایام حج چند روزی به جده می‌رفت و گاهی یک نفر وابسته به سفارت ایران در مصر را در موسم حج می‌فرستادند؛ چنانکه در سال ۱۳۲۰ شمسی که من به حج مشرف شدم (۱) سید کاظم آزرمی وابسته به سفارت ایران در مصر برای رسیدگی به امور ایرانیان به حجاز آمده بود و هرچند او جوانی زیرک و کاردان بود و عربی را خوب حرف می‌زد و خوب می‌نوشت ولی چون حیثیت رسمی او قابل و لایق نبود محل اعتنای مأموران دولت حجاز واقع نمی‌شد و حجاج

۱- وی خاطرات این سفر را نیز به رشته تحریر درآورده و نوشته است: «چند سال بود که قصد داشتم‌در موسم حج برای ادای فریضه حج به مکه معظمه و زیارت مدینه منوره بروم، ولی می‌دانستم شاه اجازه نمی‌دهد، لذا همین که او استعفا کرد و رفت، عازم شدم و خانواده من با دو دختر من برای زیارت عتبات مقدسه عراق همراه بودند و آنها را در کربلا و نجف گذاشته، خود به مکه معظمه رفتم.

ص: ۱۷۳

ایرانی در حجاز پست‌ترین طبقات مسلمین بودند و علاوه بر این که سرپرست لایقی نداشتند.

یک جهت دینی که عبارت از مذهب تشیع است بود که عموم سنی‌ها شیعه را رافضی و اهل بدعت می‌شمارند و به‌خصوص وهابی که مذهب عمده اهل حجاز و مذهب دولتی‌ها است شیعه را مهدور الدم یعنی خون و مال آنها را مباح می‌شمارند.

بیچاره مقتول نه زبان می‌دانسته که از خود دفاع کند و نه مجال دفاع به او داده‌اند و به مجرد شهادت چند نفر سنی متعصب که گفته‌اند آن بیچاره نجاست در دامن خود برای ملوث کردن مسجد حمل کرده، قاضی این حکم ظالمانه را داده

چنان که من خود در سال ۱۳۲۰ که مشرف شدم همه شب می‌دیدم در صحن مسجدالحرام کرسی گذاشته و واعظی روی کرسی نشسته و تمام بیانات او راجع به شیعه و به قول آنها رافضی‌ها بود که می‌گفت این جماعت مشرک هستند و دولت نباید آنها را به حرم خدا و رسول راه بدهد و علت دیگر موضوع نژادی بود که ایرانی‌ها و به قول عربها عجم هستند و برای عجم در نزد عربها احترامی نیست و در هر حال حجاج ایرانی به بدترین مذلت‌ها دچار بودند.

قضیه قتل ابوطالب یزدی در مکه

در سال ۱۳۲۲ هم که عده‌ای از ایرانی‌ها به حج رفته بودند، یک نفر ابوطالب نام یزدی با زن خود برای ادای فریضه حج آمده بود. بیچاره مریض بود و در حین طواف دور کعبه یا به قول بعضی موقع نماز در مقام حضرت ابراهیم، حال او به هم خورده و قی به او عارض شده و برای این که زمین مسجد ملوث نشود در دامن لباس احرام خود استفراغ کرده و برای آن‌که کثافت را از داخل مسجد بیرون ببرد، به راه افتاده ولی مقداری از کثافت معده که در دامن او بوده، به زمین مسجد ریخته و عده‌ای از اهل مصر؛ یعنی از جهال و متعصبین آنها نزد قاضی شهادت داده‌اند که آن شخص نجاست در دامن خود کرده به‌قصد تلوّث مسجد و قاضی حکم به قتل او داده. ملک ابن السعود پادشاه حجاز هم به حسب ظاهر نمی‌تواند حکم شرعی را بلااجرا بگذارد، نتیجه این شد که او را فوراً سر بریدند.

این ظاهر امر بود ولی در باطن سیاستی برای مرعوب کردن ایرانی‌ها بود؛ زیرا چنانکه

ص: ۱۷۴

مذکور گردید، اساساً سنی‌های متعصب عقیده بد نسبت به شیعه، خصوص ایرانی‌ها دارند و از طرفی هم ایرانی‌ها به هیچوجه ملاحظه اقتضای موقع و غلبه مخالفین خود را ندارند و با آن‌که از ائمه شیعه نهایت اصرار به مماشات و متابعت ایشان در جمله از امور مثلًا حضور در نماز جماعت آنها شده ایرانی‌ها در موقع انعقاد نماز جماعت، از مسجدالحرام بیرون می‌روند و یا در یک گوشه نماز فردی می‌خوانند و این رفتار حقد و دشمنی سنی‌ها را تشدید می‌نماید و مانند آن است که افکار عمومی اهالی چه حجازی و چه مصری متوجه یک نوع تنبیه ایرانی‌ها بوده است و پادشاه هم به رعایت افکار عمومی امر به اجرای فوری این حکم غلط داده حکمی که بر اثر محاکمه صحیح نبوده و بیچاره مقتول نه زبان می‌دانسته که از خود دفاع کند و نه مجال دفاع به او داده‌اند و به مجرد شهادت چند نفر سنی متعصب که گفته‌اند آن بیچاره نجاست در دامن خود برای ملوث کردن مسجد حمل کرده، قاضی این حکم ظالمانه را داده، در حالتی که تحقیق لازم بوده که اولًا در دامن او نجاست بوده یا قی؟ ثانیاً این عمل اضطراری (بوده) یا اختیاری؟ ثالثاً چه مقصودی داشته آیا واقعاً قصد او تلویث مسجد و محل عبادت مسلمانان بوده است و اگر چنین باشد آیا چنین کسی مجنون یا دیوانه نیست که از هزار فرسنگ راه با مشقت زیاد و با زن خود برای چنین عمل شنیعی به آنجا آمده باشد؟

باری، این عمل زشت از حکومت حجاز سر زد و قلوب ایرانیان را رنجانید بلکه در شهرهای عراق مانند کربلا و نجف و کاظمین اظهار تنفر و انزجار از این عمل کردند و مکاتباتی هم مبنی بر اعتراض مابین دولت ایران و دولت حجاز توسط سفیر ایران در مصر مبادله و بالنتیجه قطع رابطه شد و دولت ایران اتباع خود را تا چند سال از رفتن به مکه معظمه ممنوع داشت ولی البته طرفین متمایل به رفع این تیرگی بودند. دولت ایران، برای تقاضای اهالی به انجام امر واجب و دولت سعودی برای منافعی که از واردین برای حج می‌برد.

تا در سال ۱۳۲۷ چنان که اشعار گردید، نخست وزیر وقت اجازه داد و راه را برای قاصدین حج باز کرد و مقرر شد که کسی را به سمت سرپرستی حجاج ایرانی یعنی امیرالحاج تعیین کنند.

تعیین سرپرستی حج

در تابستان سال ۱۳۲۷ من به محلّات رفته بودم، در آنجا تلگرافی از وزیر کشور

ص: ۱۷۵

(مرحوم فهیم الملک) به من رسید که مرا دعوت به قبول این سمت نموده بود و نیز تلگرافی از آیت‌اللّه آقا سید محمد بهبهانی رییس علمای تهران به من رسید که رد این دعوت را نکنم.

مع‌ذلک چون من می‌دانستم دولت عنایتی به این امر ندارد و شرایط لازمه را برای تهیه مقدمات آن رعایت نخواهد کرد، جواب رد دادم و چون موقع تابستان در شرف انقضا بود عازم تهران شدم و در قم به ملاقات آیت اللّه حاجی آقا حسین بروجردی، مقلد شیعه رفتم.

ایشان مطّلع بودند که به من این تکلیف شده است، اظهار میل کردند که من آن را قبول کنم و همین که به تهران آمدم، از طرف دولت به من تأکید در قبول این خدمت شد ولی ملاحظه کردم که دولت هیچ برنامه برای این کار در نظر نگرفته و مردم که گذرنامه گرفته‌اند، در شرف حرکت‌اند، لذا از قبول آن امتناع ورزیدم، لکن شاه مرا احضار و امر به قبول این سمت نمودند.

و چون مقرر بود نامه‌ای هم از طرف شاه به ملک ابن السعود پادشاه حجاز نوشته شود و هدیه لایقی برای ایجاد حسن روابط برای او فرستاده شود، در طرز بیان و مطلب نامه شرکت کردم و هدیه هم که عبارت از یک جلد کلام اللّه، خطی خیلی عالی و یک شمشیر که قاب آن طلا و روی آن مکلل به فیروزه‌های خیلی عالی بود تهیه کردند و من با عجله تمام مشغول تهیه برنامه هیأت امارت حج شدم و در این موقع که من قبول خدمت را کردم، قاصدین حج به من مراجعه کردند برای پول که برای مخارج و برای رسوم حج؛ یعنی پولی که دولت عربی سعودی از هر حاجی که از غیر خاک حجاز به حج می‌رود می‌گرفت و مقدار آن جمعاً چهل و یک لیره و نیم بود.

من به دولت پیشنهاد کردم که به کمیسیون ارز اجازه بدهند به هر حاجی هشتاد لیره بفروشند، دولت عذر آورد که برای بانک تهیه این مقدار ارز با کثرت افراد قاصد حج مشکل است و چون مردم ناچار به تهیه ارز لیره یا دینار عراقی در بازار آزاد بودند، قیمت لیره و دینار به بیست و هفت تومان رسید. من پیشنهاد کردم که به قیمت آزاد این مقدار لیره یا دینار را به مردم بفروشند باز هم دولت قبول نکرد.

البته بردن اسکناس ایران هم به خارج ممنوع است و بالاخره چون قاچاق در ایران از همه کار سهل‌تر است مردم اسکناس ایران به قاچاق بردند. نهایت آن که منافع آن به صرافهای بغداد و بصره رسید که در حدود بیست و هفت تومان با یک دینار مبادله می‌کردند.

من چون از اوضاع زمان حج مطلع بودم که تجمل ظاهر مدخلیت زیاد در حفظ حیثیت

ص: ۱۷۶

دارد؛ مخصوصاً در موقع توقف در منا و عرفات که باید در چادر بود لذا از شاه درخواست کردم از بهترین چادرهای بزرگ سلطنتی و فرش و قالی و لوازم پذیرایی از دربار به ما بدهند.

شاه مرا مختار در انتخاب آن لوازم فرمود و من یک چادر خیلی بزرگ که پوشش ابریشم دوزی و چند چادر دیگر و قالی‌های خیلی ممتاز و ظروف چینی و غیره گرفتم و آذوقه مسافرت را چون می‌دانستم در حجاز گران است به‌علاوه ناچاریم دعوت‌ها و میهمانی‌ها بکنیم تهیه کردم و آقای حاج شیخ احمد بهارمنشی، نخست وزیر، که مردی شایسته و امین است حسابدار و ناظر خرج تعیین کردم و هیئت سرپرستی عبارت بود از آقای ابوالفضل حاذقی به سمت معاون، آقای احمد بهار حسابدار، آقای سید محمد باخدا و مرحوم حاج داداش کرمانشاهی و مستشار السلطنه مشایخی اعضا و سرهنگ باقر شهرستانی که از افسران شهربانی بود، برای حفظ نظم و آقای سید کاظم آزرمی منشی و مترجم و آقای دکتر مدرسی رییس بیمارستان قم به سمت رییس بهداری و دو نفر دیگر دکتر.

معاون و اعضا را با محصولات خود، با چند اتومبیل و کامیون از راه بصره و کویت همراه حجاج، که از راه خشکی عازم بودند، روانه کرده و خودم با آزرمی در ماه ذی‌قعده مطابق با مهرماه با هواپیما از تهران حرکت کرده به فاصله شش ساعت و نیم وارد جده شدیم و در جده سفرای دول اسلامی و سفیر چین و معاون وزیر امور خارجه دولت سعودی در فرودگاه ما را استقبال کرده و به عمارت دارالضیافه، که محل پذیرایی برای ما تعیین کرده بودند، رفتیم و یکی از اعضای وزارت خارجه که فارسی خوب صحبت می‌کرد و اصل او افغانی بود، میهماندار برای ما معین کردند.

صبح روز بعد، امیر جده نزد من آمد و گفت: دیروز عصر تلگرافی از امیرالسعود ولیعهد پادشاه از ریاض رسیده که حجاج ایرانی در سرحد حجاز و کویت به واسطه اشتباه شوفرها راه را گم کرده و در بیابان متفرق شده و اتوبوسها به رمل فرو رفته سرگردان مانده‌اند و پادشاه تلگراف زد که فوراً کامیونهای قوی جریه برای خارج کردن وسایط نقلیه از رمل و آب و بنزین و اشیای یدکی اتومبیل و دستگاه اصلاح از ریاض بفرستند و چون پادشاه از ورود شما به جده مطلع شده است، امر کرده که من تعداد وسایط نقلیه ایرانی‌ها و سیستم آنها را از شما بپرسم و فوراً اطلاع دهم تا اشیای یدکی مطابق آنها از ریاض فرستاده شود.

من اگرچه با تجربه‌ای که از وضع اتوبوسرانی در رمل داشتم مقتضی بودم که خودم همراه

ص: ۱۷۷

آن قافله باشم ولی من وقتی قبول این مسافرت کردم که حجاج بعضی رفته و بعضی در شرف حرکت بودند و برای تهیه لوازم هیأت امارت حج و تهیه نامه شاه و هدایا، ناچار از توقف در مرکز بودم.

حالا لازم بود من عـده وسایط نقلیه و سیسـتم آنها را به امیر جده اطلاع دهم ولی متأسـفانه تا ساعت آخر حرکت از تهران هر چه از شهربـانی کـل اسـتفسار کردم جواب نـداد حتی عـدد حاج را هم نمی‌دانسـتند و اینهاست که بی‌علاقگی مأمورین دولت را به کارها نشان می‌دهد.

در هر حال به امیر جده گفتم صورت وسایط نقلیه نزد معاون امارت حج است که با قافله ایرانی همراه است از او تحقیق کنند.

ملاقات با ملک بن السعود

من با آزرمی که سـمت مترجمی داشت، برای ملاقات پادشاه به قصـری که در جـده قرار دارد رفتم و مطابق آداب بین المللی، گاردِ جلو قصر احترامات نظامی به جا آورد و درب قصر رییس تشریفات و معاون وزارت خارجه ما را استقبال و تا اتاقی که پادشاه نشسته بـود، همراه آمدنـد. من وقـتی وارد یـک سـالن بزرگ شـدم، پادشـاه از روی صـندلی خود برخـاست و به عـادت امروز دست داد و صندلی دست راست خود را نشان داد.

من حاجت به مترجم نداشـتم، به‌خصوص که پادشاه خیلی شـمرده و فصیح حرف می‌زد ولی ممکن بود برای جواب و ادای مطالب، لکنت در زبـان من پیـدا شود. بودن آزرمی خصوص برای حمـل نامه‌هـا و هـدایا لازم بود. پادشاه مردی قوی جثه و بسـیار مؤدب و متین و آرام بود و شـمرده حرف می‌زد. من وضع صورت و متـانت او را که صـلابت عزم و اراده قوی داشت شبیه به رضاشاه پهلوی دیدم.

باری بعد از تعارفات، نامه شاه را به دست او دادم و چون نامه به فارسـی نوشته شده، ترجمه آن را هم به عربی نوشته، ضمیمه کردم. ترجمه عربی را خوانـد و اظهار امتنان کرد. بعد قرآن و شمشـیر به او تقدیم شد. پادشاه قرآن را با تواضع دو دستی گرفت و باز کرد و یک آیه خواند و شمشیر را که مرصع به فیروزه‌های قدیم و درشت بود، به دقت ملاحظه کرده، گفت:

شاهنشاه ایران قرآن فرسـتاده به این معنی که کلمه جامعه ما مسـلمین و دستورالعمل ماست و شمشیر فرستاده که متفقاً به فرق اعدای اسلام بزنیم. بعد، از خصایص و اوصاف ذاتی شاه از

ص: ۱۷۸

من پرسید. من البته جوابهای خوب و مناسب دادم و من قبل از آن‌که راجع به حجاج ایرانی، که از راه خشکی آمده‌اند، اظهاری کنم، خودش تفصیل تلگراف ولیعهد و اوامری که صادر کرده بود، گفت و اظهار داشت: اطمینان داشته باشید من نمی‌گذارم یک نفر ایرانی در صحرا بماند و به موقع به موسم حج نرسد.

من گفتم: قسمت عمده حجاج ایرانی از راه خشکی آمده‌اند و قسمتی هم از راه دریا و هواپیما آمده و خواهند آمد و در حوائج خود به من مراجعه خواهند کرد، شایسته است به مأمورین دولت امر صادر فرمایید به مطالب ما بیشتر توجه کنند. در جواب گفت: من دستورهای لازم به مأمورین و وزرای دولت داده‌ام، بعد «مدیر الأمن العام» (رییس کلّ شهربانی) را خواست و گفت: تا امیرالحاج ایران در خاک حجاز است، امر او امر من است، بعد کفیل وزارت خارجه را خواست و توصیه کرد: هر مطلب من داشته باشم انجام دهند.

در حکومت حجاز، کمیسیون بازی و نظر خواستن از این اداره و آن اداره نیست. یک امرِ شفاهیِ پادشاه، تمام مشکلات را حل می‌کند. من بعد از صرف قهوه و شربت، خداحافظی کرده و خواستم بیرون بروم، پادشاه ایستاده دست داد و گفت: شما تا ایام حج در جده می‌مانید یا به مکه می‌آیید؟ من گفتم: میل دارم به زیارت مدینه منوره بروم، بعد از بیرون آمدن من، پیغام داد که یک طیاره مخصوص در اختیار شما خواهد بود که به مدینه بروید و هرچند روز مایل هستید نگاه دارید و هر که را هم میل دارید همراه ببرید.

تشرّف به مدینه منوره

من فردای آن روز آزرمی و آقای ضیاء الدین قریب را، که به عنوان کاردار موقت وزارت خارجه، که با خانمش از مصر آمده بود، همراه برداشته به مدینه رفتیم. در آنجا هم امیر مدینه تا فرودگاه ما را استقبال کرده، میهمان او بودم. من قبل از حرکت از ایران پیش بینی‌های لازم و اخطارهایی که می‌بایست به حجاج ایرانی بشود؛ از قبیل رعایت احترام نماز جماعت سنی‌ها و لزوم اقتدا به ائمه جماعت آنها و این‌که در نماز مهر نگذارند و از بوسیدن ضریح حضرت پیغمبر در مدینه و قبور ائمه بقیع و سایر مقامات مقدسه احتراز کنند، کرده و بیانیه چاپ کردم و در میان حجاج پخش کردند و به علمای متنفّذ؛ از قبیل حاج سید محمد بهبهانی و مرحوم آیهٔ اللّه حاج سید محمدتقی خوانساری و آیت‌اللّه مرحوم فیض قمی و آقای حاج

ص: ۱۷۹

میرزا حسین سبزواری و بسیاری از علمای دیگر؛ از جمله آقای حاج میرزا خلیل کمره‌ای که در آن سفر بودند، توصیه کردم که به عوام بفهمانند از رفتاری که در نظر اهل سنت بدعت است اجتناب کنند، الحق آقایان هم در این باب کوشش کردند و خودشان در مواقع جماعت اهل سنت در نماز حاضر و اقتدا می‌کردند و این رویه مستحسن و مفید اتفاق افتاد ولی از این امر نگران بودم که مبادا رؤیت ماه اول ذی‌الحجّه مورد اشتباه واقع شود؛ چون در اغلب سالها این‌طور اتفاق می‌افتاد که در حجاز روزی را که در ایران و عراق آخر ماه ذی‌قعده است، اول ذی‌الحجه اعلان می‌کنند و اعمال حج را بر وفق آن به‌جا می‌آورند و در حجاز به حکم قاضی، اول ماه ثابت می‌شود و ایرانی‌ها اطمینان به آن ندارند و می‌خواهند اعمال حج را مطابق تقویم ایران و با ثبوت رؤیت ماه در نزد علمای شیعه به جا بیاورند.

این اختلاف یکی از مواردی است که ایرانی‌ها دچار اهانت و اذیت اهالی و سایر حجاج و ضرب و شتم و توقیف مأمورین حکومت واقع می‌شوند، ولی خوشبختانه در همان شب اول که ما در مدینه بودیم، جمعی رؤیت ماه را شهادت دادند و چند نفر از شهادت دهندگان شیعه بودند و آقای بهبهانی هم که در مدینه بودند، موافقت کردند و آن سال اختلافی پیش نیامد.

روز اول ماه را در مدینه توقف کرده روز دوم به جده برگشتم.

بروز مشکلی دیگر:

بـه محض ورود، امیر جده نزد من آمد و گفت: دیشت ولیعهد به پادشاه عربستان تلگراف کرده که وسایط نقلیه حجاج ایرانی؛ اگرچه همه نو و خوب بوده، ولی به‌واسطه بی‌اطلاعی شوفرها، که اکثراً در رمل فرورفته و بعضی برای پیدا کردن راه به یمین و یسار رفته حتی صد کیلومتر از جاده دور شده و مسافرین که در حدود ده هزار نفرند در بیابان بیست و چهار ساعت و بعضی دو شبانه روز مانده بودند، همه نجات یافتند، ولی هیچ‌کدام رسوم حج نداده‌اند و اینک بعضی در جریه سرحد خاک عربی سعودی و بعضی در داخل خاک حجاز از بیراهه آمده و مأمورین برای ادای رسوم، آنها را متوقف نموده‌اند. تکلیف چیست؟ پادشاه دستور داد که فوری به شما اطلاع بدهم.

من رییس اداره حج را خواستم، نزد من آمد و راه چاره از او خواستم. گفت: حسب المقرر، باید همه مسافرین در جریه که دستگاه گمرک است، حاضر شوند و گذرنامه‌ها ملاحظه

ص: ۱۸۰

شود و وصول رسوم حج را در گذرنامه قید کنند و اجازه ورود به خاک عربی سعودی در گذرنامه هم قید شود و چون جمعیت حاج زیاد است، این کار اقلًا ده روز طول می‌کشد و حجّ همه فوت می‌شود. علاج این امر از وظیفه من خارج و مربوط به وزارت مالیه است.

من به وزیر مالیه تلفن کرده، این مشکل را گفتم. جواب داد: اگر شما تعهّد می‌کنید که حجاج بعد از ادای مناسک حج رسوم را خواهند داد، ممکن است اجازه بدهیم معطل نشوند و حرکت کنند. من گفتم: اجازه چنین تعهدی از دولت ندارم ولی اطمینان می‌دهم که بعد از ورود به مکه و ادای مناسک حج خواهند پرداخت. گفت: همین اطمینان که شخص شما می‌دهید برای دولت ما کافی است و الآن تلگراف می‌کنم که مسافرین را روانه کنند. بعداً معلوم شد، بسیاری از اتوبوس‌های ایرانی در راه به‌واسطه رمل یا جهات دیگر، معیوب شده و آنها را با جریه به ریاض برای تعمیر برده‌اند و مسافرین آنها را با اتومبیل‌های بزرگ سعودیِ سرباز، که مخصوص ایام حج است، مجانی حمل کرده‌اند.

من تا روز ششم ذی‌الحجه در جده به گردش دریا و تماشای مؤسسات دولتی و بازدید وزرا و سفرای خارجه، که به دیدن من آمده بودند، گذرانده (۱) روز ششم با چند اتومبیل سرباز که دولت برای ما مهیا کرده بود با حالت احرام به قصد عمره حج روانه مکه معظمه شدم و چون شب هفتم را پادشاه دعوت به شام در قصر خود، که در مکه است، نموده بود بعد از طواف و سعی لباس معمولی پوشیده به دعوت پادشاه رفتم. در این دعوت امیرالحاج مصر احمد جودت پاشا رییس مجلس شورای مصر و جمعی از محترمین حجاج سایر ممالک اسلامی و شیوخ حجاز و وزرای دولت حاضر بودند.

جایی که برای من تعیین شده بود صندلی دست راست پادشاه و صندلی دست چپ امیرالحاج مصر بود. زیر دست من رشید عالی گیلانی که چند سال قبل در عراق کودتا کرده با انگلیس‌ها جنگ کرد و دولت عراق به حکم غیابی او را محکوم به اعدام کرده بود و حالا مشاور درجه اول پادشاه است و به همین مناسبت روابط بین دولت عراق و پادشاه ابن السعود تیره است.

درآن شب پادشاه گفت: فردا که هفتم و پس‌فردا که اول اعمال حج است، بر حسب قولی که به شما داده‌ام تمام ایرانی‌ها به مکه وارد خواهند شد و حتی یک نفر در راه نخواهند ماند.

من تشکر کردم و به علامت صدق وعده پادشاه آن بود که بعد از ورود همه حجاج روز هشتم

۱- در سال ۱۳۲۷ که من با سمت امیر حاج به مکه مشرف شدم، وقتی در جده بودم، یک روز رییس‌تشریفات پادشاه ابن سعود به من تلفن کرد که پادشاه مایل است شما را ملاقات کند و فلان ساعت منتظر شماست. من در ساعت مقرره رفتم. پادشاه گفت: میل داشتم با شما دوستانه صحبت کنم و بعد سؤالاتی که از اوضاع ایران و صفات و رفتار اعلی حضرت محمدرضاشاه از من کرد و جوابهایی مناسب به او دادم. گفت: می‌خواهم برادرانه صحبتی با شما بکنم و آن این است که پشت سر من می‌گویند:

ابن السعود مالیات حج از حجاج می‌گیرد، در صورتی که حج فریضه دینی است و همه مسلمین حق دارند آزادانه برای حج بیایند من حالا علت آن را به شما می‌گویم.

من وقتی بر این صحرا مسلّط شدم که شغل مردم این صحرا جز راهزنی و غارت و آدم‌کشی نبود و من آنقدر از این اشقیا کشتم که رمقی برای آنها باقی نماند ولیکن از آنها بقایایی مانده؛ یعنی زن و بچه و اشخاص ضعیف مانده‌اند. و اینها وسیله معاش ندارند چه آنکه در این صحرا فلاحت نیست. صنعت نیست و شغلی که سابقاً در اینجا دایر بوده کرایه‌کشی با شتر بوده و حالا اتومبیل این شغل را هم موقوف کرده و من باید به آنها معاش بدهم و روزی هفتادهزار ریال برای من خرج از بیت‌المال داده می‌شود قیمت ریال نقره

سعودی در آن روز دو تومان پول ایران بود و من برای امنیت حجاج ناچارم این پول رسوم حج را از حجاج بگیرم.

ص: ۱۸۱

عصر از نظمیه به من اطلاع دادند که یک شوفر اتوبوس و شاگرد او که برای تعمیر اتوبوس خود در ریاض بودند، به امر ولیعهد آن دو نفر را با طیاره از ریاض فرستاده‌اند و آنها را نزد من فرستاده‌اند در حالی که غالب شوفرها و شاگرد راننده‌ها نمی‌فهمند حج چیست و قصد آن را ندارند.

در عرفات و منا

باری روز هشتم که عازم منا بودیم، موضوع دیگری پیش آمد و آن این‌که اتومبیل‌رانی در حجاز با یک شرکت به نام شرکت عربی سعودی است که دارای امتیاز است و وسایط نقلیه کرایه متعلق به هر دولت باشد، فقط مجاز به آمدن تا مکه و مراجعت است و مجاز در سیر داخله در حجاز نیست. ایرانی‌ها می‌خواستند با وسائط نقلیه خودشان به منا و عرفات بروند و شرکت مذکور مانع بود تا این‌که با مذاکره با وزیر مالیه قرار شد ایرانی‌ها با وسایط نقلیه خود بروند و نصف کرایه وسایط نقلیه عربی سعودی را بعنوان حق الامتیاز به شرکت بپردازند و اگرچه کرایه اتوبوسهای درجه پست که صندلی ندارند، سه لیره بود. وزیر مالیه موافقت کرد که همه هر نفری یک لیره و نیم بپردازند، حجاج پرداختند و رفتند من و اعضای هیأت امارت حج هم با اتومبیل‌های سرباز که در اختیار ما بود، حرکت کردیم و شب را در نزدیکی مسجد خیف خوابیدیم و صبح عرفه به صحرای عرفات رفتیم و در آنجا چادرهای ما را که بر همه چادرها امتیاز داشت، با بیرق ایران که از همه مرتفع‌تر بود فراشان که همراه برده بودیم بر پا کردند. ما علاوه بر اعضای بیست و دو نفر مستخدم از فراش و پیشخدمت و آشپز و غیره داشتیم.

وقوف در عرفات، فقط برای عبادت و دعا در حق خود و سایر مسلمین است و جمعیت حاج از داخله و خارجه، صحرا را پر کرده بود و یا آن‌که مطابق قرارداد گاراژدارهای ایران ملزم بودند چادر و آب برای حجاجی که حمل کرده بودند، مهیا کنند. اغلب از قرارداد تخلف کرده بسیاری از حاجی‌های بیچاره در آفتاب سوزان مانده بودند.

من به کسانی که بی‌چادر مانده بودند، اطلاع دادم که تا هر قدر ممکن است زیر چادرهای ما به سر برند و چون جمعیت زیاد بود خودشان قرار تناوب دادند تا غروب شد و عموم حجاج روانه مشعر الحرام شدند و بعد از بیتوته شب، صبح روز عید اضحی به منا رفتیم.

آن روز عید بود و من بعد از ادای فرایض مخصوص، به دیدن پادشاه رفتم و بعد اذان تا

ص: ۱۸۲

غروب از واردین؛ چه محترمین حجاج و چه رجال دولت عربی سعودی پذیرایی می کردیم.

مرحوم حاجی داداش که یکی از اعضای امارت حاج بود، از موقعی که وارد مکه شـده تا آن روز نگران بود؛ زیرا در موقع ورود به خاک حجاز که اتوبوس‌های ایرانی دچار معطلی رمل و سرگردانی در بیابان شـده بود، حاجی داداش بعضـی اسـباب‌های خود را از جمله چند بسته مفقود کرده و غمناک بود و همراهان تصور کرده بودند پولی داشته و مفقود شده است.

در آن روز یکی از کسانی که به دیدن من آمد، امیر جریه (سـرحد حجاز از طرف کویت) بود و پس از آن که خود را معرفی کرد، حاج داداش به او گفت: بعضـی اسباب‌های من موقعی که در سرحد از گرفتاری رمل نجات پیدا کردیم، در بیابان ماند. آیا اطلاع از آن دارید؟

در جواب گفت: اسباب‌هایی از حجاج ایرانی در بیابان به جا مانده و برادرم آنها را حسب المقرر جمع کرده و به مکه آورده و حالا هم در منا حاضـر است که هرکس مطلع شده مال خود را ببرد. حاج داداش نشانیِ چادر برادرش را پرسـید، گفت بهتر این است که من خودم با شـما برویم و هر دو برخاسـته رفتند و به فاصله نیم ساعت برگشتند. اسباب‌های حاج داداش بدون کم و کسر به او رسید و بعداً معلوم شد اشیای قیمتی یا پول نبوده و فقط نگرانی او برای کفن و لوازم آن بوده.

باری ما هم مانند همه حجاج روز یازدهم و دوازدهم ذی‌حجه را در منا مانده و عصـر دوازدهم به مکه برگشته بعد از طواف و سعی از اعمال حج فارغ شدیم.

ص: ۱۸۳

در خانه کعبه

روز ۱۳ ذی‌حجه از جانب امیرعبداللّه الفیصل نوه پادشاه دعوت شدم برای تشرّف به خانه کعبه و شستشوی آن مطابق معمول سالیانه مدعوین از تمام حجاج علاوه بر امیر مشعل پسر پادشاه و امیر عبداللّه الفیصل وکلیددار کعبه مشرفه، امیر الحاج مصر و دو- سه نفر دیگر و من با دو- سه نفر از همراهان بودیم و بعد از دو رکعت نماز از هر طرف کعبه مطابق معمول جاروبهای ظریفی حاضر کرده سقاها آب از زمزم می‌آوردند، با گلاب می‌ریختند و ماها جاروب می‌کشیدیم و همین‌طور دیوارهای داخلی کعبه که از کاشی‌های نفیس پوشیده شده است، آب‌پاشی کرده و با دستمال تا جایی که دسترس بود، خشک می‌کردیم.

آنجا به خاطرم رسید که این همان محل است که پیغمبر صلی الله علیه و آله در سال دهم هجرت، که فتح مکه فرمود کعبه را از لوث بت‌های مشرکین که در بالا چیده یا آویخته بودند پاک کرد و امیرالمؤمنین علی علیه السلام روی شانه آن حضرت بلند شد و بتها را یک‌یک شکست و ظاهراً کعبه در آن وقت این قدر ارتفاع از زمین نداشته و بعدها به امر عبدالملک مروان که برای دستگیری عبداللّه بن الزبیر با منجنیق قسمتی از کعبه را آتش زدند و خرابی بر آن وارد شد تعمیر کرد و مانند حالا ارتفاع آن را از زمین زیاد کرده‌اند.

در جوف کعبه چیز تازه‌ای نیست که توجه بیشتری را جلب کند ولی به‌واسطه قدمت محل و دانستن آن، که بنای اساسی آن را حضرت ابراهیم خلیل با پسرش اسماعیل گذاشته و خدای‌تعالی آن را خانه خود خوانده و محل تقدیس پیغمبران سلف به‌خصوص حضرت پیغمبر اسلام بوده، حالت مخصوص برای مسلمانی که در تمام عمر آرزوی زیارت آن را داشته پیدا می‌شود که یافتنی است نه وصف‌کردنی.

گرفتاری چند نفر ایرانی به اتهام بی‌احترامی به حرم و نجات آنها

ظهر آن روز به من خبر دادند که یک نفر ایرانی اهل رامهرمز را به جرم آن که می‌خواسته است دیوار کعبه را لوث کند، جمعیتِ امر به معروف و نهی از منکر، او را کشان‌کشان به نظمیه بردند (جمعیت امر به معروف و نهی از منکر جماعتی از اهل نجد که متعصب در مذهب وهابی هستند که هر سال در موسم حج در مکه و سایر مناسک هستند و حکم آنها مافوق

ص: ۱۸۴

حکم مأمورین انتظامی است).

برای من مسلم بود که هیچ ایرانی اگرچه دیوانه باشد، چنین حرکتی نمی‌کند ولی برای کشف حقیقت آزرمی را نزد رییس کلّ نظمیه فرستاده پیغام دادم که معلوم می‌شود هنوز دستگاه اتهام‌زدن به ایرانی‌ها در حجاز موجود است و من الساعه به پادشاه می‌نویسم که چون در حجاز برای ایرانی‌ها امنیت نیست، فوراً ایرانی‌ها را روانه می‌کنم و بعدها دولت ایران به احدی از اتباع خود اجازه آمدن به مکه نخواهد داد.

رییس کلّ نظمیه از این پیغام نگران شده و چون آزرمی به او حالی کرده بود که حقیقت امر این است که این شخص چند عدد دستمال و چند عدد تسبیح در کیسه گذاشته و کیسه را زیر لباس زیرین احرام میان دو پای خود آویخته و موقعی که دست به میان پای خود می‌برده و چیزی بیرون می‌آورده و به دیوار کعبه می‌مالیده که دستمال و تسبیح بوده به قصد تبرّک، لذا به آن جمعیت گفته بود که الآن کشف عورت این شخص را باید کرد تا معلوم شود زیر او آلوده به نجاست بوده یا همان دستمال و تسبیح که داشته به قصد تبرک به دیوار کعبه می‌مالیده. آن جماعت خرتر از آن مرد ایرانی گفته بودند کشف عورت جایز نیست. آزرمی گفته بود اگر اتهامی را که شما می‌گویید راست باشد مجازات او چیست؟ گفتند: کشتن. گفت: کشتن یک مسلمان را به‌واسطه یک شبهه تجویز می‌کنید ولی کشف عورت مردی را برای تحقیق چنین اتهامی تجویز نمی‌کنید؟

بالاخره گفته بودند او را به کفایت ببرید. فردا او را در حضور قاضی القضات حاضر کنید.

آزرمی به من تلفن کرد، من گفتم: قبول نکنید یا الآن کشف عورت کنند تا مطلب معلوم شود یا من حالا به پادشاه شکایت می‌کنم و همان وقت تفصیل را به امیر مکه تلفن کردم. او پیغام تهدیدآمیزی به رییس نظمیه فرستاد تا بالاخره به سعی او بیچاره را خلاص کردند.

همین‌طور دو- سه روز بعد، باز جمعیت مزبور دو نفر را گرفته به نظمیه بردند و نظمیه فوراً به من اطلاع داد. اتهام یکی از آن دو نفر این بود که گفته‌اند سیگار در مسجدالحرام می‌کشیده (سیگار و سایر دخانیات در مذهب وهابی‌ها حرام است) اتهام دیگری آن بوده که گفته‌اند: در مسجدالحرام بول کرده است و این دومی را دستبند آهنی به دستهای او زده و پاهای او را در محبس حلقه آهنی زده بودند و پس از آن‌که من فرستادم تحقیق کردند معلوم شد آن شخص نجاری است از اهل تهران و موقعی که جزو سایر مردم در مسجد نشسته بود و

ص: ۱۸۵

سقاها آب زمزم به مردم می‌داده‌اند، او ظرف آب را گرفته و به طور مخفی آن را روی آلت رجولیت خود ریخته، به قصد این‌که اولاد او بشود و چون از زیر او آب جاری شده تصور کرده‌اند ادرار کرده است.

این عقیده‌های عامیانه و تبرک جستن به هر چیز آب و سنگ و نقره و طلا- است که اهل تسنن به‌خصوص وهابی‌ها را به شیعه بدگمان کرده و نسبت شرک به آنها می‌دهند و انصافاً تا درجه‌ای هم حق با آنهاست. نهایت آنها نیز راه مبالغه می‌پیمایند و سجده کردن بر مهر تربت را بدعت می‌شمارند و خودشان به هر چیز کثیفی سجده می‌کنند.

باری، این شخص دوم چون دست و پای او را قفل آهنی زده بودند، قضیه ابوطالب یزدی به خاطر او آمد، حرکات بی‌قاعده از او صادر می‌شد. رییس نظمیه بعنوان این‌که مجنون است و لَیسَ عَلَی الْمَجْنُونِ حَرَج، او را از چنگ بقایای مقدسین نهروان خلاص کرده و شخص اولی را به‌عنوان این‌که توبه کرده است نزد من فرستاد.

گرفتاری حجاج راجع به رسوم حج که گاراژدارها گرفته و به دولت سعودی نپرداخته بودند و بالأخره ضمانت من در آن سال حاج ایرانی با سه وسیله به حج آمده بودند، قریب ده هزار نفر با اتوبوس از راه خشکی و در حدود دو هزار و سیصد نفر از راه دریا که از بیروت به کشتی نشسته بودند و پانصد، ششصد نفر از ایران یا از عراق با هواپیما آمده بودند کسانی که توسط ایرانتور با هواپیما آمده بودند، بعد از انجام مناسک حج به موقع خود به ایران یا عراق برای عتبات حرکت کردند و برای من گرفتاری نداشت ولی حجاجی که از راه خشکی یا دریا آمده بودند چون رسوم حج را چنان که در صفحات قبل اشاره نمودم نداده ولی من تعهد کردم که بعد از ادای مناسک می‌پردازند و حالا که حاج از اعمال فارغ شده و قصد زیارت مدینه منوره و مراجعت به ایران را دارند موقع مطالبه اداره حج و در واقع وزارت مالیه رسیده و مسلم بود تا رسوم حج داده نشود اجازه خروج از مکه را به حجاج نخواهند داد.

از طرفی به‌واسطه نبودنِ جا در شهر مکه، حجاج که اغلب دهاتی و فقیر هستند، در صحرا و دور از شهر منزل کرده بودند و در بیابان نه آب بود، نه سایبان، نه مستراح. صحرا متعفن شده بود و کم‌کم ناخوشی اسهال مکه لازمه این قبیل اجتماعات است در میان مردم پیدا شد و این موقع نمایندگان گاراژدارها جز دو سه گاراژ از قبیل گاراژ ساعتچی و گاراژ فولادی که رسوم مربوط به حاجی که همراه آورده بودند پرداختند، همه مخفی شدند. مردم هم راهی

ص: ۱۸۶

جز مراجعه به من ندارنـد و لااقل دو سه هزار نفر هر روز مردمان دهاتی و شـهرهای مختلف که از وضع خود و گرانی معاش به جان آمـده بودند نزد من اجتماع کرده و با داد و فریاد ناهنجار خلاصـی خود را می‌خواسـتند و کار به جایی رسـید که مسافرین و حجاج که در هتل مصر منزل داشتند و منزل ما هم در همان هتل بود، از این‌که راه عبور مردم مقطوع شده و داد و فریاد ایرانی‌ها از صبح تا آخر شب آسـایش همه را مختـل کرده بود به نظمیه شـکایت کردنـد و پاسـبانها که مـانع از هجوم آنهـا می‌شدنـد، چنـدین هزار نفر فحاشی و هرزگویی به دولت ایران و دولت سعودی را از حد به در می‌بردند.

من از طرفی از علما و از وجوه حجاج استمداد می‌کردم که مردم را به وعده ساکت کنند و از طرفی صبح و عصر و شب به دولت و دربار تلگراف می‌کردم که دولت اجازه بدهـد من بـدهی حجاج را، که گاراژدارها قبل از حرکت از آنها گرفته‌اند، ضـمانت کنم و دولت در مرکز از گاراژدارها وصول نماید ولی هرقدر الحاح کردم و گفتم نصف مردم تلف خواهند شد جز جواب منفی ندادند.

اینجا جای خیلی تأمل است. دولتی که برای عوام فریبی اجازه داده قریب چهارده هزار نفر به حـج برونـد، گذشـته از این‌که کمترین اقـدامی برای رفاه یک عده مسافر حج نکرده و مردم را به دست یک جمع شـیاد که شـرکت‌های دروغی برای حمل حجاج تشـکیل داده و دولت در مقـام آن بر نیامـده که آیـا این شـرکتها پایه و مایه و اساسـی دارد یا نه، حالا که در بیابان مکه گرو پرداخت رسوم حـج مانـده و مشـرف به هلاکت هسـتند این قـدر علاقه نشان نمی‌دهد که خود در مقام وصول طلب مردم از گاراژدارها برآید و به نماینـده دولت اجازه ضـمانت بدهـد واقعاً فکر من از رسـیدگی به عـذر این بی‌علاقگی به چنـدین هزار نفر ایرانی مسـلمان و به اهل مملکت ودایع الهی نمی‌رسد.

بـاری، برای نجـات مردم و خودم، از همه جـا مـأیوس شـدم. به وزیر مـالیه دولت سـعودی پیغـام دادم اوضـاع اکـثر حجـاج ایرانی را مشاهـده می‌کنیـد و بـدهکار رسـوم حقیقتاً گاراژدارهـای ایرانی هسـتند و ایـن مردم بیچـاره بـدهی خـود را داده‌انـد. نهـایت آن‌که گاراژدارها از پرداخت آن به واسطه نداشتن ارز تعلّل کرده‌اند و من در مقام بر آمدم که دولت ایران به من اجازه بدهد به نام دولت ضمانت وجوه بدهی آنها را بکنم دولت به ملاحظاتی اجازه ضـمانت به من نداد ولی من حاضـرم شـخصاً ضـمانت کنم وزیر دارایی ضمانت شخصی مرا قبول کرد و من از شش

ص: ۱۸۷

شرکت ضمانت کتبی کردم و اجازه خروج حاج از مکه صادر شد و در چند روز که مشغول مذاکره با دولت سعودی بود، دو شرکت حساب بدهی خود را با وزارت دارایی به وسیله ضمانت صراف‌های جده تصفیه کردند؛ یکی شرکت لوانتور که عمده مسافرین راه خشکی را او حمل کرده بود و دیگر شرکت ت ث ث که مسافرین دریایی را حمل کرده بود و حاجتی به ضمانت من از آنها پیدا نشد.

این بود که من از شش شرکت غیرمعروف ضمانت کردم که در حدود یکصد و شصت هزار لیره بدهی آنها بود، ولی به توسط مأمورین نظمیه دولت سعودی که مانند اکثر مأمورین دولت ایران نیستند؛ یعنی دروغ نمی‌گویند شش نفر مدیران شرکتها را که ضمانت کرده بودم، پیدا کرده آنها را در اتاقی جنب اتاقهای خودمان توقیف کردیم و چند نفر پاسبان بر آنها گماشتم، آنها ناچار شدند شب و روز به کسان خود در تهران تلگرافات برای تهیه پول می‌کردند و دو نفر از آنها اظهار داشتند تا ما خودمان به تهران نرویم پول تهیه نخواهد شد.

من آن دو نفر را توسط سرهنگ شهرستانی افسر شهربانی با هواپیما به تهران فرستادم و بعد از توقف هر دو در شهربانی در حدود یکصد و هشتاد هزار تومان معادل بدهی آنها وصول و به سفارت سعودی در تهران تحویل گردید و یک نفر هم دوستان او به‌وسیله تلگراف به عراق تحصیل اعتبار نموده و به‌وسیله صرافان جده تصفیه حساب خود را نموده، باقی ماند. سه نفر که یکی از آنها سید علی موسوی طرف توصیه بعضی علمای تهران بود که با اصرار فوق‌العاده مرا از توقیف او منصرف کردند و قرار شد ضامنی به من بدهد که به ورود تهران بدهی خود را بپردازد و بدهی او هم زیاد نبود و فقط راجع به چهل نفر حاجی بود که با خود آورده بود و مجموع بدهی او هزار و ششصد و شصت لیره می‌شد و یک نفر اهل سولقان که من نمی‌شناسم ضمانت او را نزد من کرد و دو نفر دیگر در توقیف ماندند که بعد از حرکت حجاج ناچار شدند بالاخره بدهی خود را پرداختند.

بعد از ضمانت من، راجع به بدهی حجاج که اجازه حرکت آنها صادر شد، محظور دیگر پیش آمد و آن موضوع شرکت اتومبیل‌رانی عربی سعودی بود که حجاج مجبور بودند برای امارت مدینه نوشتند با وسایط نقلیه این شرکت روانه شوند و چون حجاج قصد مراجعت به مکه بعد از زیارت مدینه نداشتند می‌خواستند با اتوبوسهای ایرانی بروند. این مطلب چنانکه در

ص: ۱۸۸

موقع حرکت حجاج به منا و عرفات مورد اشکال واقع شد و بالاخره قرار شد نصف حداقل کرایه را بابت حق‌الامتیاز به شرکت عربی سعودی بدهند، حالا اشکال شدیدتر بود تا بالاخره بعد از دو- سه روز مذاکره با وزیر دارایی قبول کردند که هر نفری از حجاج پنج لیره بابت حق‌الامتیاز به شرکت سعودی بدهند و با وسایط نقلیه خودشان به مدینه بروند ولی من ملاحظه کردم که این مبلغ خیلی زیاد است و حجاج بیچاره به‌خصوص حالا که پولشان تمام شده قدرت پرداخت این مبلغ را ندارند. گاراژدارها نسبت به این مبلغ تعهّدی ندارند و چون وزیر دارایی حجاز به هیچ‌وجه حاضر برای تخفیف مختصر هم نشد، من نامه‌ای به پادشاه نوشتم. به مفاد آن که سفارت عربی سعودی در ایران، تعرفه مخارج رسوم حجاج را که اشاعه داد، مجموع آن ارقام بالغ بر چهل و یک لیره و نیم بود و زاید بر این مبلغ را حجاج نمی‌دانستند که مورد مطالبه خواهد بود و با فقر اغلب حجاج و گرانی حجاز حالا از عهده پرداخت این مبلغ بر نمی‌آیند و من خواهش می‌کنم امر فرمایید وزیر مالیه از مطالبه این مبلغ صرف‌نظر نماید یا تخفیفی منظور دارد که حجاج بتوانند بپردازند.

بخشودگی پنجاه‌هزار لیره حق‌الامتیاز از ایرانیان

نامه را فرستادم نزد وزیر مالیه که او به‌دید شاه برساند. از رساندن آن امتناع کرد. نامه را فرستادم نزد امیری که نوه پادشاه بود و او وقتی نامه را به پادشاه داد، پادشاه گفت: به وزیر مالیه ابلاغ کنید هیچ مطالبه نکند. وزیر مالیه وقتی این امر به او ابلاغ شد، سراسیمه نزد پادشاه رفت و گفت: ده هزار نفر ایرانی می‌خواهند به مدینه بروند و صدهزار لیره کرایه می‌بایست به شرکت عربی داده باشند و حالا- که می‌خواهند با وسایط نقلیه خودشان بروند، من قرار داده بودم نصف آن را حق‌الامتیاز به شرکت بدهند و اعلی‌حضرت پنجاه‌هزار لیره بخشیده‌اند.

پادشاه گفت: من در برابر خواهش به نماینده پادشاه ایران وعده داده‌ام و دیگر برگشت ندارد.

امیر مکه پیغام پادشاه را مبنی بر قبول خواهش من و صرف‌نظر از تمام این مبلغ، به من اطلاع داد. به انضمام آن‌که گفت: به امیر الحاج ایران بگویید این گذشت فقط راجع به امسال بوده و در سنوات بعد باید مطلع بر این نکته باشند.

بحمداللّٰه وسایل حرکت حجاج از مکه از هر جهت فراهم شد و تا روز بیست و چهارم

ص: ۱۸۹

ذی‌حجه ایرانی‌ها همه مکه را ترک کردند مگر شش- هفت نفر مریض که در بیمارستان بودند و من توصیه معالجه آنها را به رییس بیمارستان کرده خود و اعضای امارت حج برای رفتن به مدینه منوره به جده رفتیم که از آنجا با هواپیما به مدینه برویم و قبل از حرکت برای خداحافظی به دیدن پادشاه رفتم و بعد از تشکر از مساعدتهایی که نسبت به ایرانی‌ها از طرف شخص پادشاه و از طرف کارکنان دولت مرعی شده بود، خواهش کردم که ما را به حال خود آزاد گذارند و میهمان دولت نباشم.

وفات حاج داداش کرمانشاهی در مکه

وقایع قابل ذکر در مدت اقامت ما در مکه معظمه، یکی واقعه فوت حاج داداش بود که همه را بی نهایت متأثر نمود. حاج داداش و آقای باخدا روز عید غدیر (هیجدهم ذی‌حجه) روزه بودند و شب را در مسجدالحرام به عبادت گذرانده بودند، شب بعد هم که شب جمعه بود، بعد از افطار مسجدالحرام رفتند و حاج داداش تا صبح به عبادت گذرانده بود و از قراری که بعد معلوم شد دارای مرض قلبی بوده که به واسطه روزه و اعتکاف در مسجد، ضعف بر او مستولی شده بود.

صبح جمعه ۱۹ که از مسجد مراجعت کرد، درب هتل مصر که منزل ما بود، سکته عارض او شده، فوراً دکتر مدرسی که همراه بود، تزریق آمپول به او کرده و حالش بهتر شد و به اتاق خود رفت ولی ساعتی نگذشت که آقای باخدا به من اطلاع داد که نوبت دوم سکته عارض او شد و درگذشت، رحمهٔ اللّٰه علیه.

حاج داداش از اشخاص نیك و با معنویت بود و اوقات او صرف رفع حوایج مردم خصوصاً دوستان خود و دستگیری از ضعفا بود و عاقبت هم با بهترین حالات که خاص اولیای خداست از دنیا رفت.

ما و همه ایرانی‌ها و عده‌ای از حجاج عراقی، با تجلیل تمام جنازه او را تشییع کردیم و در قبرستان نزدیک به قبرستان ابی‌طالب علیه السلام مدفون گردید.

دیگر موضوعی که قابل ذکر و بسیار مغتنم بود، آشنایی من با مرحوم شیخ حسن البنا، رییس جمعیت اخوان المسلمون و سخنرانی او بود که در آن سال با چند نفر اعضای

ص: ۱۹۰

برجسته آن جمعیت به حج آمده بود و دو نوبت سخنرانی مفصل نمود و ما همه دعوت شده بودیم.

سخنرانی‌های زعمای جمعیت الاخوان المسلمون و قوت بیان شیخ حسن البنا رییس جمعیت

جمعین الاخوان المسلمون که مؤسس آن مرحوم شیخ حسن البنا بود چند سالی است در مصر تشکیل و هدف آن چنانکه نام آن مشعر است، رفع اختلاف بین مسلمین و دعوت آنها به اخوت اسلامی که صریح حکم قرآن است بود و آن جمعیت که مرکز آن در مصر بود، از قراری که شنیدم شش میلیون عضو در مصر و سایر بلاد اسلامی داشته و اخیراً رییس آن جمعیت را به اتهام سیاسی ترور کردند.

منطق این جمعیت بسیار قوی و موجب تمکین همه مسلمین بود. خود شیخ حسن رییس جمعیت ناطق بی‌نظیری بود و در چند جلسه سخنرانی در مکه و مدینه که قریب دو ساعت صحبت می‌کرد، گذشته از فصاحت و بلاغت کلام و شیرینی بیان ژست‌های مخصوصی در بین داشت که به اقتضای حال گاهی مستمعین را به حکایات و بیانات فکاهی سرگرم می‌کرد و گاهی با موعظه بلیغ حالت تأثر آنها را تحریک کرده، می‌گریاند و بنیان استدلال را به طوری مرتب می‌داشت که مجالی دیگر برای کسی باقی نمی‌گذاشت و اساس منطق او بر چند پایه استوار بود؛ یکی نقل آیات قرآنی و احادیث مروی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و دیگر عمل و رفتار آن حضرت در زمان بعثت و از جمله آنها این نتیجه را می‌گرفت که رویه و رفتار پیغمبران بود که اظهار اعتقاد و تمکین به چهار اصل را موجب قبول اسلام می‌دانست. اول شهادت به وحدانیت خدای‌تعالی. دوم رسالت آن حضرت. سوم تصدیق به آن‌که قرآن وحی آسمانی و دستورالعمل مسلمین است. چهارم آن که کعبه را در نماز قبله خود قرار دهد و هر کس این چهار اصل را قبول می‌کرد، پیغمبر او را مسلمان و در تمام حقوق مساوی و با سایرین برادر می‌دانست، حتی دشمنان عنود سرسخت خود را وقتی که به این معنی مسلمان شدند و هرگز ملاحظه نمی‌کرد که بعضی مسلمین با بعضی قلباً دوستی ندارند بلکه می‌دانست که بعضی نسبت به بعضی کینه و حسد دارند ولی مادامی که اثری بر آن مترتب نمی‌کردند آن را کأن لم

ص: ۱۹۱

یکن می‌پنداشتند.

این حکم عمومی اسلام بود و حکم خصوصی اسلام این است که تمام انجام فضیلت را که مردم آنها را موجب فضیلت قرار دادند، از مال و نسب و نژاد و ریاست محو و نابود کرد و فقط تقوی را سبب فضیلت قرار داد، به حکم قرآن إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاكُمْ ... و چون به حکم لَقَدْ كانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ باید امت در عمل، خصوص در رفتار اجتماعی، تابع آن حضرت باشند و با معرفی که آن حضرت از مسلم فرمود؛ «وَ الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ يَدِهِ وَ لِسَانِهِ» (۱) این نتیجه قطعی است که هریک از مسلمین عالم با جاهل به یکی از فرق مسلمین به معنی که ذکر شد، توهین کند و نسبت کفر و شرک دهد، خود او از ربقه اسلام خارج است.

شیخ حسن در هر یک از مقدمات مطلب، از حضّار تصدیق می‌خواست و می‌گفت: آیا این مطلب مسلّم است یا نه؟ همه یک صدا تصدیق می‌کردند و همین که به نتیجه می‌رسید، چند ثانیه سکوت می‌کرد و مجال فکر به مستمعین می‌داد.

من مشاهده کردم که حضار از حجاج ولایات مختلفه و اهالی حجاز که جز معدودی ایرانی و عراقی همه سنیِ متعصب بودند، سرها به‌زیر انداخته و تأثیر نطق قوی شیخ حسن آنها را به حالت بهت دچار کرده بود.

در مکه و مدینه درهر مجلس و محفل‌که سخنرانی می‌شد یا انشاد شعر می‌کردند، مرسوم ناطقین این بود که در خاتمه، اول ابن السعود پادشاه حجاز و دوم ملک فاروق پادشاه مصر را دعا می‌کردند و اسم کس دیگر از پادشاهان و رؤسای ممالک اسلامی مذکور نمی‌شد.

شیخ حسن رحمةاللَّه علیه که حق بزرگی بر شیعه دارد، در مجلس دوم سخنرانی در مکه و سخنرانی در مدینه، بعد از نام ابن السعود و ملک‌فاروق پادشاه ایران را دعا کرد و این از اعجب عجایب است که تا کسی قبل از آن اوضاع و افکار مردم حجاز را نسبت به ایرانی شیعه و به قول آنها رافضی نداند درک این تعجب را نمی‌کند که تأثیر حرف و منطق به جایی رسید که در میان مردمی که ایرانی شیعه را مهدور الدم و مشرک و مال و خون او را مباح می‌شمردند وقتی به پادشاه ایران دعا کرد همه بی‌اختیار آمین گفتند.

من در مدت اقامت در مکه و مدینه، با شیخ حسن معاشرت داشتم و میهمانی‌ها مبادله کردیم.

۱- من‌لایحضره‌الفقیه، ج ۴، ص ۳۶۲

ص: ۱۹۲

در مکه دو مؤسسه دولتی است؛ یکی شیر و خورشید سرخ که نام آن دارالاسعاف الخیریه است و یکی پرورشگاه یتیمان.

من با اعضای امارت حج به هر دو مؤسسه رفتم و در هر یک صد لیره دادم. دارالایتام بسیار منظم و جالب توجه بود، بالجمله بعد از آن‌که تمام حجاج ایرانی روانه مدینه شدند من با دو- سه نفر اعضای هیأت امارت حج به جده رفته و با هواپیما به مدینه مشرف شدیم. قبل از ورود ما باغ و عمارتی در مدینه که آب جاری داشت، برای ما اجاره کرده بودند. به آنجا وارد شدیم و از طرف امیر مدینه و اشراف آن شهر نهایت احترام نسبت به ما مرعی شد و میهمانی‌ها کردند ما هم در مقابل میهمانی‌ها از آنها کردیم.

عدالت محکمه اداری مکه

من تلگرافی به رییس کلّ نظمیه، که در مکه بود، کردم که از نتیجه محاکمه مرا مطلع نماید، بعد از سه روز به من جواب داد که در نتیجه تحقیقات معلوم شد که راننده اتوبوس ایرانی تقصیر نداشته و تقصیر متوجه راننده شرکت سعودی بوده و اتوبوس ایرانی که صدمه دیده، به خرج شرکت تعمیر خواهد شد و من بیش از این از تفصیل موضوع مطلع نشدم تا وارد تهران شدم. یک روز دو نفر زن به منزل من آمدند و اظهار داشتند که حسین جلیلی اتوبوس خریده و چند نفر را با اتوبوس خود به مکه برده و ما به‌کلی از او بی‌خبریم و از من خواستند تلگرافی به مکه کرده از حال او استعلام کنم.

از جواب تلگراف من که از مکه رسید، معلوم شد حسین جلیلی صاحب همان اتوبوس بوده که مابین جده و مدینه با اتوبوس عربی تصادف کرده بود و در تلگراف اشعار شده بود که با اتوبوس خود به طرف ایران حرکت کرد و بعد از چندی آن شخص به منزل من آمد و از رسیدگی بیطرفانه و عدالت‌منشی مأمورین دولت سعودی تعجب داشت که حق را با او دانسته و اتوبوس او را تعمیر کرده و دلیلی با او همراه کرده‌اند که تا سرحد کویت با او باشد.

من برای تنظیم وضع حرکت حجاج از مدینه از امیر مدینه استمداد کردم و در نتیجه شصت نفر دلیل راه تعیین کردند که همراه وسایط نقلیه ایرانی‌ها تا سرحد کویت باشند و قرار شد به ملاحظه کمی آب و بنزین در راه هر روز یک دسته حرکت کنند لذا در روز اول محرم تا هفتم، هر روز یک دسته مرکب از صد الی صد و سی اتوبوس و اتومبیل روانه شدند و با هر

ص: ۱۹۳

دسته هم یک نفر از اعضای هیأت امارات حج را مأمور کردم که از رفتار خودسرانه شوفرها و مسافرین جلوگیری کنند و به این ترتیب حجاج که از راه خشکی عازم ایران می‌شدند، با نظم و ترتیب روانه شدند و من خود روز هشتم محرم با هواپیما به بغداد رفته یک شب در کاظمین متوقف و شب عاشورا را به کربلا مشرف شدم و بعد از زیارت کربلا به نجف مشرف شدم و بعد از سه روز تلگرافی از آقای ساعد، که نخست وزیر شده بود، به من رسید که مرا برای وزارت دادگستری دعوت و تعجیل در حرکت من کرده بود.

پی‌نوشت‌ها:

ص: ۱۹۴

ص: ۱۹۵

از نگاهی دیگر

طرح جایگزین شود.

ص: ۱۹۶

مفهوم‌شناسی و مصداق‌یابی اهل‌بیت علیهم السلام

غلامحسین زینلی

ضرورت شناخت اهل بیت علیهم السلام

شاید برخی چنین تصور کنند که گفتگو در باره «اهل‌بیت» و تلاش در جهت شناخت آنان، مسأله‌ای است متعلق به گذشته و در عصر حاضر، اثری بر آن مترتب نیست. بنابراین، چه ضرورتی دارد که درباره آن به بحث و گفتگو بپردازیم؟

اما اگر به کلام خداوند و سنت نبیّ گرامی صلی الله علیه و آله مراجعه و در آن بیندیشیم، به وضوح در خواهیم یافت که مطالعه و پژوهش در باره این مسأله و شناخت مفهوم و مصادیق اهل بیت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای امّت اسلامی، امری کاملًا حیاتی است.

خداوند در قرآن کریم، اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را از هر گونه آلودگی پاک و پاکیزه دانسته (۱) و محبت و دوستیِ آنان را به عنوان مُزد رسالتِ نبیّ گرامی صلی الله علیه و آله، بر همه مسلمانان فرض دانسته است. (۲) رسول گرامی نیز که سخن ایشان تأیید شده با کلام خداوند می‌باشد، (۳) در حدیث متواتر «ثقلین» با بیان جمله «إِنِّی تَارِکٌ فِیکُمُ مَا إِنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِی کِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِی أَهْلَ بَیْتِی ...» (۴) اهل بیت را همتای کتاب خدا به شمار آورده و استمرار هدایت امّت اسلامی را پس از خود، تنها در پرتو تمسک به قرآن و عترت میسر دانسته است. و اعلام داشته که این دو، تا قیام قیامت با هم بوده و هیچگاه از یکدیگر جُدا نخواهند شد.

۱- إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً احزاب: ۳۳؛ «خدا فقطمی‌خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند.»

۲- قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی.

۳- وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ یُوحی نجم: ۳ و ۴

۴- صحیح مسلم، کتاب فضائل صحابه ح ۳۶؛ سنن ترمذی ۵/ ۳۲۹. سلفیه؛ مستدرک حاکم ۳/ ۱۴۸؛ مسند احمد ۳/ ۱۷؛ معجم کبیر طبرانی ۵/ ۱۹۰ و ۲۰۵، چاپ عراق؛

ص: ۱۹۷

«وَ لَنْ یَفْتَرِقَا حَتَّی یَرِدَا عَلَیَّ الْحَوْضَ ...» (۱)و در حدیث «سفینه» اهل بیت علیهم السلام را به کشتی نوح تشبیه کرده و نجات امت اسلامی را تنها در پرتو تمسک به کشتی هدایتِ آنان، میسّر دانسته است. (۲) آری، تأمل در کلام خداوند و سخنان رسول گرامی، و نقش اهل بیت در هدایت و وحدت امّت اسلامی، ضرورت شناختِ مصادیق اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله را بیش از پیش روشن می‌سازد. و هر فرد مسلمانِ متعهدی را وامی‌دارد تا به درستی، این اسوه‌های طهارت و پاکی را بشناسد و آنان را الگوی زندگیِ خود قرار دهد، و در جهان پرحادثه کنونی، بر کشتی نجات اهل بیت سوار شده و خود را به ساحل نجات رساند. این همان حقیقتی است که پیشوای مذهب شافعی نیز در سروده خود به آن اشاره دارد. وی می گوید:

ولمّا رأیت الناس قد ذهبت بهم مذاهبهم فی أبحر الغیّ والجهل

رکبتُ علی اسم اللَّه فی سفن النجا وهم اهل بیت المصطفی خاتم الرسل (۳)

«هنگامی که دیدم مذاهب گوناگون، مردم را به دریاهای جهل و گمراهی سوق داده است، با نام خدا بر کشتی‌های نجات اهل بیت مصطفی صلی الله علیه و آله خاتم پیامبران، سوار شدم.»

پس چنان نیست که این مسأله، متعلق به روزگاران گذشته باشد، بلکه همانگونه که تدبر در قرآن و پیروی از کتاب الهی، مسأله‌ای است نو و مورد نیاز؛ شناخت و پیروی از همتای قرآن، یعنی اهل‌بیت پیامبر صلی الله علیه و آله نیز مسأله‌ای است تازه و مورد نیاز.

مراد از اهل بیت علیهم السلام

مقصود از اهل‌بیت در این نوشتار، معنای لغویِ آن، که شامل همه بستگان و همسر و فرزندان می‌شود نیست. بلکه مقصود، اصطلاحی است که قرآن کریم آن را در آیه تطهیر در مورد اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله به‌کار برده است.

إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً.

اقوال مفسّران در مصادیق اهل بیت علیهم السلام

مسلمانان‌به پیروی ازقرآن‌کریم وسخنان‌پیامبر صلی الله علیه و آله کلمه‌اهل‌بیت رادراهل‌بیت پیامبرخدا صلی الله علیه و آله استعمال کرده‌اند و این مسأله به‌گونه‌ای شهرت یافته که اراده معنای دیگری از این کلمه، محتاج

۱- صحیح مسلم، کتاب فضائل صحابه، ح ۳۶؛ سنن ترمذی ج ۵، ص ۳۲۹؛ سلفیه؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴۸؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۱۷؛ معجم کبیر طبرانی، ج ۵، صص ۱۹۰ و ۲۰۵، چاپ عراق

۲- صحابی رسول خدا ابوذر از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود:

«مَثَلُ أَهْلِ بَیْتِی فِیکُمْ مَثَلُ سَفِینَةِ نُوحٍ، مَنْ رَکِبَهَا نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ». مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۳۴۳؛ مجمع الزوائد، هیثمی، ج ۹، ص ۲۶۵، دارالفکر ۱۴۱۴ ه؛ تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج ۱۲، ص ۹۱؛ حلیة الاولیاء، ابونعیم، ج ۴، ص ۳۰۶؛ دارالمنثور، ج ۴، ص ۴۳۴

۳- دیوان امام شافعی، جمع آوری از: محمد عبدالرحیم، ص ۳۳۴، دارالفکر.

ص: ۱۹۸

قرینه است. (۱) با این وجود، شماری از مفسّران اهل‌سنت در این مسأله تشکیک نموده و ضمن پذیرفتن اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله (علی علیه السلام، فاطمه علیها السلام، حسن و حسین علیهما السلام) به عنوان مصادیق آیه، اشخاص دیگری را نیز جزو مصادیق اهل بیت دانسته‌اند. اهم اقوال آنان چنین است:

۱. گروهی، به جز علی علیه السلام، فاطمه علیها السلام، حسن و حسین علیهما السلام، همسران پیامبر را نیز جزو اهل بیت دانسته‌اند. (۲) ۲. برخی مصداق اهل‌بیت را خود پیامبر صلی الله علیه و آله و همسران حضرت دانسته‌اند. (۳) ۳. برخی معتقدند منظور از اهل بیت، تنها زنان پیامبرند. این قول را عکرمه به سعیدبن جبیر و ابن عباس نسبت داده است. (۴) ۴. برخی معتقدند مصادیق اهل بیت همه بنی‌هاشم‌اند، یعنی آل علی، و آل عقیل، و آل‌جعفر، و آل عباس. این قول از زید بن ارقم نقل شده است. (۵) ۵. عقیده بسیاری از مفسّران بر این است که منظور از اهل بیت، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام، فاطمه علیها السلام، حسن و حسین علیهما السلام هستند.

این قول را شماری از همسران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مانند: امّ‌سلمه، عایشه و زینب و جمع زیادی از صحابه مانند: سعدبن ابی‌وقاص، ابوسعید خدری، وائلهٔ بن اسقع، ابن عباس، علی‌بن ابی‌طالب، حسن بن علی، جعفر بن ابی‌طالب، جابر بن عبداللّه، عمر بن ابی‌سلمه، براء بن عاذب، و توبان، غلام پیامبر خدا، نقل کرده‌اند. (۶) در پاره‌ای از روایات، افزون بر افراد یادشده، در ذیل قول پنجم، از سایر امامان دوازده‌گانه هم نام برده‌اند. (۷) شیعه امامیه، بر این است که آیه تطهیر همه امامان دوازده گانه را شامل می‌شود، اتفاق نظر دارند. (۸) اکنون باید دید آیه شریفه چه کسانی را شامل می‌شود، و چه کسانی از دایره شمول آیه خارج‌اند.

ما برای بررسیِ این مسأله، از قراین درونی و برونی آیه مورد نظر، مدد می‌جوییم.

قرائن درونی

۱. کسانی که همسران پیامبر خدا را مشمول آیه می‌دانند، به این نکته تمسک کرده‌اند که

۱- قاموس قرآن، سید علی‌اکبر قریشی، ج ۱، ص ۱۳۷

۲- تهذیب تاریخ دمشق، ج ۴، صص ۲۰۸ و ۲۰۹؛ تفسیر کبیر، فخر رازی، ج ۲۵، ص ۲۰۹ چاپ سوم؛ فتح القدیر، شوکانی، ج ۴، ص ۲۰۸؛ دارالمعرفه؛ الجامع لأحکام القرآن، قرطبی، ج ۱۴، ص ۱۸۳ دار احیاء التراث العربی بیروت.

۳- تهذیب تاریخ دمشق، ابن عساکر، ج ۴، ص ۲۰۹، دار احیاء التراث العربی بیروت.

۴- در المنثور سیوطی، ج ۶، ص ۶۰۲ دار الفکر؛ فتح القدیر شوکانی، ج ۴، ص ۲۷۸، دار المعرفه.

۵- معجم کبیر طبرانی، ج ۵، ص ۱۸۲، ح ۵۰۲۶؛ درالمنثور، ج ۶، ص ۶۰۵؛ فتح القدیر، ج ۴، ص ۲۸۰؛ قرطبی، ج ۴، ص ۱۸۳

۶- شواهد التنزیل، حاکم حکانی ۲/ ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۳، ۵۰، ۳۰، ۲۷، ۲۶، ۲۸، ۲۹؛ تفسیر ابن کثیر ۳/ ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۲؛ مستدرک حاکم ۳/ ۱۵۰، ۱۴۶، ۱۴۷؛ در المنثور ۶/ ۶۰۵، ۶۰۳، ۶۰۴؛ تفسیر طبری ۲۲/ ۸، ۷؛ تلخیص المستدرک ذهبی ۳/ ۱۴۷؛ سنن کبری، بیهقی ۷/ ۶۳؛

مشکل الآثار، طحاوی ۱/ ۳۳۲، ۳۳۴؛ مسند احمد ۱/ ۳۹۱، و ۶/ ۴۵ و ۱۰/ ۱۷۷ و ۱۹۷؛

صحیح مسلم، کتاب فضائل صحابه باب ۴؛ و کتاب فضائل، باب فضائل اهل بیت‌النبی ۹ باب ۹، سنن ترمذی، کتاب مناقب باب ۲۱، و ۳۲؛ فرائد السمطین ۲/ ۲۲، ۱۸، ۱۵.

۷- آیهٔالتطهیر فی احادیث الفریقین، سیدعلی موحد ابطحی، ج ۱ و ۲، ۱۴۰۴ ه.

۸- جوامع الجامع، طبرسی، ص ۳۷۲

ص: ۱۹۹

جملات پیش و پس از آیه تطهیر، همگی درباره همسرانِ پیامبر صلی الله علیه و آله است. اما باید توجه داشت که مسأله یادشده نه‌تنها دلالتی بر شمول آیه نسبت به زنان پیامبر صلی الله علیه و آله ندارد، بلکه همین مسأله، خود قرینه روشنی است بر این‌که مخاطب آیه تطهیر، کسانی غیر از همسران پیامبرند؛ چرا که در جملات پیشین و پسینِ آیه، تمامی ضمایر به صورت مؤنث آمده (کنتنّ، امتعکنّ، اسرحکنّ، تدرن، لستن، اتقیتنّ، فی بیوتکنّ).

در حالی که در آیه تطهیر، جهتِ خطاب تغییر کرده و ضمایر آن، به صورت مذکر «عَنْکُمُ»، «یُطَهِّرَکُمْ» آمده است و این به وضوح دلالت دارد که مصادیق آیه کسانی غیر از همسران پیامبرند.

۲. لسان آیه تطهیر، لسان مدح و ستایش و حاکی از مقام بلند اهل‌بیت است؛ در حالی که لسان آیه‌های مربوط به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله لسان پرهیز دادن و ترساندن است. به همین دلیل، هرگز نمی‌توان هر دو لسان را مربوط به یک گروه دانست.

۳. مفاد آیه تطهیر، اعطای نوعی مصونیت از گناه و لغزش و عصمتِ دارندگان مقام تطهیر است؛ در حالی که همسران پیامبر صلی الله علیه و آله به اتفاق مسلمانان، مصون و معصوم از خطا و گناه نبوده‌اند.

۴. منظور از «اراده» در آیه شریفه تطهیر «إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ ...» اراده تکوینی است. حال با توجه به این نکته، می‌توان پرسید: آیا مراد از زدودن پلیدی از اهل‌بیت علیهم السلام در آیه شریفه، دور ساختن و دفع پلیدی است؛ یعنی این‌که آنها از خارج هیچ‌گونه پلیدی نداشته‌اند. یا برداشتن و رفع آن است؟ یعنی آلودگی بوده اما خداوند آن را برطرف کرده است.

اگر فرض نخست منظور باشد، در این صورت تمام زنان پیامبر صلی الله علیه و آله یا دست‌کم بیشتر آنان، پیش از اسلام در پلیدی (شرک و کفر) بوده‌اند و در نتیجه از حکم آیه خارج‌اند.

و اگر فرض دوم منظور باشد، (برداشتن پلیدی) چاره‌ای نداریم جز آن‌که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را از حکم آیه خارج بدانیم؛ زیرا در زندگی پیامبر هیچ‌گونه پلیدی وجود نداشته است. در حالی که پیامبر خدا به طور قطع در حکم آیه داخل است. پس فرض نخست ثابت می‌شود و فرض دوم منتفی می‌گردد و زنان پیامبر به طور قطع از حکم آیه خارج می‌گردند. (۱) ۵. مقصود از اهل‌بیت در آیه تطهیر، اهل‌بیت پیامبرند که منحصراً ساکن یک خانه بوده‌اند؛ یعنی فاطمه زهرا، امیرالمؤمنین و دو فرزندشان حسن و حسین علیهما السلام. و این‌که برخی

۱- تفسیر جوامع الجامع، ص ۳۷۲

ص: ۲۰۰

گفته‌اند مقصود از آیه، همسران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هستند، درست نیست، چون خانه‌های همسران آن حضرت یک خانه نیست، بلکه خانه‌های متعدد بوده است که اینان در آن ساکن بوده‌اند.

دلیل این مطلب، سخن خداوند در صدر آیه تطهیر است که می گوید: «وَ قَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ» (۱)

که خطاب متوجه کسانی است که در خانه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله می‌زیسته‌اند.

قرائن برونی:

افزون بر قرائن درونی آیه، قرائن برونی دیگری نیز وجود دارد که همسران پیامبر صلی الله علیه و آله را از شمول آیه تطهیر خارج می‌سازد.

از جمله:

۱. بدون شک در آیه تطهیر، از سوی خداوند مقام بزرگی برای اهل بیت ثابت و به همه مسلمانان اعلام شده است. حال چگونه می‌توان تصور کرد که همسران پیامبر صلی الله علیه و آله از سوی خداوند به چنین مقام ارجمندی نایل آمده باشند، اما خود آنان از وجود چنین فضیلتی برای خود غافل باشند؛ چنان که حتی یک نفر از آنان، برای یک بار هم که شده، چنین فضیلتی را برای خود یادآور نشده و دیگران بدان توجه نداده باشد؟!

نه‌تنها تاریخ از آنان چنین چیزی نقل نکرده، بلکه از قول خود آنان نقل کرده که گفته‌اند:

آیه تطهیر در حق غیر ایشان (یعنی خمسه طیبه) نازل شده است. (۲) ۲. محدثان شیعه و سنی، در شأن نزول آیه تطهیر، روایات متواتری از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که بر اساس آن روایات، مصادیق اهل‌بیت عبارت‌اند از: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام، فاطمه علیها السلام، حسن و حسین علیهما السلام.

به نظر می‌رسد بهترین راه برای تعیین دقیقِ مصادیق اهل‌بیت، مراجعه به روایاتی است که از قول خود پیامبر صلی الله علیه و آله، به تفسیر آیه شریفه می‌پردازد.

آری، چگونه می‌توان باور کرد که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حدیث ثقلین و سفینه و امان و ...

تمسک به اهل‌بیت علیهم السلام را مایه سعادت دنیا و آخرت امّت اعلام کند، اما با این وجود، اهل بیت خود را معرفی نکند و مصادیق اهل بیت را در هاله‌ای از ابهام باقی گذارد؟

حقیقت آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله در مواضع متعددی، آن هم در اجتماع باشکوه صحابه، اهل بیت را معرفی نموده است تا هیچ عذر و بهانه‌ای برای هیچ‌کس باقی نماند.

۱- احزاب/ ۳۳

۲- پس از این، در این باره مباحث بیشتری بیان خواهیم داشت.

ص: ۲۰۱

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به عنوان یگانه کسی که بی‌هیچ اختلاف، صلاحیت تفسیر قرآن، و بیان معانیِ پنهان آن را داراست، (۱) و به تصریح قرآن کریم، هیچ گاه از خود سخنی نمی گوید و گفتارش برخاسته از وحی الهی است، (۲) در تعیین مراد از آیه تطهیر و بیان مصادیق آن، دو شیوه مؤثر برگزیده است:

۱. شیوه بیان گفتاری. ۲. شیوه بیان رفتاری.

مصداق آیه تطهیر در بیان گفتاری پیامبر صلی الله علیه و آله:

طبق روایات فراوانی که از طریق شیعه و سنی به‌دست ما رسیده، پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله پس از نزول آیه تطهیر، پارچه‌ای به دست گرفت و علی علیه السلام، فاطمه علیها السلام، حسن و حسین علیهما السلام را به زیر آن بُرد و سپس فرمود:

«اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَ عِتْرَتِي فَأَذْهِبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً». (۳) «پروردگارا! اینان اهل بیت من و اهل و خاندان من هستند، پس هرگونه آلودگی را از آنان دور گردان و به‌طور کامل پاکشان نما.»

تعداد این روایات که نزد شیعه و سنی به «حدیث کِساء» شهرت یافته، به ده‌ها مورد بالغ می‌شود و جمع کثیری از صحابه پیامبر خدا آن را نقل کرده‌اند.

ام‌سلمه همسر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که طبق نقل بیشتر روایات، این جریان در خانه او روی داده، از پیامبر تقاضا می کند تا اجازه دهند او نیز به جمع اصحاب کسا بپیوندد و از این فیض بزرگ بهره‌مند شود، اما پیامبر خدا از پیوستن او به جمع اصحاب کسا مانع شده و با تعابیر محبت‌آمیزی چون: «يرحمكِ اللّه، انتِ على مكانِكِ و أنتِ على خيرٍ و إلى خير، وإنّك مِن أزواج النبيّ و ...» (۴) «رحمت خدا بر تو باد، تو همواره به راه خیر و صلاح بوده‌ای و ... از او دلجویی می کند. از همسران پیامبر به جز امّسلمه، عایشه (۵) و زینب (۶) نیز عین ماجرای فوق را نقل کرده و تصریح کرده‌اند که آیه تطهیر در مورد خمسه طیبه نازل شده است.

بجز همسران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شمار زیادی از بزرگان صحابه (۷) نیز در احادیثی که از آنان نقل شده، تصریح کرده‌اند که آیه تطهیر در مورد خمسه طیبه، یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام، فاطمه علیها السلام، حسن و حسین علیهما السلام نازل شده است.

تعیین مصداق آیه تطهیر در بیان رفتاری پیامبر صلی الله علیه و آله:

روش دیگری که پیامبر برای تعیین مراد از آیه تطهیر، و بیان مصادیق آن برگزیدند، این

۱- وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ ما نُزِّلَ إِلَيْهِمْ .... نحل: ۴۴

۲- وَ ما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوى* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحى نجم: ۳ و ۴

۳- شواهد التنزیل ۲/ ۳۴، ۳۸، ۴۳، ۴۴، ۵۰؛ تفسیر ابن‌کثیر ۳/ ۴۹۲ و ۴۹۴؛ مستدرک حاکم ۳/ ۱۴۶ و ۱۵۰؛ مشکل الآثار، طحاوی ۱/ ۳۳۴؛ تفسیر طبری ۲۲/ ۷ و ۸؛ سمند احمد ۱۰/ ۱۷۷؛ مصنف ابن ابی شیبه ۶/ ۳۷۰ کتاب فضائل باب ۱۸.

۴- همان.

۵- همان.

۶- فرائد السمطین، ج ۲، ص ۱۸

۷- اسامی آنان و منابعی که سخنان آنها در آن ثبت شده پیشتر در صفحه ۵ گذشت.

ص: ۲۰۲

بود که با به کار بردن شیوه‌ای ابتکاری و فراموش‌نشدنی، در مدت زمانی نسبتاً طولانی، به معرفی اهل‌بیت پرداختند. بدینسان که سپیده‌دم، هنگامی که برای اقامه نماز صبح از خانه خارج می‌شدند، به در خانه فاطمه علیها السلام رفته، می‌فرمود:

«السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُه أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرا الصَّلاةُ رَحِمَكُمُ اللَّهُ».

«درود و رحمت و برکات خدا بر شما اهل‌بیت باد. «خداوند اراده نمود تا هرگونه پلیدی را از شما اهل‌بیت دور گرداند و به طور کامل پاکتان سازد.» [وقت] نماز [است، مهیا شوید] رحمت خدا بر شما باد.»

مدت این روشِ رفتاريِ پیامبر را «ابوسعید خدری» (۱) چهل روز، «انس بن مالك» (۲) شش ماه، «ابوحمراء» (۳) شش و در نقلی هفت یا هشت ماه و «ابن عباس» (۴) نه ماه، اعلام داشته‌اند.

به نظر می‌رسد علت اختلاف در مدت زمان مذکور، این بوده که هریك از راویان ماجرا، تنها مدتی را که خود شاهد آن بوده، روایت کرده است. بنابراین، نقل‌های یادشده با هم ناسازگار نیست.

بدان‌گونه که ذکر شد پیامبر خدا از همان آغاز نزول آیه تطهیر، مصداق اهل‌بیت را معین نموده و راه را بر هر گونه تفسیر ناروا در مورد اهل‌بیت بسته‌اند. این اقدام پیامبر موجب شده است تا جز معدودی از کسانی که نظراتشان وزنی ندارد، کسی در اختصاص این آیه به پنج‌تن تردید نکند.

شمول آیه تطهیر نسبت به سایر امامان شیعه:

چنان‌که پیشتر گذشت، واژه «اهل‌بیت» در روزگار پیامبر صلی الله علیه و آله در میان امت اسلامی به طور ویژه، برای خاندان پاک پیامبر صلی الله علیه و آله به کار رفته، چنان‌که هرگاه این واژه بدون پسوند به کار

۱- شواهد التنزیل، ج ۲، ج ۴۴، ص ۶۶۵؛ درالمنثور، ج ۶، ص ۶۰۶

۲- تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۴۹۲؛ شواهد التنزیل، ج ۲، صص ۱۸، ۲۱، ۲۲ و ۲۵

۳- درالمنثور، ج ۶، صص ۶۰۷ و ۶۰۶؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۹۲

۴- درالمنثور، ج ۶، ص ۶۰۶

ص: ۲۰۳

می‌رفته، همگان از آن، مصداقی جز خاندان پیامبر اسلام نمی‌فهمیده‌اند. و عنوان اهل‌بیت معرّف خاندان پاک پیامبر بوده است. (۱) بدون شک، این مسأله به تبعیّت از خود پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و به جهت تأکید فراوانی بود که آن حضرت درباره افرادی خاص، با عنوان یادشده به عمل آورده بود. در واقع مصادیق «اهل بیت» همان کسانی بودند که توسط پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با عناوین دیگری همچون، عترت، اصحاب کسا، آل محمد صلی الله علیه و آله و ... به امت اسلامی معرفی گردیدند.

اکنون می‌خواهیم بگوییم، مصادیقِ اهل‌بیتِ پیامبر، بیش از افراد یادشده می‌باشند و اطلاق واژه «اهل‌البیت» بر افراد یادشده، ازباب حصر نیست، به‌گونه‌ای که واژه «اهل‌بیت» به افراد مذکور اختصاص داشته باشد و سایر افراد اهل‌بیت را شامل نشود، بلکه جریان حدیث کسا، از قبیل تطبیق آیه تطهیر بر موجودینِ اهل‌بیت بوده است، نه حصر در آنها؛ وگرنه، به عقیده دانشمندان امامیه و جمع کثیری از دانشمندان اهل سنت، همه امامان دوازده‌گانه، جزو اهل‌بیت پیامبر خدا محسوب می‌شوند. این مطلب از روایاتی که در معرفی اهل‌بیت نقل شده، به خوبی استفاده می‌شود.

به عنوان مثال: طبق برخی از روایات، پیامبر صلی الله علیه و آله در شب ازدواج علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام آیه تطهیر را تلاوت کرد و پس از ازدواج آنان تا چهل روز پیوسته به در خانه آنها آمده و می‌فرمود:

«السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ الصَّلاةُ رَحِمَكُمُ اللَّهُ إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرا أَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبْتُمْ أَنَا سِلْمٌ لِمَنْ سَالَمْتُمْ». (۲) نیز شیعه و سنی پذیرفته‌اند که امام مهدی علیه السلام که در آخر الزمان قیام خواهد کرد و با برچیدن بساط ظلم، حکومتی جهانی، بر اساس عدل و داد بنا خواهد کرد، جزو اهل‌بیت پیامبر خدا است.

نمونه‌هایی از احادیث پیامبر خدا که مفید این معنا است، چنین است:

علی علیه السلام از پیامبر خدا نقل می‌کند که فرمود: «الْمَهْدِيُّ مِنَّا أَهْلِ الْبَيْتِ». (۳) ابوسعید خدری از پیامبر نقل می‌کند: «الْمَهْدِيُّ مَنِّی ...». (۴) امّ سلمه از پیامبر خدا نقل

۱- مفردات الفاظ القرآن، راغب، ص ۶۴، دارالکتب العلمیه، قم- ایران.

۲- در المنثور، سیوطی ۶/ ۶۰۶، دارالفکر بیروت ۱۴۰۳ ه؛ مجمع الزوائد، هیثمی ۹/ ۲۶۷ دارالفکر، بیروت ۱۴۱۴ ه.

۳- سنن ابن ماجه، کتاب الفتن باب ۳۴؛ مسند احمد ۱/ ۸۴؛ سنن ابی داود کتاب المهدی؛ مستدرک حاکم ۴/ ۵۵۷؛ درالمنثور ۶/ ۵۸

۴- سنن ابن ماجه، کتاب الفتن باب ۳۴؛ مسند احمد ۱/ ۸۴؛ سنن ابی داود کتاب المهدی؛ مستدرک‌حاکم ۴/ ۵۵۷؛ درالمنثور ۶/ ۵۸

ص: ۲۰۴

می کنـد که فرمود: «الْمَهْدِیُّ مِنْ عِتْرَتِی مِنْ وُلْدِ فاطِمَهْ». (۱) چنان که می‌بینید، پیامبر خدا در احادیث یادشده، مهدی علیه السـلام را از اهل‌بیت خود به شـمار آورده‌انـد، حال آن‌که مهدی علیه السـلام نه‌تنها در آن زمان وجود نداشت، بلکه تا زمان تولد وی، حدود دویست و پنجاه سال باقی مانده بود.

همچنین دانشـمندان تشیّع و تسـنن روایاتی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که بر طبق آن، پیامبر خدا تعداد جانشینان خود و خلفـای امت اسـلامی را دوازده تن معرفی کرده‌انـد. حضـرت برای آنان اوصافی برشـمرده‌اند که مجموع آن اوصاف، جز بر امامان دوازده‌گانه تشیع، بر کس دیگری قابل تطبیق نیست. نمونه‌ای از نقل‌های روایات مورد نظر چنین است: مسلم در صحیح خود از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود:

«لا یَزالُ الدِّینُ قائِماً حَتّی تَقُوم السّاعهٔ، أو یَکُون عَلَیکُمْ اثْنا عَشَرَ خَلِیفَهْ کُلُّهُم مِن قُرَیش». (۲) «همواره دین خدا استوار و پابرجاست، تا آن‌که قیامت به پا شود، یا دوازده نفر خلیفه برای شما وجود داشته باشند که همگی آنان از قریش‌اند.»

حدیث فوق را بخاری از سه طریق (۳) مسلم از هشت طریق، (۴) ابوداود از دو طریق، (۵) ترمذی از سه طریق، (۶) و احمد بن حنبل از ۳۲ طریق (۷) نقل کرده‌اند.

ویژگیهای امامان در حدیث:

مهم‌ترین ویژگیهای امامان در حدیث مورد نظر، عبارت‌اند از:

۱. عدد آنان دوازده نفر است. «... اثناعشر خلیفه ...».

۲. همگی آنان از قریش‌اند. «... کلهم من قریش».

۳. این دوازده نفر خلفای کل امت‌اند، نه بخشی از امت.

در حدیث جابر بن سـمره آمده: «یَکُونُ لِهذِهِ الأُمّهْ اثْنا عَشَرَ خَلِیفَهْ ...» (۸) در حـدیث ابوجحیفه آمده: «لایَزال أمر أُمَّتِی صالِحاً حَتّی یمضـی اثنا عشر خلیفهٔ کلّهم مِن قُرَیش ...». (۹) در حدیث عبداللّه بن مسـعود آمده: «إنَّهُ سـئل کم یملک هذه الأُمّهٔ مِن خلیفهٔ؟ قال: اثنا عشر کعدهٔ نقباء بنی إسرائیل». (۱۰)

۱- سنن ابن ماجه، کتاب الفتن باب ۳۴؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۸۴؛ سنن ابی داود کتاب المهدی؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۵۵۷؛ درالمنثور، ج ۶، ص ۵۸

۲- صحیح مسلم کتاب اماره، باب ۱

۳- صحیح بخاری کتاب احکام، باب ۵۱؛ التاریخ الکبیر بخاری، ج ۳، ص ۱۸۵، و ج ۸، ص ۴۱۱ دارالفکربیروت.

۴- صحیح مسلم کتاب اماره.

۵- سنن ابی‌داود، کتاب المهدی.

۶- سنن ترمذی، کتاب الفتن، باب ۴۶

۷- مسند احمد، ج ۵، ص ۱۰۶، ذیل احادیث جابر بن سمره.

۸- مسند احمد ۵/ ۱۰۶؛ معجم کبیر طبرانی ۲/ ۱۹۸؛ کنز العمال ۱۲/ ۳۳ الرساله.

۹- مستدرک حاکم ۳/ ۶۱۸؛ مجمع الزوائد ۵/ ۱۹۰ قدیم؛ تاریخ بخاری ۸/ ۴۱۱؛ کنز العمال ح ۱۴۹/ ۳۳

۱۰- مسـند احمد ۲/ ۵۵؛ مستدرک حاکم ۴/ ۵۰۱؛ مجمع الزوائد ۵/ ۳۴۴؛ فتح الباری ۱۳/ ۲۱۱؛ سلسلهٔ الصحیحه، البانی ۲/ ۷۱۹ و

۷۲۰

ص: ۲۰۵

مسروق (۱) می گوید: ما در کوفه، نزد عبداللّه بن مسعود نشسته بودیم و او به ما قرآن می‌آموخت. مردی از او پرسید: ای ابا عبدالرحمان، آیا شما [اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله] از آن حضرت پرسیدید که این امّت چند نفر خلیفه خواهند داشت؟

عبداللّه در پاسخ گفت: از هنگامی که به عراق آمده‌ام تو نخستین کسی هستی که از من چنین پرسشی می کنی. آنگاه افزود: آری، ما از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این سؤال را پرسیدیم و آن حضرت در پاسخ ما فرمود: دوازده تن خواهند بود، به تعداد نقبای بنی اسرائیل.

چنانکه می‌بینید در همه روایات فوق، سخن از این است که این دوازده نفر، خلفای «امّت» اند و واژه «امّت» همه پیروان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را تا قیامت شامل می‌شود و به هیچ عنوان نمی‌توان واژه امّت را به مسلمانان قرن اول یا دوم اختصاص داد.

۴. دوران خلافت اینان بلافاصله پس از پیامبر آغاز می‌شود «یَکُونُ مِنْ بَعدِی اثْنا عَشَرَ أَمِیراً (خلیفهٔ) کُلُّهم مِن قُرَیش». (۲) وقتی به گذشته امت اسلامی می‌نگریم، در میان آنان، جز امامان دوازده‌گانه اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله، گروهی را نمی‌یابیم که جمعیت آنان دوازده نفر باشد، همگی از قریش باشند، خلفای کلّ امت اسلامی باشند. برای آنان ادعای خلافت شده باشد و خلافت‌شان بلافاصله پس از پیامبر آغاز شده و جهان هیچگاه از وجود یکی از آنان خالی نباشد.

دانشمندان اهل سنت در توجیه احادیث فوق کوشیده‌اند تا جمعی از حاکمان اموی و عباسی را گزینش نموده و به ضمیمه خلفای راشدین، دوازده نفر تعیین کرده و آنان را مصداق احادیث یادشده قرار دهند.

قاضی عیاض می گوید: خلفای دوازده‌گانه پیامبر خدا عبارتند از:

۱. ابوبکر ۲- عمر ۳- عثمان ۴- علی علیه السلام ۵- معاویه ۶- یزید ۷- عبدالملک مروان ۸- ولید بن عبدالملک ۹- سلیمان بن عبدالملک ۱۰- یزید بن عبدالملک ۱۱- هشام بن عبدالملک ۱۲- ولید بن یزید بن عبدالملک. (۳) سیوطی می‌نویسد: هشت تن از خلفای دوازده‌گانه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله عبارت‌اند از: ۱- ابوبکر ۲- عمر ۳- عثمان ۴- علی ۵- حسن بن علی ۶- معاویه ۷- عبداللّه بن زبیر ۸- عمر بن عبدالعزیز.

وی آنگاه احتمال داده که دو نفر دیگر از خلفای دوازده گانه «المهتدی» و «الظاهر» از حاکمان عباسی باشند، چون این دو نفر به عقیده سیوطی افراد عادلی بوده‌اند!

۱- وی از بزرگان تابعین است.

۲- سنن ترمذی، کتاب فتن باب ۴۶؛ معجم کبیر طبرانی ۲/ ۲۱۴، مسند احمد ۵/ ۹۹

۳- فتح الباری، ج ۱۳، ص ۲۱۴، دارالمعرفه.

ص: ۲۰۶

وی می‌افزاید: «و اما دو نفر دیگر باقی مانده‌اند که باید منتظر آنان بمانیم؛ یکی از آن دو، «مهدی» است که از اهل‌بیت پیامبر است.» (۱) و نفر دوم را مسکوت گذاشته و از وی نام نمی‌برد و بدینسان دانشمند پر معلوماتی مانند سیوطی، تنها توانسته به گمان خود، نام یازده نفر از خلفای دوازده‌گانه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را آن هم بر اساس حدس و گمان مشخص کند و از تعیین نفر دوازدهم، عاجز مانده است.

اما این توجیهات، به دلایلی پذیرفته نیست؛ از جمله:

۱. خلفای راشدین نمی‌توانند مصداق احادیث فوق باشند، چون:

اولًا: عددشان کمتر از دوازده نفر است.

ثانیاً: خلفای کل امّت نیستند؛ زیرا دوران خلافتشان حدود سی سال بیشتر ادامه نیافته است.

۲. حاکمان اموی نیز نمی‌توانند مصداق احادیث باشند، زیرا:

اوّلًا: عددشان بیشتر از دوازده نفر است.

ثانیاً: خلفای کل امّت نیستند، بلکه دوران حکومت آنان در اوایل قرن دوم هجری (سال ۱۳۲ ه.) پایان یافته است.

ثالثاً: اکثر قریب به اتفاق آنان افرادی فاسق و ستمگرند؛ (۲) و زندگی آنان هیچ شباهتی به زندگی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نداشته است، تا بتوان آنان را جانشین پیامبر دانست.

رابعاً: حکومتشان بلافاصله پس از پیامبر صلی الله علیه و آله نبوده است.

۳. حاکمان عباسی نیز نمی‌توانند مصداق احادیث خلفای اثناعشر باشند؛ زیرا:

اولًا: عدد آنان بیش از دوازده نفر است.

ثانیاً: خلفای کل امّت نبوده‌اند، بلکه حکومت آنان در سال ۱۳۲ ه. آغاز شده و در اواسط قرن هفتم هجری با سقوط بغداد پایان یافته است. (۳) ثالثاً: اکثر قریب به اتفاق آنان افرادی ظالم، ستمگر و بی‌دین بوده‌اند، (۴) و زندگی و عملکرد آنان هیچ شباهتی به زندگی و عملکرد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نداشته است.

رابعاً: حکومت‌شان بلافاصله پس از پیامبر خدا نبوده است.

افزون بر مباحث گذشته، چنانکه دیدیم، اکثر کسانی را که دانشمندان اهل سنت به عنوان مصادیق احادیث خلفای اثناعشر برگزیده‌اند، حاکمان اموی‌اند، و اینان کسانی هستند که

۱- تاریخ الخلفاء، سیوطی ص ۱۰- ۱۲ دار القلم بیروت ۱۴۰۶ ه.

۲- الصواعق المحرقه، ص ۲۱۹ چاپ مصر.

۳- بخشی از آنان نیز تا قرن نهم ه در مصر حکومت داشته‌اند.

۴- ینابیع الموده، حنفی قندوزی، ج ۲، ص ۵۳۵

ص: ۲۰۷

پیامبر خـدا صـلی الله علیه و آله آنان را مورد لعن و نفرین قرار داده است. (۱) همچنین، حافظان اهل سـنت از پیامبر صلی الله علیه و آله احادیث صـحیحی نقل کرده‌اند که نشان می‌دهد، در هر عصری برای مردم آن عصر، امامی وجود دارد و مسلمانان وظیفه دارند آن امام را بشناسند و بیعت او را بر گردن داشته باشند؛ و عظمت این امام به حدی است که هر کس بمیرد و او را نشناسد و در بیعت او قرار نداشته باشد، مرگش از نوع مرگ جاهلی است. در حدیثی از پیامبر آمده است:

«مَنْ ماتَ وَ لَیْسَ فِی عُنُقِهِ بَیعهٔ لِإمام أو لَیْسَ فِی عُنُقِهِ عَهْد الإمام، ماتَ مِیتَهً جاهِلِیّهٔ». (۲) هر کس بمیرد و بیعت امـامی را بر گردن نداشته باشد به مرگ جاهلیت مرده است.

و از آن حضـرت نقل است که فرمود: «مَنْ مَاتَ بِغَیْرِ إمَامٍ مَاتَ مِیتَهً جاهِلِیَّهً». (۳) و نیز فرمود: «مَنْ مَـاتَ وَ لَمْ یَعْرِفْ إمَـامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِیتَهً جَاهِلِیَّهً». (۴) نیز حافظان اهل سنت در احادیث دیگری از پیامبر نقل کرده‌اند که فرمود:

«لاـ یَزالُ هـذا الأمْر فِی قُرَیش ما بَقِی مِن النّاس اثنان». (۵) همواره امر خلاـفت در میـان قریش است، تـا آن گاه که دو نفر انسان در جهان باقی باشند. (۶) احادیث دسته اول می‌گفت: در هر زمانی امامی وجود دارد که مردم وظیفه دارند او را بشناسند و در بیعت او قرار داشته باشند و حدیث دسته دوم می‌گفت: آن امام باید از تبار قریش باشد. براین اساس، امت اسلامی وظیفه دارند پس از پیامبر خدا صـلی الله علیه و آله تا قیامت در هر زمانی، در بیعتِ امامی قرار داشـته باشـند که از تبار قریش و از دودمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله باشد.

حـال آن‌که این معنـا، به هیـچ روی با توجیهات دانشـمندان اهل سـنت در مورد احادیث خلفای اثناعشـر سازگار نیست و امروز اهل سنت فاقد چنین خلیفه‌ای می‌باشند. حال آن‌که باید همواره از وجود چنین امام و خلیفه‌ای برخوردار باشند.

آری، مجموعه این احادیث مؤیـد دیدگاه دانشـمندان شـیعه امامیه در مورد امامان و خلفای دوازده‌گانه پیامبر خدا است. دانشـمندان شیعه معتقدند مصداق احادیث خلفای اثناعشر،

۱- فتح‌القدیر، ج ۳، ص ۲۴۰؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۵؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۳۰۸ و، ج ۵، ص ۴۳۵؛ تفسیر قرطبی، ج ۱۰، ص ۲۸۶

۲- صـحیح مسلم، کتاب اماره، ص ۵۸؛ سنن بیهقی، ج ۸، ص ۱۵۶؛ سلسـلهٔ الصحیحه البانی، ج ۲ ص ۷۱۵؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۹۶

۳- مسند ابی‌داود طیالسی ص ۲۵۹؛ مسند احمد ۳/ ۴۴۶؛ تاریخ بخاری ۶/ ۴۴۵

۴- شرح المقاصد تفتازانی ۵/ ۲۳۹

۵- صحیح مسلم، کتاب اماره باب ۱، صحیح بخاری ۴/ ۲۱۸ و ۹/ ۷۸ دارالجیل بیروت.

۶- با این مضمون احادیث فراوان دیگری نیز وجود دارد.

ص: ۲۰۸

امامان دوازده‌گانه‌ای هستند که همگیِ آنان از اهل‌بیت پیامبر خدا می‌باشند و خلافت آنان نیز لزوماً به معنای حکومت ظاهری نیست، بلکه به معنای حقی الهی و استحقاقی است که از جانب خدا و توسط پیامبر صلی الله علیه و آله به آنان اعطا شده است. نخستین فرد این سلسله علی‌بن ابی‌طالب علیه السلام و آخرین فرد آنان مهدی موعود علیه السلام است که از عمری غیرمتعارف و طولانی برخوردار می‌باشد؛ چنانکه جهان هیچ‌گاه از وجود یکی از آنان خالی نبوده و نخواهد بود.

تردیدی وجود ندارد که بشارت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به آمدن دوازده خلیفه پس از ایشان، یک سخن عادی نبوده، بلکه بشارتی الهی است که توسط پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ابلاغ شده است.

چرا که پیامبر شخصیتی است که هیچ‌گاه از پیش خود سخن نمی‌گوید و سخن او جز وحی الهی چیزی نیست.

وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی ... آن هم در مورد موضوع مهمّی مانند جانشینان خود و رهبران امت اسلامی.

حال که بشارت، بشارتی الهی است و بشارت دهنده پیامبر خدا است، باید مصادیق بشارت نیز الهی و از جانب خدا بوده و تعیین آنان توسط خدا و پیامبر صورت گیرد. معنا ندارد که بشارتِ پیامبر صلی الله علیه و آله بشارتی الهی باشد، بشارت‌دهنده پیامبر خدا باشد، اما تعیین مصادیق بشارت، آن هم درباره چنین مسأله مهمّی، به عالمان دربار حاکمان اموی و عباسی سپرده شود تا آنان بر اساس ذوق و سلیقه و گرایش‌های فکری خود، در این باره تصمیم بگیرند و هر کسی عده‌ای را به عنوان مصداق این بشارت معرفی کند و عامل انتخاب آنان این باشد که عده‌ای از عناصر شیطانی و اهریمنی از دودمان بنی‌امیه و بنی عباس به عنوان جانشینان پیامبر خدا تعیین و معرفی شود.

افزون بر مباحث گذشته، دانشمندان شیعه و شماری از دانشمندان اهل سنت، احادیثی از پیامبر خدا نقل کرده که به صراحت نشان می‌دهد همه امامان دوازده‌گانه، جزو اهل‌بیت پیامبرند. علاقه‌مندان می‌توانند این احادیث را در تفاسیر روایی شیعه؛ مانند نورالثقلین، تفسیر قمی و ... در ذیل آیه تطهیر و آیه أولی الأمر (۱)، و یا در کتابهایی مانند کافی، کفایهٔ الأثر، فرائد السمطین، ینابیع الموده و ... ملاحظه کنند.

۱- نساء: ۵۹

ص: ۲۰۹

پی‌نوشت‌ها:

ص: ۲۱۰

ص: ۲۱۱

ص: ۲۱۲

ص: ۲۱۳

اخبار حج

طرح جایگزین شود.

ص: ۲۱۴

چند خبر از سرزمین وحی

* ممنوعیت تخریب مساجد هفتگانه در مدینه منوّره

متن خبر: به نوشته روزنامه عکاظ مورخ ۵/ ۲/ ۸۴ وزیر امور اسلامی سعودی با صدور فرمانی تخریب هرکدام از مساجد موجود در مدینه منوره «مساجد هفتگانه» را ممنوع کرد.

مدیر کل امور اسلامی و اوقاف در مدینه منوره نیز شایعاتی که اکنون در خصوص تخریب بعضی مساجد وجود دارد را رد کرد. به نوشته این روزنامه، دلیل اصلی تأخیر در تأسیس مسجد اصلی، به کارفرما برمی‌گردد. احتمالًا این مسجد تا پایان سال جاری هجری تکمیل و تحویل داده خواهد شد.

ملاحظات:

۱. روزنامه عکاظ مورخ ۱۱/ ۵/ ۸۴ نیز به نقل از مدیر کل امور اسلامی و اوقاف مدینه منوره اخبار منتشره مبنی بر تخریب مساجد هفتگانه را تکذیب نموده بود.

۲. حکومت سعدی در حال تأسیس مسجد جامع «امام الدعوه» با گنجایش پنج هزار نفر نمازگزار در جوار مساجد هفتگانه است. این مسجد قرار بود پایان سال ۱۴۲۵ هجری (حدود دو ماه و نیم قبل) ساخته و تحویل داده شود.

۳. خبر احتمال تخریب مساجد هفتگانه، برای نخستین بار به وسیله یک نشریه

ص: ۲۱۵

آمریکایی (حدود یک سال قبل) منتشر شده بود.

۴. روزنامه عکاظ مورخ ۱۱/ ۵/ ۸۴ نوشته بود: «بعضی از زائران (منظور شیعیان است) به این اماکن (مساجد هفتگانه) رفته و در آنجا تضرع و زاری می‌نمایند. و زیارت این مساجد را از جمله اعمالی می‌دانند که برای هر مسلمانی که از مدینه منوره دیدار می‌کند واجب است!»

پیشینه مکان بدر در گذشته و حال

مسیر منتهی به بدر، از نابودی علائم تاریخی شکوه می‌کند

گسترش آبادانی، نشانه‌های مسیر جنگ بدر را محو کرد

مسیری که از مدینه منوره به سمت منطقه بدر آغاز می‌شود دربرگیرنده دسته‌ای از پدیده‌های قدیم و جدید است که هیچ‌کدام گواهی نیکو بر سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و تاریخ دعوتش که از این منطقه مبارک نشأت گرفته است نمی‌باشند. از بدر تنها نامی مانده است و بس. و رسمی از آثار در میان نیست. و اگر همین باقی‌مانده اندک از اهالی این منطقه نامش را بعد از گذر نسل‌ها آنگونه که در کتب سیره پرداخته شده است حفظ نمی‌کردند، ما هنوز نمی‌دانستیم که بدر کجاست و در طول تاریخ مبارزه و جهاد در جهت اعتلای کلمه حق و گسترش عقیده خالصی که به اقصی نقاط دنیا رسیده است، چه حوادثی را شاهد بوده است. در این سلسله مطالب گام‌به‌گام با بدر در طول تاریخ به پیش رفتیم. با دست‌یابی به مردانی که اگر وجودشان و احاطه‌شان- به مکان و واقعه بدر- و علمشان و مودتشان به سیره عطرآگین نبوی نبود ما راه درست را نمی‌یافتیم.

با پیمودن سیری که کتب سیره از خروج پیامبر صلی الله علیه و آله از مدینه به سمت بدر نشان داده‌اند، این سلسله را آغاز می‌کنیم و با راهنمایی دو تن از مردانی که اعتراف می‌کنم اگر نبودند نمی‌توانستم مسیرم را به سمت بدر تشخیص دهم- منظورم مسیری است که پیامبر صلی الله علیه و آله پیمودند- این دو مرد عبارت‌اند از: دکتر نایف الدیمس عضو مجلس شوری و استاد دانشکده تربیت در دانشگاه ملک عبدالعزیز که در گذشته شاخه‌ای از مدینه بوده است و شرف عطیه آل نامی، یکی از شخصیت‌های استان بدر که در هنگام سکونت ما در بدر ما را مشمول لطف و کرمش ساخت.

ص: ۲۱۶

آغاز سفر:

- در آغاز- طی یک تماس تلفنی از دکتر نایف الدیمس یکی از بارزترین شخصیت‌های مدینه منوره که به سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و کتب مربوط به آن و تحقیقات علمی منطقی در باره سیره نبوی اهتمام می‌ورزد درخواست کردم تا با روزنامه عکاظ مسیر عبور پیامبر صلی الله علیه و آله به سمت بدر را همراه شود- شهر بدر- شهری که در کتب تاریخ اسلامی بسیار از آن یاد شده است، نه به این دلیل که شاهد جنگی بود که حدفاصل کفر و ایمان است، بلکه به این دلیل که گذرگاه مهمی برای کاروان‌های اولیه عرب بود که رهسپار شام و عراق و نجد و بقیه نواحی می‌شدند.

گذرگاهی که تجارت عرب از مکّه به سمت این نواحی از آن آغاز می‌شد. دکتر نایف از این پیشنهاد استقبال کرد و آن را به شرط مصاحبت شریف عطیه اللَّه آل نامی، که تاریخ را آنگونه روایت می‌کند که گویی با آن زندگی کرده است، پذیرفت. سفرمان را از مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله به سمت مدینه آغاز کردیم در حالی که نقشه بلند وبالایی مملوّ از اسامی مکان‌ها و آثار در مقابل ما بود.

مکان‌ها و آثاری که یک بار شاهد گسترش شهری و احداث راه‌ها بوده‌اند و دیگر بار گذشت زمان برخی از آثار تاریخی را محو نموده است.

از شریف عطیه‌اللَّه آل نامی پرسیدم چگونه توانستی راه بدر از مدینه منوره را بشناسی؟

از کتب سیره و مشاهداتم و آنچه که از نیاکان نقل کرده بودند و چون من از اهالی شهر بدر هستم توجه من به مسیر جنگ از گذشته‌ای دور در من جان گرفته بود.

آیا محققین دیگری نیز هستند که چنین دغدغه‌ای داشته باشند؟

هرچند وقت یک بار تعدادی از محققان و کاوشگران آثار و اماکن و جنگ بدر نزد من می‌آیند که آنها را تا مکان وقوع جنگ همراهی می‌کنم و ولی‌عهد امیر عبداللَّه بن عبدالعزیز و امیر سلطان بن عبدالعزیز و امیر عبدالمجید بن عبدالعزیز از منطقه بدر و مقبره شهدای آن بازدید کرده‌اند.

* نشانه‌ها و علامت‌ها محو شده است.

دکتر نایف الدیمس کلام را این‌گونه ادامه می‌دهد: من درست همان راهی راکه پیامبر

ص: ۲۱۷

پیمود، چنـدین بـار طی کردم و در هر بار تغییر و تحولاتی در علائم می‌یابم. چنین چیزی چگونه ممکن است؟ امروز سـفرمان را در مسیری آغاز می‌کنیم که مانند ۲۰ یا ۳۰ سال پیش نیست. من از این مسیر به سمت بدر می‌رفتم در حالی که در آنجا راه‌های میان‌بر نبود و ما بسیار از سختی‌های سفر رنج می‌دیدیم.

بدیهی است که- این راه‌های میان‌بر و تغییرات- مطلوب هستند!

بله، الحمد للّه‌جاده‌ها احداث شدند و حرکت در میان شهرها و روستاها بسیار آسان گردید ولیکن مشکل در آثار کهنی است که از میان رفته و به جای آنها جاده‌های بسیاری احداث شده است.

تأکید می‌کنم آیا احداث این جاده‌ها ضروری نبوده است؟

با شما مخالف نیستم اما مشکل در مورد آثاری است که باید پابرجا می‌ماندند.

آیا همه آثار باید باقی می‌ماندند؟

آثاری که با تاریخ مرتبطند باید حفظ شوند.

جنوب غرب

در ابتدای سـفرمان به سمت جنوب‌غرب مدینه راه افتادیم؛ جایی که پیامبر صلی الله علیه و آله از آنجا به مقصد بدر خارج شد و این مکان شـکافی است که بسیار شبیه به یک جاده است که میان دو کوه واقع شده و به معنای کامل کلمه یک پیچ محسوب نمی‌شود. در حالی که در منطقه نقب مدینه ایستاده بودیم به دکتر نایف الدیمس گفت: من نقبی نمی‌بینم بلکه اینجا تنها خیابانها و آسفالت و منازلی را می‌بینم.

این امری طبیعی است آبادانی گسترش یافته است و مدینه بسیار وسعت یافته است و این گسترش به نقب نیز رسیده است.

لیکن من معتقـدم که باقیمانـده آن که یکی از مناطق اطراف نقب بوده است ... قبل از منطقه الحرهٔ در کنار کوه کوچکی که به نظر می‌رسید در کناره نقب بوده است توقف کردیم.

ص: ۲۱۸

حرّة الوبره

و از نقب مدینه که هم‌اکنون در منطقه خضره واقع است در جهت بالا به سمت حرة الوجدة راه افتادیم ...

ایستادیم تا از حرّة الوبره که بسیار تغییر کرده است و در نتیجه گسترش آبادانی و احداث جاده با میانگینی سالیانه تغییر می‌یابد، عکس بگیریم. این حره که یکی از حرّات مشهور در مدینه منوره است، در قسمت غرب مدینه واقع شده و آن‌گونه که کتاب «تاریخ معالم الهدیه قدیماً و حدیثاً» ذکر کرده به سبب جغرافیای خود از حرّات دیگر مدینه متمایز شده است و وجه تمایز آن نیز کثرت فلات‌ها و قلعه‌ها و برکه‌ها و پستی‌ها و بلندی‌هاست.

وقتی این حرّه را دیدیم، آسفالت آن را شکافته بود و نشانی از فلات یا قلعه‌ها یا پستی‌ها و بلندی‌ها نیافتیم. بلکه تنها از روی جاده آسفالته صعودمان را به سمت آن احساس کردیم.

آثار حرّه و نشانه‌های آن

تقریباً آن جا هیچ اثر تاریخی نبود. از دکتر دمس در مورد حرة الوبرة پرسیدم و او پاسخ داد:

حجاج در مسیر خود به سمت مکه مکرمه از حرّةالوبره عبور می‌کردند و در آنجا برکه آبی بوده که گفته می‌شود نامش برکهٔ الوبیک بوده است و در قسمت غربی حرّة الوبره چاه عروه قرارداشته که‌یکی از دو لابه است که حرم مدینه منوره محسوب می‌شوند.

و لابه دیگر چیست؟

«آن حرّه واقم است که در قسمت شرقی مدینه واقع است.

کتب سیره

کتب سیره ذکر نکرده‌اند که رسول صلی الله علیه و آله و یارانش به حرّه غربی پاگذاشتند، بلکه آورده‌اند که رسول صلی الله علیه و آله راهش را از مدینه به مکه پیمود. از لقب مدینه و سپس از عقیق و ذی‌الحلیفه و ادلات الجیش. و به نظر می‌رسد که خروج از مدینه، از راه نقب به‌طور طبیعی به حرّه منتهی

ص: ۲۱۹

می‌شود که از دره عقیق می‌گذرد و اگر نقشه جنگ بـدر را ببینیم، در می‌یابیم که راه مکه از سـمت مـدینه، ناگزیر از حرّة الوبره یا حرّة الغربیه می‌گذرد.

درّه عقیق

از مشـهورترین درّه‌های عربسـتان سـعودی، درّه عقیق است و بعد این‌که از حرّه بالا آمدیم جاده آسـفالته درّه عقیق را به طرف نقطه سوم در مسیر رسول صلی الله علیه و آله به بدر قطع کرد.

علّت جنگ بدر

وقتی پیـامبر صـلی الله علیه و آله در مـاه رمضـان سال دوم هجرت خارج شـد، هـدف اصـلی‌اش جنگ نبود بلکه خروج او تنها برای تعرّض به قافله‌ای از قریش به رهبری ابوسفیان بود که از شام بازمی‌گشت. طبق گفته استاد محمداحمد باشمیل، قبل از جنگ بزرگ بدر، درگیری‌های نظامی رخ داد که به طور کلی منجر جنگ در هفدهم ماه رمضان سال دوم هجرت شد.

تحرّکات نظامی

اسـتاد محمـد احمـد باشـمیل در کتاب خود به اسم «جنگ بـدر»، تحرّکات نظامی مسـلمانان را قبل از جنگ بـدر به صورت سه و یا چهار جنگ بین دسته‌های نظامی خلاصه کرده است این دسته‌ها عبارت‌اند از:

۱. یک گشتی نظامی و دسته‌ای به فرماندهی حمزه عبدالملک که از ۳۰ سوار از مهاجرین تشکیل شده بود و با یک کاروان تجاری که توسط ۳۰۰ جنگجو به فرمانـدهی ابوجهل پشتیبانی می‌شد روبرو گردید. این رویارویی در ساحل دریای سـرخ از منطقه عیص‌بن ینـج والمروه و در ماه رمضان سال اول هجری رخ داد و در واقع جنگی صورت نگرفت؛ زیرا مجـدب‌بن عمرو الجهنی واسـطه شد تا غائله ختم شود.

۲. دسته دوم به فرماندهی عبید بن الحارث، متشکل از ۶۰ سوار و این دسـته در ماه شوال سال اول هجرت به سمت دره رابغ رهسپار شد و هدفش تهدید تجارت قریش بود که در انتها ختم به خیر گردید.

۳. دسته سوم یک گروه خبریابی، متشکل از ۸ تن از صحابه به فرماندهی سعد ابن ابی

ص: ۲۲۰

وقاص، جهت جمع‌آوری اطلاعات بود که به منطقه حزار نزدیک جحنه رسید و هدفش تهدید راه‌های خویش بود. زمان این رویارویی ذی‌القعده سال اول هجرت بود.

اما جنگها عبارتند از:

۱. جنگ ودّان که در مسیر بین مدینه و رابغ صورت گرفت. و رسول صلی الله علیه و آله همراه با ۲۰۰ جنگجو، فرماندهی آن را به عهده داشت. در واقع در آن منطقه جنگی واقع نشد ولیکن پیامبر صلی الله علیه و آله پیمان عدم تجاوز را با قبائل بنی‌حرّه و بنی‌بکر بستند.

۲. جنگ بواط- بواط مکانی است میان مدینه و ینبع- با فرماندهی پیامبر صلی الله علیه و آله برای تعرض به قافله‌ای که از قریش اما قافله نجات یافت و پیامبر بدون وقوع جنگی بازگشت.

۳. جنگ عشیره؛ به فرماندهی پیامبر و ۲۰۰ جنگجو رخ داد، این جنگ تهدیدی برای تجارت قریش بود. هنگامی که کاروان‌های تجاری از عشیره واقع در منطقه ینبع می‌گذشتند.

کاروان هنگامی که در مسیر خود به سمت شام در حرکت بود توانست از راه دیگری طی طریق کند و در نتیجه جنگی درنگرفت و در این جنگ پیمان عدم تجاوز با بنی‌مدلج و هم‌پیمانانشان از بنی‌حمزه صورت گرفت. این واقعه در ماه جمادی‌الاول سال دوم هجرت اتفاق افتاد.

۴. جنگ بدر اول؛ که طبق گفته استاد باشمیل دسته‌ای جنگی متشکل از ۲۰۰ مرد به فرماندهی رسول صلی الله علیه و آله در جمادی الاخر سال دوم هجرت بود و به علت این‌که نیروهای محدودی از مشرکین به چراگاههای مدینه حمله کردند، این جنگ درگرفت. پیامبر در تعقیب آنها به درّه سفوان، نزدیک بدر رسید ولیکن با نیروهای مهاجم مواجه نشد و بدون این‌که جنگی رخ دهد بازگشت.

ضوابط جدید انتصاب کارکنان مساجد

دکتر توفیق السدیری قائم‌مقام وزیر اوقاف در امور مساجد از ایجاد برنامه‌ها و استراتژی‌هایی برای گسترش نقش امامان جماعت، خطیبان، مبلّغان جهت رویارویی قدرتمندانه با مسائل روز سخن گفت.

او در گفتگویی با عکاظ، بعد از اعطای مسؤولیت به ایشان، گفت: روند بازسازی

ص: ۲۲۱

سازمـان مساجـد و تبلیغ و ارشاد، طبق برنامه‌های جدیـدی صورت خواهـد گرفت که هـدف آنها آماده‌سازی مجـدد ائمه جماعت و مبلغان و گسترش قدرت آنها و تنظیم امور مساجد و تبلیغ می‌باشد.

السـدیری بر عزم خود مبنی بر بهبود اوضاع ائمه جماعت، مؤذنان و خطبا تأکید و اشاره کرد که وزارتخانه ضوابط دقیق انتخاب آنها را مورد بررسی قرار خواهد داد.

دکتر السدیری وجود هرگونه رابطه میان تصـمیم این وزارتخانه در انتقال ایشان به سازمان امور مساجد و تبلیغات غربی ضدّ سعودی را رد کرد و آن را مسأله‌ای داخلی و مختص به وزارتخانه قلمداد کرد که هدفش گسترش فعالیت می‌باشد.

این گفتگو به موضوعات زیر نیز پرداخت:

- بازسازی ساختار

بعد از صدور فرمان وزیر مبنی بر انتقال شما به سازمان امور مساجد چه اولویت‌هایی را برای گسترش فعالیت در این سازمان مد نظر دارید؟

در ابتـدا مفتخرم که مورد اعتمـاد وزیر قرار گرفتم. بر هیـچ کس اهمیت فعالیت در داخل کشور، که هم‌اکنون در حال تجربه است، پوشیده نیست. در این مرحله امور مساجد و تبلیغ در داخل کشور امری مهم و حساس است و امیدوارم که بتوانم در حیطه مسؤولیت محول شده موجبات رضایت وزیر را فراهم آورم. از اولویت‌هایی که در ذهنم به آنها پرداخته‌ام بازسازی ساختار و برنامه‌ریزی برای این سازمان است که از بزرگترین و قـدیمی‌ترین سازمانهای کشور به شـمار می‌آیـد و بعد از آن، وضع یک سـری استراتژی واضـح برای ائمه جمـاعت و خطیبان و امور مساجـد و تبلیغ می‌باشـد که این هـدف در یک روز و یک شب محقق نمی‌شود بلکه در درجه اول، احتیاج به زمان و توفیق الهی دارد و در درجه دوم همکاری سایر دوسـتان و بخش سازمان مساجد و شـعبه وزارتخانه در مناطق مختلف کشور را می‌طلبد.

همایش «میقات حج و وحدت امّت»

رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در لبنان

به‌مناسبت فرارسیدن موسم ربّانی‌حج، همایشی باحضور شخصیت های علمی و چهره‌های

ص: ۲۲۲

فکری و فرهنگی از کشورهای لبنان، سوریه و فلسطین با عنوان «میقات الحج و وحدة الأمّة» در تاریخ ۷/ ۱۰/ ۸۳ در رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در بیروت برگزار گردید.

در این همایش آقای شیخ محمد یزبک وکیل شرعی مقام معظم رهبری در لبنان، آقای شیخ سلیم لبابیدی مفتی فلسطین، آقای دکتر محمد حبش نماینده پارلمان سوریه و آقای شیخ احمد الزین رییس تجمّع العلماء المسلمین لبنان سخنرانی کردند.

در آغاز این همایش پس از تلاوت آیاتی چند از کلام اللَّه مجید، آقای سیدمحمد حسین هاشمی رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در لبنان، طی سخنانی با اشاره به شرایط حساس و پرمسأله جهان اسلام و با عنایت به چالش‌های جدّی فراروی مسلمانان، ضرورت برگزاری این همایش را مورد تأکید قرار داده و افزودند: جا داشت اجلاسی برگزار شود تا در باره حج نه به عنوان «مناسک» بلکه به عنوان «منافع» آن، که قرآن بر آن تأکید دارد بحث و گفتگو شود. ما می‌خواهیم از این اجتماع عظیم مسلمانان نهایت بهره‌برداری صورت پذیرد و می‌خواهیم بر وحدت اسلامی به عنوان تنها راه نجات امت اسلامی تأکید نماییم.

بیست و پنج سال پیش حضرت امام خمینی قدس سره به امت اسلامی هشدار دادند امّا متأسّفانه بسیاری در جهان اسلام گوش شنوایی برای آن سخنان نداشتند و تعبیر «شیطان بزرگ» را درک نکردند، امّا امروزه اکثر کشورهای اسلامی با دشمنی‌ها و کینه‌توزی‌های آمریکا آشنا شده‌اند.

امام در آن زمان انجام مراسم برائت از مشرکان را اعلام کردند تا عاملی باشد برای بیداری و وحدت در برابر دشمنان اسلام. امام در آن هنگام بر عملی ساختن این عبارت قرآن کریم نظر داشت که «لِيَشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ» و ما در این همایش این موضوع را دنبال می‌کنیم.

آنگاه آقای شیخ محمد یزبک در سخنرانی خود اهمیت فریضه حج را مورد تأکید قرار داد و اظهار داشت: همه فقها فتوا به حرمت تعطیل حج داده‌اند و طبیعی است کسی که به سوی حج می‌رود، باید از همه موانع بگذرد. وی با یادآوری احادیث وارده از سوی ائمه معصومین علیهم السلام در خصوص حج و به نقل از امام محمد باقر علیه السلام حج را تسکین قلوب ذکر کرد و رسیدن به درجات عالیه معنوی را از برکات سفر حج دانست.

وی با بیان کلام امیر مؤمنان علی علیه السلام در آخرین لحظات حیات خود، که فرمود: «اللَّه اللَّه فی بَیتِ رَبّکُم»؛ «خدا را، خدا را در موضوع خانه پروردگارتان در نظر داشته باشید» گفت: هر چه مشکل بر سرزمین‌های اسلامی وارد می‌آورند؛ از فلسطین و افغانستان و عراق و غیره، همه

ص: ۲۲۳

برای رسیدن آنها به مکّه و آن سرزمین مقدس است. حج، پیمان میان مسلمانان برای اتحاد و برادری در راه یاری دین خدا و مبارزه با سپاه کفر است و این پیامی است که از ابراهیم علیه السلام تا پیامبر گرامی اسلام و از آن زمان تاکنون جاری است.

آقای شیخ محمد یزبک با استناد به سخنان حضرت امام خمینی قدس سره و مقام معظم رهبری افزود: باید در اجتماع مقدس حج، مسلمانان در مسائل اساسی اسلام و قضایای کشورهای اسلامی با یکدیگر همفکری و مشورت نمایند؛ زیرا حج صحیح و کامل می‌تواند خطرناکترین دسیسه‌های دشمنان را خنثی سازد.

سپس آقای دکتر محمد حبش نماینده پارلمان سوریه به ایراد سخن پرداخت. وی رسالت حج را ایجاد وحدت میان مسلمانان ذکر کرد و گفت: حج یکی از مهمترین جلوه‌های پیوند میان مسلمانان است. در حج دو تعبیر قرآنی وجود دارد؛ یکی «مناسک» و دیگری «منافع». در مناسکِ حج مطلبی نیست و انجام می‌شود امّا ما به‌دنبال منافع حج هستیم. منافع ما از حج وحدت و کرامت ما از آن است. حزن‌انگیز است که در زمان جاهلیّت عرب قبل از اسلام منافع حج را درک می‌کردند، مانند ایجاد بازار «عکاظ» و غیره و چه پیمان‌هایی در آن موسم منعقد می‌شد، امّا اکنون دو میلیون مسلمان از کشورهای مختلف جهان و دو میلیون مسلمان نیز از عربستان در این مراسم شرکت می‌کنند که فقط به مناسک می‌گذرد. هیچ تجمعی در دنیا این‌چنین نیست. ما ایجاد مؤسسات و ستادهایی که منافع حج را در بر داشته باشد پیشنهاد کرده‌ایم؛ چرا در حومه مکه و مدینه سالنهایی ایجاد نمی‌شود که مسلمانان مسائل خود را در آنجا مطرح کنند. من پیشنهاد کرده‌ام که در همان مکان‌های مقدس، یک سرزمین نمادین از فلسطین ایجاد شود تا هرکس به مکه و مدینه می‌آید به فکر فلسطین باشد؛ فلسطینی که تمام مظاهر آن سرزمین، از جمله مسجدالأقصی و ... را داشته باشد. چرا سالنی در آنجا ایجاد نمی‌شود که طوایف مختلف اسلامی؛ مانند اباضیه، دروز، زیدیه و ... دیدگاه‌های خود را مطرح سازند و ما این طوایف اسلامی را بهتر بشناسیم. اینها همه می‌تواند از منافع حج باشد. ما نیاز به منافع حج داریم و نه فقط مناسک آن.

سپس آقای شیخ احمد الزین رییس تجمع العلماء المسلمین لبنان طی سخنانی گفت: حج رکنی از ارکان اسلام است و این فریضه هماهنگ و منسجم با تسبیح عالم آفرینش انجام

ص: ۲۲۴

می‌شود. مسلمان طواف دایره‌ای انجام می‌دهد، همانگونه که افلاک چنین سیر می‌کنند. وی حج را عبادتی انسانی دانست وافزود: این عبادتی انسانی‌است. همه انسانها از همه جا می‌آیند و دارای ارزش انسانی واحدی هستند. این دلالت بر انسانیّت اسلام دارد که فرقی میان انسانها قائل نیست.

آقای شیخ احمد الزین با اشاره به این‌که طرح شعارها به تنهایی کافی نیست، بلکه باید برنامه‌های واقعی ارائه کنیم، گفت: باید کمیته‌هایی در حج تشکیل شود تا به همکاری و تعاون میان مسلمانان در زمینه‌های اقتصادی و ... منجر گردد. باید کمیته سیاسی در حج تشکیل شود زیرا سیاست، اقتصاد، تربیت و همه اینها در رأس منافع حج قرار دارد.

آنگاه آقای شیخ سلم لبابیدی، مفتی فلسطین، طی سخنانی اظهار داشت: در زمان ما از اسلام اسمی و ازحج رسمی باقی‌است و حج را مگر اندکی حجیج دیگران نمی‌شناسند. در هر صد سال مجدّدی برای‌اسلام می‌آید و درآغاز قرن ما نیزامام‌خمینی قدس سره آمد واین نشستِ امروز ما به برکت وجود اوست. اسلام حقیقتی شده و حج یک مکتب و موسم وحدت امت است.

وی در توضیح نقش حضرت امام خمینی قدس سره در ایجاد وحدت مسلمانان از طریق آیین حج، گفت: او با فتاوای خود همه را به وحدت فراخواند. او فتوا بر اقامه نماز پشت سر امام مسجدالحرام داد و گفت: آن نماز را نباید اعاده کرد و این دلالت بر روح وحدت‌طلب امام داشت. او می‌گفت: اگر غیر از این بود باید مرگ بر آمریکا گفت، زیرا غیر از این خواست آمریکاست؛ و از همانجا شعار الوَلاء للّه (دوستی برای خدا) و برائت از دشمنان خدا سر داده شد. در بعثه امام در حج برنامه‌ای فرهنگی وجود داشت و در حال حاضر نیز موجود است و در آن همه مسائل مربوط به امّت اسلام مطرح می‌شد. امام از هر راهی برای طرح مسأله فلسطین بهره می‌جست و این در حالی‌است که اکنون در اجلاس سران عرب از این‌که صدای فلسطین در آن اجلاس به گوش همگان برسد، ممانعت به عمل می‌آید.

در پایان این همایش نماز جماعت به امامت آقای شیخ محمّد یزبک و با حضور علما و حاضران در فضایی آکنده از وحدت و معنویت اقامه شد.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فى سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».